از تصنیفات است غیر از مجتهد عدل که لغزش نمیکنند مطالعه نکنند

کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت
تاریخ

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت:	۸۸۲۶
ردەبندی دیویی:	۲۹۷/۴۱۷۲ ب ۸۲۹ ع ۱۳۲۶
سرشناسه:	بهبهانی، عبدالله بن محمد
عنوان قراردادی:	
عنوان:	رساله عقاید المومنین
کاتب:	عبدالله بن محمد بهبهانی (مولف) / احمد تبریزی — تاریخ کتابت:
محل نشر:	شیراز — ناشر: مطبعه محمدی — تاریخ نشر: ۱۳۲۶ ق
صفحه شمار:	۱۵۹ ص — مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐
زبان:	فارسی — ابعاد: ۲۱×۱۳ — نوع خط: نسخ
روش تهیه:	وقفی☑ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐
توضیحات:	عبدالباقی آیت اللهی شیرازی — تاریخ ثبت: خرداد ۱۳۷۵
یادداشتها:	دارای خاتمه است.
موضوع(ها):	۱. شیعه - عقاید
شناسه(های) افزوده:	الف. بهبهانی، عبدالله بن محمد، کاتب. ب. تبریزی، احمد، کاتب. ج. آیت اللهی شیرازی، عبدالباقی، واقف. د. عنوان
فهرستنگار:	شیبانی — تاریخ فهرستنگاری: مهر ۸۲

از تتمیه ملتمس است عزرا بمجتهد عدل که لغزش نمیکند عطا لمه نکند

کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت
تاریخ

۲۹۷٫۴۱۷۲
۸۲۹۴ ب
۱۶۴۸۹۶

آستان قدس

اسید زدایی شد
۸۷٫۳٫۱۹

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب: عقاید المؤمنین

مؤلف متن: عبدالله بهبهانی ... محشی ...

شارح ... مترجم ...

تاریخ تحریر ... نوع خط ... تعداد سطر: ۱۹ س

جزء کتب: عقاید ... زبان: عربی ... عدد اوراق ...

طول: ۲۱ ... عرض: ۱۳ ... شماره عمومی: ۸۸۲۶

وقفی / خریداری: حاج عبدالله ثقة الاسلام ... تاریخ وقف / خریداری: ۷ ذیقعده ۷۴

ملاحظات: سنگی، تهران ۱۳۲۶ ق

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

وقف بر امامین همامین حضرت محمد بن الحسن و علی بن موسی الرضا علیهما السلام

واقف مرحوم آیة الله العظمی حاج سید عبد الباقی آیت اللهی شیرازی

هو الله تعالی

در عهد دولت ابد مدت سلطان السلاطین قهرمان الماء والطین والخاقان بن الخاقان بن الخاقان السلطان بن السلطان بن السلطان (محمد علیشاه قاجار) خلد الله ملکه ودولته

کتاب مستطاب عقاید المؤمنین از تصنیفات جناب مستطاب عالم ربانی والفاضل الصمدانی ناشر اخبار ائمة الهدی

کتابخانه آستان قدس مشهد
۱۳۱۶۱۶
شماره ثبت
تاریخ خرداد ۷۵

شانه العزیز
سنه ۱۳۲۷

بسم الله تعالى
العزيز الحمد لله وسلام على عباده
الذين اصطفى وبعد نذكر في
ديباجة الكتاب بعض الآيات والاخبار الواردة
في الامر بالتفقه ووجوب طلب تحصيل علم الدين
على كل مسلم ومسلمة قال الله تع فلولا نفر من كل فرقة
منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم اذا رجعوا
اليهم لعلهم يحذرون وقال ع من لم يتفقه في الدين فهو اعرابي
وقال عليه السلم والصلوة طلب العلم فريضة على كل مسلم
ومسلمة وقيل ع العلم مخزون عند اهله وقد امرتم بطلبه منهم وقال جعفر بن
محمد عليهما السلام لو علم الناس ما في طلب العلم لطلبوه ولو بسفك المهج وخوض اللجج والله تع
تنبيها وتذكيرا يؤتي الحكمة من يشاء ومن يؤت الحكمة فقد اوتي خيرا كثيرا وقال امير المؤمنين لولده
محمد بن الحنفية تفقه في الدين فان الفقهاء ورثة الانبياء ان طالب العلم ليستغفر له من في
السموات ومن في الارض حتى الطير في جو السماء والحوت في البحر وان الملائكة لتضع اجنحتها
لطالب العلم رضا به وقال امير المؤمنين رايت العلم علمين مطبوع ومسموع ولا ينفع
مسموع اذا لم يكن مطبوع كما لا ينفع الشمس وضوء العين ممنوع وقال رسول الله
ان العلماء ورثة الانبياء وذلك ان الانبياء لم يورثوا درهما ولا
دينارا وانما اورثوا احاديث من احاديثهم فمن اخذ
بشيء منها فقد اخذ حظا وافرا فانظروا
علمكم هذا عمن تاخذونه فان
فينا اهل البيت

في كل خلف عدولا ينفون
عنه تحريف الغالين وانتحال المبطلين
وتاويل الجاهلين وقال ع الراوية لحديثنا يشد به
قلوب شيعتنا افضل من الف عابد وقيل لابي عبد الله
رجل راوية لحديثكم يبث ذلك في الناس ويشدده في قلوبهم
ولعل عابدا ليس له تلك الرواية قال ع الراوية لحديثنا يشد به
قلوب شيعتنا افضل من الف عابد وقال الرضا ع رحم الله عبدا احيى
امرنا قيل كيف يحيي امركم قال ع يتعلم علومنا ويعلمها الناس فان
الناس لو علموا محاسن كلامنا لاتبعونا وقال الصادق ع يا مفضل
اكتب علمك وبث علمك في اخوانك فان مت فورث كتبك بنيك فانه ياتي زمان
هرج لا يانسون الا بكتبهم وقال رسول الله اذا مات المؤمن وترك ورقة واحدة
عليها علم يكون تلك الورقة يوم القيمة سترا فيما بينه وبين النار واعطاه الله
تبارك وتع بكل حرف مكتوب عليها مدينة اوسع من الدنيا سبع مرات
وقال امير المؤمنين ع يا كميل العلم خير من المال العلم يحرسك وانت تحرس
المال والمال تنقصه النفقة والعلم يزكو على الانفاق يا كميل العلم
دين يدان الله به يكسب الانسان الطاعة في حياته وجميل
الاحدوثة بعد وفاته يا كميل مات خزان
الاموال والعلماء باقون ما بقي الدهر اعيانهم
مفقودة وامثالهم في القلوب
موجودة

هو

رسالهٔ شریفهٔ عقاید المؤمنین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین اما بعد چنین گوید بندهٔ جانی واسیر فانی عبد الله ابن محمد البهبهانی که در این اوان سعادت اقتران از جانب سنی الجوانب حضرت مستطاب امجد افخم اکرم اعظم مرکز دایرهٔ شوکت واجلال قطب کرهٔ عظمت واقبال فرمانفرمای کل مملکت فارس آقای ناظم الدوله ادام الله ایام شوکته دستخطی مبارک بافتخار این مخلص وداعی حقیقی صادر شده مشتمل بر الطاف کامله وعنایات شامله در ضمن فرمایش فرموده بودند که در کتب متداوله که در علوم وعقاید نوشته شده فرقی برای مبتدی ومنتهی گذاشته نشده مطلب را بهمان عبارات که برای اشخاص با قوه گفته میشود میخواهند باطفال خالی نمایند واین نوع عبارات از فهم اطفال خارج است ودائماً که در عنفوان جوانی بعضی مطالب در ذهن اطفال مرکوز نشد و رسوخ بهم نرسانید کار بی بنا وقابل تغییر میشود این است که

عقاید بعضی جوانان این عصر سست وبا عقل نارسای خودشان که قابل هیچگونه تمییز نیست در همه چیز تصرفات می کنند پس محض تسهیل این امر بیچ مسئله فرمایش فرموده بودند که مشتمل بر کلیهٔ اصول دین وفروع واخلاق حسنه وفواید آنها بود بعبارت اندک ومعانی بسیار باین نحو اول دین یعنی چه چرا باید شخص دین داشته باشد فواید دین چیست دویم دین اسلام یعنی چه وعبارت از چیست سیم اصول دین چند است چهارم فروع دین چیست پنجم اخلاق حسنه چیست کسیکه دارای آن اخلاق باشد چه مزیت بر دیگران دارد وامر فرموده بودند که این حقیر فقیر رساله در جواب عرض کنم متضمن اصول عقاید دینیه وفروع مسائل شرعیه بعبارات سهل وآسان وعامیانه که بذهن اطفال قریب باشد پس این حقیر محض امتثال امر مبارک در صدد جواب از هر باب برآمده واز حق سبحانه وتعالی مسئلت میکنم که از برکات انوار علوم آل محمد صلوات الله علیهم شرح صدری وقوه باین حقیر بی بضاعت مرحمت فرماید که بتواند رساله مطلوبه را کما ینبغی بالفاظ سهله وعبارات عامیانه بنویسد پس رساله را مبتنی بر یک مقدمه وپنج فصل کرداند که در هر فصل جواب یکی از مسائل خمسه عرض شود واو را مسمی بعقاید المؤمنین کرداند وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب ولا حول ولا قوة الا بالله مقدمه بدانکه خداوند عالم حکیم وغنی

حق لا اطلاق است و این عالم را عبث و بیفایده خلق نفرموده
و چون غنی از کل خلق است و محتاج باحدی نیست لهذا فایده
و ثمره خلقت راجع بسوی خود مخلوقات است نعم ما قیل

من نکردم خلق تا سودی کنم	بلکه تا بر بندگان جودی کنم

پس غرض از خلقت این خلق رسانیدن ایشان است بسوی
سعادت ابدیه و فیضهای سرمدیه و رسیدن باین سعادت
منوط و موقوف بمعرفت و عمل کردن باحکام شرعیه است پس
انسان هرچه سعی در تحصیل معرفت و عمل کردن باحکام شرعیه
بیشتر کند سعادت ابدیه را بیشتر در یابد این است که خداوند عالم
میفرماید لیس للانسان الا ما سعی و ان سعیه
سوف یری یعنی از برای انسان چیزی جز سعی او
نیست و آنچه را سعی کرده میبابد

تا برده از رنج گنج میسر نمیشود	مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد
ز کاهلی و کسالت کسی نیافت مراد	بجد و جهد توانی رسید در مقصود

پس معلوم شد که خلقت این خلق بیفایده نیست و فایده آن هم
راجع بخود ایشان است و بقدر سعی در عمل جزا داده میشوند
و در آیه کریمه است من یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من
یعمل مثقال ذرة شرا یره یعنی هر کس بقدر یک ذره
نیک کند جزا و ثواب آنرا در دنیا و عقبی می بیند و هر کس بقدر
یک ذره بد بعمل آورد آنرا در آخرت می بیند و بعمل خود از نیک و بد
جزا داده میشود در کلام مجید است افحسبتم انما خلقناکم

عبثا و انکم الینا لا ترجعون یعنی آیا گمان می کنید
که ما شما را عبث خلق کرده ایم و بسوی ما بر نمیگردید و بعملهای
خود جزا داده نمیشوید یعنی آنچه را عمل کرده اید از خیر و شر بآن
خواهید رسید و اعمال شما بشما بر میگردد **فصل اول**
در معنای دین و وجوب تدین بدین حق بدانکه دین در لغت
بمعنای جزا است و از آن جمله است قول پیغمبر صلی الله
علیه و آله کما تدین تدان یعنی چنانچه جزا مید هی جزا داده
میشوی و از آن جمله است قوله تعالی مالک یوم الدین یعنی
پادشاه یوم جزا و نیز میفرماید ان الدین لواقع یعنی جزای
عمل البته واقع خواهد شد و دین از برای اطاعت و حکم و معانی
دیگر نیز آمده و دین در اصطلاح اهل شرع بمعنای اعتقاد و
عمل بشریعت و طریقت است از آنچه متعلق باصول و فروع
دین است و بعبارت دیگر دین عبارتست از اقرار لسانی و
اعتقاد قلبی به یگانگی خداوند در ذات و صفات و افعال و عبادات
چنانکه بیان آن انشاء الله خواهد آمد و اقرار و اعتقاد به پیغمبری
حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و جمیع پیغمبران از آدم
تا خاتم از آنها یکه شناخته شده و آنچه بذکر نیامده که همه بر حق
بوده اند و آخر ایشان حضرت خاتم النبیین است صلی الله
علیه و آله که بعد از آن بزرگوار پیغمبری مبعوث نخواهد شد و
شرع آن بزرگوار مستمر است تا یوم قیامت و اقرار و اعتقاد
بآنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله از جانب خداوند خبر داده از حشر

فصل اول در معنای دین و وجوب تدین بدین حق

وجود ارواح بسوی اجساد اصلیه و قیام قیامت صغری و کبری و گذشتن جمیع خلق بر صراط دنیوی و اخروی و حساب و کتاب و میزان و بهشت و جهنم و خلود مؤمنین در بهشت بر خلود ابدی دائمی و خلود کفار در جهنم بخلود ابدی و اقرار و اعتقاد بجمیع الخبر ضرورت مسلمین و اجماع مؤمنین بران واقع از نماز و روزه بطریقی که از اهل شرع وارد است کمیّة و کیفیّة و وجوب زکوة بر هر مکلفی که دارای هر یک از اجناس زکویه باشد از قبیل شتر و گاو و گوسفند و گندم و جو و خرما و مویز و طلا و نقره بشرایط و آداب مقرّره در فقه امامیّه و وجوب حج بر هر مکلف مستطیع قادر بر رفتن بیت الله الحرام و اقرار و اعتقاد بامامت و ولایت ائمه علیهم السلم که اول ایشان حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلم و بعد فرزندان بزرگوار حضرت امام حسن علیه السلم و بعد حضرت امام حسین سیّد الشهدا صلوات الله علیه و بعد فرزندان بزرگوار علی بن الحسین امام زین العابدین علیه السلم و بعد فرزندان بزرگوار امام محمّد باقر علیه السلم و بعد فرزندان بزرگوار امام جعفر صادق علیه السلم و بعد حضرت موسی ابن جعفر علیه السلم و بعد علی ابن موسی الرضا علیه السلم و بعد امام محمّد تقی و بعد امام علی النقی و بعد حضرت امام حسن عسکری و بعد حضرت حجّة منتظر یعنی قائم آل محمّد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین که دوازده امام برحق هر یک بعد از دیگری نه از این عدد بیشتر و نه کمتر و یازده

امامان از دنیا رحلت فرموده اند و امام دوازدهم حق است فرزند امام حسن عسکری است و از بطن نرجس خاتون زائیده شده و مدتی از منه بجهة مصالحی غیبت اختیار فرموده و ظهور خواهد فرمود اللهمّ عجّل فرجه و سهّل مخرجه و همچنین اقرار و اعتقاد بولایت اولیاء این بزرگواران از عالم تا عامی از شیعه اثنی عشریّه هر یک بحسب قدر و منزلت ایشان در درجات ایمان و همچنین عداوت دشمنان این بزرگواران علیهم السلم و هلاکت و ضلالت دشمنان این بزرگواران و دشمن داشتن دشمنان این بزرگواران علیهم السلام از حیث دین از منافقین اوّلین و آخرین این است اجمال حقیقت دین اثنی عشریّه و تفصیل هر یک از این اجمال انشاء الله تع در محلّ خود ذکر میشود و چون مقصود اختصار بود تفصیل ادیان مختلفه ذکر نشد و بذکر دین اثنی عشری اقتصار نمود و دلیل اینکه تولّا و تبرّا از اصول دین است انشاء الله تع خواهد آمد و در اینجا حدیثی است متضمّن اثبات اصول دین مناسب است ذکر شود در توحید از شاهزاده عبد العظیم ابن عبد الله حسنی رضی الله عنه مرویست که می گوید داخل شدم بر امام علی النقی صلوات الله علیه چون چشم آن حضرت بمن افتاد فرمود مرحبا بك یا ابا القاسم پس بآن حضرت عرض کردم یا ابن رسول الله میخواهم دین خود را بر جناب شما عرضه دارم که اگر مرضی باشد بر آن ثابت باشم تا اینکه خدا را ملاقات کنم یعنی تا روز قیامت حضرت فرمودند یا ابا القاسم دین خود را

بیاور عرض کردم که قائل هستم باینکه خداوند تبارک وتعالی واحد است
ومثل وشبیه ندارد خارج از حد ابطال وتشبیه است وخداوند
جسم نیست وصورت وعرض وجوهر نمیباشد بلکه او خالق جسمها
وصورتها وعرضها وجوهرها است وپروردگار هر چیز است
ومحمد صلی الله علیه وآله رسول وفرستادهٔ اوست وخاتم پیغمبران است
وبعد از او پیغمبری نیست تا روز قیامت وامام وخلیفه بعد از آن
بزرگوار علی ابن ابیطالب است وبعد حسن بن علی وبعد حسین
ابن علی وبعد علی ابن الحسین وبعد محمد ابن علی وبعد جعفر
ابن محمد وبعد موسی ابن جعفر وبعد علی ابن موسی وبعد
محمد ابن علی صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین وبعد تو امام من
میباشی پس آنحضرت فرمود که بعد از من فرزند من حسن است پس
چگونه است حال مردم بر خلف بعد از حسن میگوید عرض کردم
ای مولای من چگونه است این فرمود بجهة اینکه خلیفه حسن شخص او
دیده نمیشود وذکر او باسم او حلال نمیباشد تا اینکه خروج کند پس
پر میکند زمین را بعدل وحق چنانچه پر شده است از جور وظلم
میگوید پس عرض کردم که اقرار کردم ومیگویم که ولی ایشان ولی
خداوند است ودشمن ایشان دشمن خداوند وطاعت ایشان طاعت
خدا ومعصیت ایشان معصیت خداوند است ومیگویم که معراج
حق است وسؤال در قبر حق وبهشت وجهنم وصراط ومیزان هم
حق است وقیامت خواهد آمد شکی در آن نیست وخداوند زنده
میکند کسانیکه در قبرها هستند ومیگویم که فرائض واجبه بعد از

ولایت نماز وزکوة وروزه وحج وجهاد وامر بمعروف ونهی از
منکر است پس آنحضرت فرمودند که ای ابا القاسم اینست بخدا
قسم دین خداوند که از او راضی شده است بجهة بندگان خود پس
ثابت باش بر این دین وثابت بدارد خداوند ترا بقول ثابت در
زندگی دنیا ودر آخرت تمام شد حدیث شریف که مشتمل بر جمیع
حدود وقواعد ضروریهٔ دینیه بود وکسیکه اخلال کند در ظاهر
قول خود بیکی از این عقاید مذکوره یا منکر شود یکی از مسایل
ضروریه را کافر است واگر بظاهر قول خود اقرار کند وبباطن
در اعتقاد قلبی خود منکر باشد منافق وخارج از ربقهٔ مؤمنین
ودر درک اسفل جحیم خواهد بود واگر کسی جاهل باین عقاید
باشد در صورتیکه تقصیر وکوتاهی در آموختن نموده باشد
در آخرت معذب خواهد بود وهرگاه جاهل باشد در صورت
غیر تقصیر وعدم انکار مسایل ضروریه ضال یعنی گمراه از حق و
معذور است وحکم ایشان در تأخیر است تا روز قیامت وخداوند
این جماعت را یا بفضل خود عفو میفرماید یا بعدل خود معذب
دارد کما قال الله تعالی وآخرون مرجون لامر الله اما
یعذبهم او یتوب علیهم پس اگر شخص عاجز وقاصر
از تحصیل دین ومعرفت باشد لکن انکار نداشته باشد داخل در
تحت آیهٔ مبارکه است واگر انکار داشته باشد کافر است وهمین
قدر در بیان حقیقت دین اثنی عشریه کفایت میکند ودر آیهٔ شریفه
اشاره بجمیع مراتب دین حق فرموده در جائی که میفرماید وما

امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنیفا ویقیموا الصلوة ویؤتوا الزکوة وذلک دین القیمة حاصل معنی اینکه امر منحصر است در عبادت مخلصه وامر شده است بدین حنیف یعنی دین خالص یعنی اعراض کنند از جمیع دینها بسوی دین اسلام وتسلیم وایمان بیاورید بجمیع رسولان وامر شده است که برپا بدارند نماز را وبدهند زکوة را واین عبادت مخلصه ونماز کردن وزکوة دادن دین وملت قیمه است ونماز در ظاهر ارکان مخصوصه است وزکوة در ظاهر قدر مخرج از مال بود ودر باطن مراد از اقامه نماز ولایت ائمه علیهم السلام است وولایت اولیاء ایشان چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند منم نماز مؤمنین یعنی ولایت آن حضرت باطن نماز است ونماز ظاهر ولایت است ودر تفسیر باطن آیه شریفه واستعینوا بالصبر والصلوة وانها لکبیرة الا علی الخاشعین وارد است که مراد از صبر رسول خدا است وباطن نماز ولایت حضرت امیر علیه السلم است وولایت آن حضرت بزرگ ودشوار است مگر برخشوع کنندگان ومراد از زکوة در باطن برائت وبیزاری از دشمنان آل محمد است چنانچه مراد از نماز در باطن ولایت ومحبت حضرت امیر علیه السلم وولایت ومحبت اولیاء ومحبین آن بزرگوار است از حیث دین ملخص کلام اصل دین وایمان معرفت آل محمد علیهم السلام ومعرفت اولیاء ایشان است چونکه

معرفت ایشان بنورانیت معرفت خداوند است ومعرفت خداوند اصل دین وباطن ایمان است چنانچه حضرت امیر علیه السلم بسلمان وابادر فرمود که ای سلمان وای اباذر معرفت من بنورانیت معرفت خداوند است ومعرفت خدا معرفت من بنورانیت است دین خالص که خداوند میفرماید وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنیفا ویقیموا الصلوة ویؤتوا الزکوة وذلک دین القیمة پس معلوم شد که اصل دین وحقیقت ایمان ولایت ائمه وولایت اولیاء ایشان است وواقع وحقیقت دین اسلام ولایت است ان الدین عند الله الاسلام این است معنی دین اثنی عشری ویکی از مسائل مندرجه این

فصل این است که چرا باید شخص دین داشته باشد عرض میکنم که چون انسان باشعور نظر باین عالم واوضاع این عالم نمود میداند که صانع این عالم حکیم است واین خلق را بجهت فایده خلقت فرموده چنانچه در مقدمه عرض شد وفایده این خلق هم راجع بخود ایشانست زیرا که خداوند عالم غنی است ومحتاج باحدی نیست وآن فایده رسیدن بسعادت ابدیه است وچون این خلق جاهل بودند وصلاح وفساد خود نمیدانستند وقوه اینکه از خداوند بدون واسطه صلاح وفساد خود را ادراک نمایند نداشتند لهذا خداوند محض لطف در هر عصر شخصی را برگزید که صاحب دو مقام باشد مقام نورانیت

در بیان اینکه هر
باید شخص دین
داشته باشد

ومقام بشریت که از مقام نورانیت خود فیوضات از خداوند اخذ
نماید و از مقام بشریت خود بمخلوقات آن عصر رساند و این شخص را
پیغمبران عصر میگویند یعنی پیغام آورد از جانب خداوند بسوی
خلق که صلاح و فساد خلق را با ایشان برساند و خداوند از برای
این پیغمبران علاماتی قرار داد از معجزات و آیات باهرات که
بان علامت شناخته شوند و حق از باطل امتیاز یابد و در هر
عصر خداوند چنین پیغمبری را فرستاده و صلاح و فساد
خلق آن عصر را با ایشان رسانیده و بر خلق هر عصر واجب است
که عمل باحکام پیغمبران عصر نمایند تا بسعادات ابدیه و فیوضات
سرمدیه رسند و عاقبت کار ایشان بهلاکت نینجامد این است
علت دینداری که شخص باید دین داشته باشد والا اگر دین
نداشته باشد خود هم صلاح و فساد خود را نمیداند بثمرهٔ خلقت
نخواهد رسید پس در هر عصر خداوند فرستاده را فرستاده و صلاح
و فساد خلق آن عصر را با ایشان رسانیده و آن فرستاده را پیغمبر
گویند و آن احکامی را که از جانب خداوند عالم آورده دین آن
پیغمبر گویند و چون آن احکام صلاح و فساد خلق است نسبت
بخلق آنرا تکلیف آن خلق میگویند و عدم علم خلق بر صلاح و فساد
خود موجب این میشود که شخص باید دین داشته باشد یعنی عمل
بان احکام نماید و فایدهٔ آن رسیدن بسعادات ابدیه و فیوضات
سرمدیه که ثمرهٔ خلقت است میباشد پس بر خلق هر عصر واجب است
که دینی داشته باشد و عمل بان نمایند تا در آخرت بسعادات ابدیه

و فیوضات سرمدیه رسند و بدون این هلاک خواهند بود در این
عصر که حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله ابلاغ احکام
نموده بر هر شخص واجب است که عمل بدین آن بزرگوار نماید تا در
آخرت رستگار باشد و بسعادت ابدیه که ثمرهٔ خلقت و فایدهٔ دین
داری است رسد اینست علت اینکه شخص باید دین داشته باشد
و فایدهٔ دین هم رسیدن بسعادات ابدیه است و علت دیگر که شخص
باید دین داشته باشد این است که چنانچه عرض شد دین عبارتست
از شناختن حق سبحانه و تعالی و رسول و ائمه هدایت کنندگان و
اعتقاد بصدق و حقیت آنچه پیغمبران از جانب خداوند خبر
داده اند و عمل کردن باوامر و نواهی شارع مقدس صلی الله
علیه و آله و علت غائی از ایجاد این عالم و خلق بنی آدم شناختن
این گونه معارف و عمل کردن بارکان دین و ایمان است و اگر کسی
در دنیا تحصیل دین نکند و دین حقی نداشته باشد که تدین
بان دین ورزد در واقع بثمرهٔ وجود خود نرسیده و نعمت خدا را
در حق خود ضایع کرده و کفران نعمت منعم حقیقی نموده و
کفران نعمتهای خداوندی خاصه نعمت حیات که اعظم نعمتهای
خداوند است موجب عذاب و عقاب است چنانچه در کلام
مجید فرموده است ولئن کفرتم ان عذابی
لشدید یعنی اگر کفران نعمتهای مرا کنید عذاب من سخت
خواهد بود پس اگر شخص دین نداشته باشد کفران نعمتهای
خداوند را نموده و در آیهٔ شریفه است واسبغ علیکم

نعم ظاهرة و باطنة یعنی تمام و کامل گردانیده است
برشما نعمتهای خود را ظاهره و باطنه یعنی از ظاهری و باطنی و در
تفسیر این آیهٔ شریفه وارد است که مراد از نعمت ظاهره وجود پیغمبران
و اوصیاء ایشان است و نعمت باطنه عقول است که خداوند
عالم عقل و قوهٔ تمیز دادن حق را از باطل بکافهٔ مکلفین
عنایت فرموده و طریق خیر و شر را بهمه نشان داده و در آیهٔ
شریفه است فجعلناه سمیعا بصیرا و نیز فرموده
وهدیناه النجدین حاصل معنی آنکه ما با انسان
گوش داده ایم که بان گوش مواعظ حسنه را بشنود و چشم در
سر و بصیرتی در دل او قرار داده ایم که بان بصیرت قلبیه
حقایق اشیاء را ادراک نماید و بفهمد و طریق خیر و شر را
باو نشان داده ایم پس عقل فطری حاکم است براینکه شکر منعم
واجب و کفر نعمت او قبیح است و حقیقت شکرگذاری بنده
این است که نعمتهائی را که خداوند باو عنایت فرموده آنها را در
محل خود آن صرف کند و صرف آن نعمتها در غیر محل خود ظلم
بان نعمت است و کفران نعمت منعم است پس خداوند سبحانه
و نعم عقل با انسان داده تا اینکه بعقل خود نظر در آیات انفس و
آفاق کند و از دیدن و شناختن آیات صاحب آیات را بشناسد
و این است شکر این نعمت و چشم ظاهر و باطن را خداوند با انسان
عنایت فرموده که بان چشم نظر در آفاق و انفس کند و آثار حق را
مشاهده کند و این است شکر این نعمت کذلک گوش را مرحمت

فرموده که بان گوش مواعظ حسنه را بشنود و اینست شکر این نعمت
پس اگر کسی این نعمتهای خداوند را در غیر محل خود صرف کند مستحق
عذاب دائم خواهد بود و در حقیقت خود بخود ظلم و ستم کرده و اینها
ثمرهٔ کفران نعمای الهی است آیهٔ شریفه ولقد ذرانا
لجهنم کثیرا من الجن والانس لهم قلوب لا
یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم
آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام
بل هم اضل اولئک هم الغافلون یعنی بتحقیق
خلق کردیم ما در خلق ثانی از برای جهنم بسیاری از جن و انس را
که از برای ایشان دلهاست که نمی فهمند بان حکمت را و از برای
ایشان چشمهاست که نمی بینند بان آیه و علامت توحید را در
آفاق عالم و نفسهای خود و از برای ایشان گوشهاست که نمیشنوند
بان مواعظ حسنه را این گروه با این وصف و حالت مثل حیوانات
هستند بلکه گمراه تر میباشند و این گروه غافل هستند پس کسیکه
دین نداشته باشد شکر نعمتهای خداوند را ننموده و مثل حیوانات
بلکه گمراه تر میباشد و نتیجهٔ دین داشتن اداء شکر منعم است و فایدهٔ
و ثمرهٔ این دین وصول بسعادت ابدیه و اتصاف بصفت ربوبیت و فایدهٔ
و ثمرهٔ این دینداری راجع بخود انسان است چنانچه لازمهٔ بی دینی و
کفران نعمت دیانت نیز راجع بخود انسان است لها ما کسبت
و علیها ما اکتسبت و در آیهٔ شریفه و ما ظلمهم الله
ولکن کانوا انفسهم یظلمون یعنی خداوند ظلم نکرده است

بندگان را و لکن بندگان خود بنفسهای خود ظلم و ستم میکنند و زیاده
بر آنچه گذشت از دلیل عقل و نقل بر اینکه بندگی بجا آوردن شکر
منعم است قول حق تعالی است **وما خلقت الجن والانس
الا لیعبدون** یعنی خلق نکردم جن و انس را مگر بجهة معرفت
پس معرفت و عمل بفروع لا محاله از دین خداوند است و علت و باعث
بر ایجاد خلق بندگی خلق از برای خداوند است و دین عبارت است از
بندگی کردن و این بندگی کردن فرع بر شناختن مولی است و شناختن
مولی اصل بندگی یعنی اساس و بنیان دین است و عمل کردن باقوال
مولی فروع دین است و این بندگی بود بندگی بدین خداوند سه
نوع است **اول** آن چیزیست که بر بدنها واجب میشود
و آن نماز و روزه و سعی کردن بسوی موقفهای شریفه چون مکه
معظمه و مشاهد ائمه علیهم السلام **دوم** چیزیست که
بر نفسها واجب میشود مثل اعتقادات صحیحه از علم بتوحید خداوند
و آنچه را مستحق است از ثنا و تمجید و فکر کردن در آن چیزی که خداوند
بر عالم افاضه کرده از وجود نعمتها و حکمتهای او **سیم** چیزیست که
واجب میشود نزد مشارکات مردم در شهرها و آن در معاملات
و مزارعات و مناکح و ادا کردن امانتها و جهاد با اعدا و حمایت حوزه
اسلام و بهمین قدر دین نقل کفایت است و اگر شخص از روی عقل
و شعور نظر کند این دلائل را بعقل خود ادراک خواهد کرد مثلا شخص
عاقل هرگاه نظر باوضاع این عالم و نفس خود نمود میداند که تمام این
ملک حادث است و نابود بوده اند بعد بوجود آمده اند و از برای

اینها صانعی است که ایشان را از کتم عدم بعرصه وجود آورده و چون
دانست که تمام این ملک را صانعی ایجاد فرموده میداند که آن صانع
محتاج نیست و نیز چون ملاحظه نماید که چگونه این عالم بر وفق حکمت است
میداند که صانع این ملک حکیم است و این خلق را بجهة فایده خلقت
نموده که آن فایده راجع بخود ایشان است و باز چون ملاحظه نماید
می بیند که این خلق محتاج به بندگی که جهت شناختن صانع خود
هستند میداند که باید آن صانع روش بندگی کردن و صلاح و
فساد خلق را با ایشان بنماید و خود را از برای ایشان بشناساند
پس بعقل سلیم ادراک میکند که باید دینی داشته باشد و عمل آن
نماید تا بسعادت ابدیه که فایده خلقت است برسد و همان احکام
صلاح و فساد خلق را که روش بندگی کردن است و معرفت صانع
دین میگویند و نماید آن رسیدن بسعادت ابدیه است و عدم
علم خلق علت آنست که باید دینی از جانب حق داشته باشند
و عمل بآن نمایند تا بثمره وجود برسند و اینها را تمام شخص عاقل
بعقل سلیم ادراک مینماید چنانچه در قصه اصحاب کهف گفته
میشود که چون ایشان نظر کردند از روی شعور دانستند که ایشان را
خدائی است و ایمان بخداوند آوردند تا بسعادت ابدیه رسیدند
مناسب است که فی الجمله از حکایت ایشان عرض شود تا مزید بصیرت
وند بر **حکایت** گردد
بعد از آنکه دقیانوس مسلط شد بر روم و طرسوس و سایر ممالک و اغلب
روی زمین را مسخر نمود طغیان کرد و اساسی زیاده از حد برای خود

قصری عظیم یکفرسنگ دریك فرسنگ زرنگار بنا کرده هزار قندیل
زرین بزنجیرهای زر از سقف آن آویخته هر شب بانواع روغنها
افروخته تخت عظیمی هفتاد ذراع بجواهر مرصع هزار کرسی طلا
در یمین و هزار در یسار وزرا و امرا می نشستند و خود تاجی بر سر
مکلل بجواهر فریده هفت رکن داشت بر هر رکنی کوهری منصوب
بود که در شب تار از شعاع پرتو می افکند شش نفر از بزرگ زادگان را
انتخاب نموده بود که همیشه سه نفر آن که اسم یکی از ایشان تملیخا بود
در یمین و سه نفر دیگر در یسار می ایستادند و ایشان هم بالباسهای
دیبای سرخ زرین و مرصع و تاجهای مکلل بجواهرات و محل
مشورت او میبودند که سه غلام در پیش او ایستاده بود بدست
یکی جام زرین از کلاب بدست دوم جامی پر از مشك در دست
سیمی مرغی بود که حکما از نقره خام تعبیه کرده بودند منقارش
از یاقوت بالهایش از زبرجد چون دقیانوس بر تخت نشستی آن
مرغ از دست غلام برخواستی و در جام کلاب فرو شدی تا بالش
تر شدی آنگاه بجام مشك سوده آلوده شده بر سر دقیانوس
بال زدی و مشك بروی ریختی باین طریق تا سی سال پادشاهی
کرد مغرور شده دعوی خدائی آغاز نموده عامه خلق را اغوا نمود
تا اینکه همه بالوهیت او اقرار کردند روزی بر تخت قرار داشت که
خبر دادش که فلان پادشاه با سپاهی انبوه قصد ولایت تو کرده
از این خبر بلرزید و رنگش زرد شد آن شش نفر بدل کفتند اگر
خدا بودی باین وجه نترسیدی چون از مجلس او فارغ شدند

از قضا آن روز در خانه تملیخا نوبت مهمانی ایشان بود چون
طعام آوردند تملیخا متفکرانه نشسته بود پرسیدند چرا طعام
نمیخوری کفت ای یاران مرا اندیشه ایست که خواب و خور را
از من ربوده کفتند چیست کفت چون بچشم عبرت نظر میکنم
می بینم که این آسمان رفیع و ارض وسیع را باید خالقی باشد
و این صنایع بصنع آن ملك قدوس است نه بصنع دقیانوس
کفتند ما نیز همین در دل داشتیم و اظهار نمیکردیم از ترس
خود آیا ندیدید که امروز بواسطه خبر آمدن لشکر چه ترسی باو روی
داد پس بیکباره آواز برداشتند که جز خداوند خالق الارض و
السماء خدائی نیست پس بر تملیخا کفتند ما را چه باید کرد کفت
وقت آنست که از پادشاهی و اموال دنیا بگذرید و مشقت در
راه خدا اختیار کنید که این نعمت دنیوی زوال دارد و باید
طلب نعمت جاوید و سعادت ابدی نمود و ناز دنیوی را باید
کذاشت تا ناز آن جهانی دریابیم همه کفتند ترا موافقتیم
این بود که هنگام غفلت از شهر بیرون رفتند و آن روز را تا
شب تاختند تا اینکه بشبانی رسیدند طعام داری کفت دارم
ولکن شما را کر بجنکان می بینم کفتند چنین است و قصه خود را
اظهار نمودند کفت من هم در این اندیشه بودم صبر کنید تا
کوسفندان را بصاحبانش برسانم و با شما باشم و چنین کرده
باتفاق روانه شدند سك شبان از عقب ایشان آمد بروایتی اسمی
آن سك قطمیر بود او را از آمدن مانع شدند که مبادا از فریاد او

کسی بر ایشان مطلع گردد سالها بازنگردید تا اینکه بزبان فصیح
گفت چرا متأثر میشوید من هم دقیانوس را شناخته ام بگذارید
باشما بیایم این بود که آمدند تا بغاری رسیدند مجهز اسایش
آن کهف منزل نمودند و بر تفصیلی که در کتب اخبار مذکوره هست
هنوز در آن کهفند چون حالات ایشان و بیان آن تفصیل دارد
بهمین قدر اقتصار شد مقصود آنکه بعقل سلیم این دلائل
استنباط میشود چنانچه اصحاب کهف یافتند

فصل دوم

در معنی اسلام بدانکه اسلام حقیقی اسم است از برای دین
محبوب و مرضی در نزد خداوند پس دینی که خداوند عالم از برای
بندگان خود راضی شده دین اسلام است چنانچه در کلام
مجید است ورضیت لکم الاسلام دینا ودین
حق منحصر بدین اسلام است چنانچه در کلام مجید فرموده
ان الدین عند الله الاسلام یعنی دین حق در
نزد خداوند دین اسلام است و در جای دیگر فرموده و
من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه
وهو فی الاخرة من الخاسرین یعنی هر کس که طلب
نماید دینی را غیر از دین اسلام پس هرگز از او قبول نمیشود و آن
کس از جمله زیانکاران است و نیز فرموده ولا تموتن الا
وانتم مسلمون یعنی نباید بمیرید مگر آنکه شما مسلم بوده
باشید و در قرائت اهل بیت علیهم السلام وارد است الا

وانتم مسلّمون بتشدید یعنی تسلیم کننده باشید از برای امر
پیغمبر صلی الله علیه وآله بشما بگوید و این اسلام که بمعنی تسلیم
باشد فوق مرتبه ایمان است چنانچه ایمان فوق مرتبه اسلام است
باری مردین حقی در هر زمانی دین اسلام است و میثاق
که خداوند عالم در عالم ذر بموجودات گرفته است بدین اسلام
بوده است و کسیکه در آن عالم مسلمان بوده در این عالم نیز
مسلمان است و کسیکه در آن عالم کافر بوده و تکذیب کرده است
دین اسلام را در این عالم نیز کافر بوده و تکذیب خواهد کرد و
دینی را که خداوند بر موجودات عرضه داشته دین اسلام بوده
وفطرت مردم دین اسلام است که خداوند ایشان را بر آن فطرت
خلق فرموده چنانچه میفرماید فطرة الله التی فطر
الناس علیها لا تبدیل لخلق الله یعنی فطرت
خداوندان چنان است که مردم را بر آن خلقت فرموده تبدیل
نکنید خلق خداوند را یعنی دین خداوند را و دین خداوند
اسلام است پس فطرت اولیه کل موجودات بر معرفت خداوند
و رسول و اوصیا علیهم السلام بوده در تفسیر آیه شریفه فطرت
الله التی فطر الناس علیها از حضرت صادق علیه السلام سؤال
کردند که این فطرت چیست حضرت فرمود که فطرت خداوند
اسلام است خداوند خلق کرد انسان را در وقتیکه میثاق از ایشان
گرفت بر توحید و با ایشان گفت آیا من پروردگار شما نیستم
و در ایشان بوده است مؤمن و کافر یعنی هر کس اجابت کرد مؤمن

خلق شد و هر کس ابا و انکار نمود کافر خلق شد و فرمود که خداوند
عالم تمام خلق را بر فطرت خلق کرد و ایمان را نمی‌شناختند و
کفر و جحود هم نبودند پس در آن عالم پیغمبران خود بسوی خلق
فرستاد مردم را دعوت نمودند بسوی ایمان بخداوند پس بعضی
از خلق قبول کردند و مهتدی شدند و بعضی انکار نمودند و
گمراه گردیدند و در کلام مجید است و لقد بعثنا فیهم
فی کلّ امّة رسولاً ان اعبدوا الله و اجتنبوا
الطّاغوت فمنهم من هدی الله و منهم من
حقّت علیه الضلالة یعنی بتحقیق برانگیختیم در هر
امتی رسولی را از جانب خود بانکه عبادت کنند خدا را و دوری
کنند از طاغوت یعنی رؤسای ضلالت پس بعضی از مردم
موفق شدند بایمان و بعضی دیگر ثابت گردید بر ایشان گمراهی
و عیاشی از حضرت باقر علیه السلم در تفسیر این آیه روایت کرده
که خداوند عالم هرگز پیغمبری نفرستاد مگر بولایت ما و بیزاری
از دشمنان ما و از این حدیث معلوم میشود که اصل دین و اس
اساس ایمان در هر زمان تولّا و تبرّا بوده و سایر افعال و اعمال صورت
و ظاهر و فروع این اصل هستند و در پیغمبران اوّل کسیکه
سبقت بدین اسلام گرفته حضرت خاتم صلی الله علیه و آله بوده
چنانچه از آن حضرت سؤال کردند که بچه جهت پیشی گرفتی بر پیغمبران
و حال آنکه مبعوث شدی آخر ایشان فرمود که من اوّل کسی بودم
که ایمان به پروردگار خود آوردم و اوّل کسی هستم که اجابت کردم

روزیکه که خود را در روز میثاق بقول الست بربکم
نمود و شیعیان آنحضرت اوّل کسی که اجابت دین اسلام نمود ابرهیم
خلیل الله بود چنانکه در کلام مجید فرموده و من یرغب
عن ملّة ابرهیم الّا من سفه نفسه و لقد
اصطفیناه فی الدنیا و انّه فی الآخرة لمن الصّالحین
اذ قال له ربّه اسلم قال اسلمت لربّ العالمین و
وصّی بها ابرهیم بنیه و یعقوب یا بنیّ انّ
الله اصطفی لکم الدّین فلا تموتنّ الّا و انتم
مسلمون یعنی کیست که اعراض کند از ملّة ابرهیم مگر کسیکه
نفس او سفیه باشد و بتحقیق اختیار کردیم ابرهیم را در دنیا و بدرستیکه
در آخرت از صالحین است زمانیکه فرمود باو که اسلام بیاور
گفت اسلام آوردم از برای پروردگار عالمیان و وصیت کرد
ابرهیم و یعقوب اولاد خود را که ای فرزندان بدرستیکه
خداوند دین اسلام را برای شما برگزیده پس باید نمیرید مگر آنکه
مسلمان باشید و در آیه دیگر خداوند امر میفرماید به پیغمبر را بانکه
متابعت کن ملّة ابرهیم را در حالتیکه دین او حنیف است یعنی دین
اسلام و مستقیم و راه او راست است از حضرت سیّد الشهدا
صلوات الله علیه مرویست که فرمودند بخدا قسم که احدی بر ملّت
ابرهیم نیست مگر ما و شیعیان ما و سایر مردم از این ملّت دورند
و از حضرت صادق علیه السلم سؤال کردند از اسلام فرمود دین
خداوند اسم آن اسلام است و این اسلام دین خداوند است

حدیث

پیش از آنکه موجود شوید و وقتی که موجود شدید و بعد از آنکه موجود باشید پس هر کس اقرار کند بدین خداوند مسلم است وکسیکه عمل کند بانچه خداوند امر فرموده مؤمن است و توضیح این حدیث آنکه دین خداوند عبارتست از اعتقاد بتوحید ونبوت وامامت وولایت اولیا و برائت از اعدا واسم این دین در نزد خداوند اسلام است واین دین پیش از خلق اجساد وارواح در عالم ذر بوده وهمیشه این دین بوده اختصاص بوقتی دون وقتی ندارد ومسلمان کسی است که در عالم ذر وارواح قبول اسلام کرده وکافر کسی است که در ان عالم تکذیب نموده ودر اینجا شرح بعضی است ولله الحجة البالغة وامام علیه السلم فرموده که حجة پیش از خلق وبعد از خلق وبا خلق است ودر کافی از حضرت باقر علیه السلم مرویست که خدای عز وجل خلق کرد خلق را پس خلق کرد کسی را که دوست داشت از ان چیزی که دوست تر است یعنی اورا از طینت بهشت وخلق کرد کسی را که دشمن است از ان چیزی که اورا دشمن تر است یعنی از طینت جهنم وبعد ایشانرا در عالم اظله واشباح که عالم مثال است بیرون اورد پس حق تعالی امر نمود به پیغمبران خود که از خلق اقرار بگیرند بتوحید پس همگی توحید را قبول کردند اینست که خداوند میفرماید اگر از خلق سؤال کنند که کی شمارا افریده وروزی میدهد البته همه میگویند خداوند پس از ان پیغمبران از جانب خداوند خلق را دعوت کردند به پیغمبری خود پس بعضی اقرار نمودند وبعضی انکار پس از ان دعوت کردند خلق را بولایت ما ائمه پس

توضیح

حدیث

بخدا قسم اقرار کردند بولایت ما هر کس محبوب نزد خداوند است وکسیکه انکار کرد ولایت ما را دشمن ترین خلق نزد خداوند است اینست که خداوند میفرماید نبوده است که منافقین ایمان بیاورند بواسطه ان تکذیبی که از پیش کرده اند پس ان حضرت فرمود که تکذیب مخالفین مر انبیا واوصیا واولیاء را در عالم ذر وارواح بوده نه در این عالم جسمانی بلکه این عالم مؤخر از ان عالم است پس دین نزد خداوند در هر عالمی دین اسلام بوده وحقیقت دین اسلام اقرار بر یکانگی خداوند ورسالت پیغمبران ووصایت اوصیا ایشان است واینست ان سنة مستمره قدیمه که میفرماید سُنَّةَ اللهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ باری در هر عالمی مردم مکلف بدین خدا بوده اند ودین حق در هر عالمی اسلام بوده پس کسیکه اقرار کند بدین اسلام بمحض قول لسانی مسلم است برحسب ظاهر اقرار خود وکسیکه اقرار کند از روی اعتقاد قلبی و عمل کند مؤمن است ودر تفسیر اهل بیت شریفه خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَمِنْكُمْ كَافِرٌ حضرت صادق علیه السلم میفرماید خداوند شناخت ایمان ایشانرا بسبب قبول ولایت ما وشناخت کفر ایشانرا بانکار ولایت ما در عالم ذر در وقتی که از خلق میثاق گرفت وحال انکه در صلب ادم بصورت ذره میبودند پس از این حدیث هم معلوم میشود که اسلام وکفر سابق بر این عالم بوده باری دین اسلام دین خداوند است که همیشه بوده است واین اسلام ظاهری دارد وباطنی اما اسلام ظاهری عبارتست از اقرار کردن

حدیث

مجرد و اسلام بزبان تنها بدون اعتقاد قلبی مثل اسلام اهل
سنت که بزبان میگویند چیزی را که در دلهای ایشان نیست و
ایشانند مراد خداوند که میفرماید **قالت الاعراب آمنا
قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا** اعراب خدمت حضرت
عرض کردند که ما ایمان آورده ایم بتو پس خداوند رد فرمود بر
ایشان که ای پیغمبر بگو با ایشان شما ایمان نیاورده اید ولکن بگوئید
ما اسلام آورده ایم و حال آنکه ایمان در دلهای شما داخل نشده
و ثمرهٔ این اسلام ظاهری حفظ کردن خون خود است و احترام
مال و عرض خود چنانچه فرموده اند بواسطهٔ اسلام زن بهمدیگر
میدهید و میگیرید و از همدیگر ارث میبرید و بواسطهٔ ایمان در
آخرت ثواب داده میشوید اما اسلام باطنی ایمان بخدا و
رسول و ملائکه و کتب خدا و روز قیامت است و اسلام باین معنی
خاص مرادف ایمان است و در معنی اسلام حضرت صادق ع
میفرماید که باسلام خون محفوظ میماند و اداء امانات و حلیت
فروج باسلام است و ثواب و اجر آخرت بایمان است و سؤال
کردند از آن حضرت فرق میانهٔ اسلام و ایمان را فرمودند که اسلام
ظاهری شهادت بتوحید و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و
اقامهٔ نماز و دادن زکوة و بجا آوردن حج و روزهٔ ماه رمضان است
و ایمان شناختن امر ولایت و اقرار باین حدود است پس اگر کسی
شهادت بتوحید و رسالت پیغمبر دهد و نماز و روزه و زکوة و حج
بجا آورد و ولایت ائمه را نداشته باشد این کس مسلم و ضال است

یعنی مسلمان ظاهری و گمراه از ولایت ائمه علیهم السلام است
و در حدیث دیگر میفرماید ایمان برتر است از اسلام بیک درجه
بدرستیکه ایمان شریک میشود اسلام را در ظاهر و اسلام شریک
نمیشود ایمان را در باطن یعنی هر مؤمن مسلمان است و هر مسلمان
مؤمن نمیباشد و فرمود که ایمان اقرار کردن بزبان و بستن در دل
و عمل بارکان است و ایمان بعض از آن از بعض دیگر است و ایمان
خانه ایست و اسلام خانه ایست و کفر خانه ایست و شخص از اسلام
بیرون نمیرود مگر اینکه انکار کند یکی از شرایع اسلام را و بحلال
بگوید حرام و بحرام بگوید حلال را و اینرا دین خود داند پس در این
حال از ایمان و اسلام هر دو بیرون میرود و داخل در کفر میشود
و از حضرت امیر علیه السلام سؤال کردند پست ترچیزیکه شخص
بآن مؤمن میشود و پست ترچیزیکه شخص بآن کافر میشود و
پست ترچیزیکه شخص بآن گمراه شود چیست فرمودند پست تر
چیزیکه شخص بآن مؤمن میشود این است که خدا را بشناسد و اقرار
کند از برای او بطاعت و بندگی و پیغمبر را بشناسد و اقرار کند برای او
بطاعت و امام و حجت خدا را در زمین که شاهد خلق است بشناسد
و اقرار کند بطاعت او بعد از آن از امر آن حجت امتثال و اطاعت کند
و از نهی او منتهی شود و پست ترچیزیکه باعث کفر میشود این است
که گمان کند چیزی را که خداوند از آن نهی کرده که امر نموده است و
اینرا دین خود بگرداند و دوستی و دشمنی خود را بآن قرار بدهد
و گمان کند که این عبادت خداست که او را بآن امر کرده و این است

وجز این نیست که عبادت شیطان را میکند و پست‌تر چیزی که
شخص بان گمراه میشود این است که بجز خدا را نشناسد و شاهد و
گواه از جانب خداوند بر بندگان او که مردم مامور بطاعت و ولایت
او هستند نشناسد و در حدیث دیگر فرمود که بنای اسلام بر پنج
چیز است نماز و زکوة و روزه و حج و ولایت و مردم
چهار چیز را گرفته اند و ولایت را ترک کرده اند و مثل ایمان و
اسلام مثل کعبه و مسجد و حرم است چنانچه سماعه از حضرت صادق
علیه السلام سؤال کرد از ایمان و اسلام که چه فرق دارند حضرت
فرمودند که درین باب مثلی از برای تو بزنم سماعه عرض کرد بفرمائید
فرمودند مثل ایمان و اسلام مثل کعبه و مسجد از حرم است کسیکه
در حرم است در کعبه نیست و نمیشود کسی در کعبه باشد مگر اینکه
در حرم میباشد و بتحقیق که شخص مسلم است و مؤمن نیست و
مؤمن نمیباشد مگر اینکه مسلم بوده باشد و دلیل دیگر بر اینکه
دین خداوند در هر زمانی دین اسلام است و مردم در هر زمان
مکلف بدین اسلام بوده اند و پیغمبران در هر زمانی مردم را
دعوت بدین اسلام کرده اند این آیهٔ شریفه است که حکایت از رسول
خدا میفرماید که بقوم خود فرمود وما کنت بدعا من
الرسل یعنی من پیغمبری تازه شما را نمیخوانم و رسالت تازه
بشماها ندارم و حضرت باقر علیه السلام میفرماید که خداوند
سبحانه حضرت نوح را مبعوث کرد بسوی قوم خود باینکه عبادت
کنند خدا را و بپرهیزند و اطاعت کنند او را و پس از آن نوح

خواند قوم خود را بسوی توحید خداوند و اینکه عبادت کنند
او را و چیزی را با او شریک قرار ندهند و فرمود شرع لکم
من الدین ما وصی به نوحا والذی اوحینا الیک
وما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقیموا
الدین ولا تتفرقوا فیه پس برانگیخت خداوند
پیغمبران را بسوی قوم ایشان بشهادت ان لا اله الا الله و اقرار
بآنچه از نزد خداوند آمده بود پس کسیکه ایمان آورده باشد بطور
خلوص و بران بمیرد خداوند او را بسبب خلوص ایمان او داخل
بهشت میکند و حق تعالی به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله میفرماید
انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح والنبیین
من بعده یعنی ما وحی کردیم بسوی تو چنانچه وحی کردیم
بسوی نوح و پیغمبران بعد از او یعنی بتوحید و اقرار بآنچه از نزد
خداوند است پس معلوم شد که این دین اسلام همیشه بوده است
و در هر عالمی انبیا علیهم السلام مردم را بدین اسلام دعوت
نموده اند پس کفار انکار ظاهر و باطن آنرا نمودند کافر شدند
و اهل سنت ظاهر آنرا اقرار کردند و فی الواقع باطن آنرا انکار
نمودند مسلم ظاهری شدند بدون ایمان و مؤمنین اقرار
و عمل بباطن و ظاهر آن نمودند ایشان مسلم حقیقی و اهل ایمان
شدند و آن دین اسلامی که دین حق و محبوب و مرضی خداوند است
دین ایشان است و جماعتی که مسلم ظاهری شدند ثمرهٔ اسلام
ظاهری ایشان این است که در دنیا خون و مال ایشان محفوظ است

اما در آخرت حکم ایشان حکم کفار است وهمان عقابی که
از برای کفار است از برای ایشان است بسبب انکار نمودن
ایشان ولایت ائمه علیهم السلام را وصلوات الله علیهم اجمعین
باری اسلام ظاهری ودین عاریتی اهل سنت ونصاب در
آخرت سودی بایشان نمی بخشد ودر همین دنیا اورا میگذارند
ومیروند مانند نسبت ظاهری که در وقت مردن قطع خواهد
شد چنانچه در حق پسر نوح خداوند بحضرت نوح فرمود انه
لیس من اهلک وچون ذکر حضرت نوح ع شد مناسبت
حکایتی که مؤید ومبین این مطالب است مذکور آید

حکایت

حکایت

کویند اسم مبارک حضرت نوح ع ساکن بوده وبعضی کویند سالک
وبعضی برآنند که سکت بوده وکویند بجهة کثرت نوحه بنوح
مسمی شد وبعضی این وجه تسمیه را نه پسندیده اند زیرا که
باتفاق اهل عربیت است که نوح عجمی است ونوحه لفظ عربی
ولفظ عجمی از لغت عرب مشتق نخواهد شد القصه نوح ع
بعد از وفات حضرت آدم بصد وبیست وشش سال متولد شد
وبعضی کویند تولد حضرت نوح در زمان حیات حضرت آدم
بوده کویند بعد از حضرت ادریس اکثر طوایف انام طریق ضلالت
وغوایت پیش کرفتند واز عبادت معبود حقیقی تمرد ورزیدند
خداوند عالم حضرت نوح را بجهة هدایت مرتبه رسالت عنایت
فرمود حضرت نوح هرچند ایشانرا از عبادت اصنام وطریق

نباهی منع فرمود وبانقیاد احکام واوامر ونواهی الهی امر فرمود
معتقد نیفتاد وبر انکار ایشان افزود مدت نهصد وپنجاه سال
مشغول بامر دعوت بود ودرین مدت زیاده از هشتاد نفر کسی بآن
جناب ایمان نیاورد وفجره وکفره در ایذاء وآزار او میکوشیدند
ومواعظ ونصایح اورا اصغا نمی نمودند وچون آن بزرکوار از ایمان
قوم ناامید شد دست دعا برآورد که رب لا تذر علی
الارض من الکافرین دیارا این مسئلت باجابت
رسید بوحی الهی جبرئیل علیه السلام درخت ساج را بنظر آن
حضرت رسانید پس آن حضرت آن درخت را غرس نمود
بعد از چهل سال آن درخت بحد کمال رسید از آن برید خشک
نمود پس آنحضرت با اولاد خود یافث وسام وحام ودر بعضی
از صحاری کوفه مشغول صنعت کشتی شدند وآن کشتی
مشتمل بر سه طبقه بود وطول کشتی را از هزار ودویست
ذرع تا هشتاد کفته اند وعرض از پنجاه تا ششصد وارتفاعش
از سی الی چهل ذرع وچنین مقرر شد که از هر جنس از حیوانات
جفتی بکشتی درآورند طبقه اعلی جهة ماوای طیور وطبقه
سفلی برای وحوش ودواب وطبقه وسط مسکن آنحضرت و
اولاد واتباع او وبحسب اتفاق در آن اوقات کواکب سبعه
سیاره در برج سرطان که طالع جهانست اجتماع نموده بودند
وحضرت نوح با متابعان وحیوانات در اول ماه رجب بکشتی
درآمدند وجهان را سراسر آب فرا کرفت در آن وقت [illegible]

نوح که کنعان نام داشت با مادرش داخل در کشتی نشدند آن
حضرت هر چند پسر خود را از آب محذر نمود بسمع قبول نشنید
وگفت **سآوی الی جبل یعصمنی من الماء** یعنی پناه
بکوهی میبرم که مرا از آب نگاه دارد و در آن وقت آن پسر با مادر
در نظر حضرت نوح ع غریق فنا شدند نوح عرض کرد ان ابنی
من اهلی خطاب رسید که این پسر از اهل تو نیست از اینجاست
که نسبت ظاهری در آخرت مناط نیست بلکه در وقت موت نسبت
ظاهریه منقطع خواهد شد همچنین اسلام ظاهری بعد از موت
قطع خواهد شد باری مدت پنج ماه کشتی بر روی آب بود
و اطراف آفاق را سیر میکرد گویند چون کشتی بمکهٔ معظمه رسید
هفت مرتبه گرد زمین حرم گشت تا اینکه بعد از پنج ماه بر قلهٔ کوه
جودی قرار گرفت و بیگاه دیگر بر سر آن کوه ساکن بود پس از آنکه حضرت
نوح ع دانست که وقت خروج نزدیک است غرابرا فرستاد
تا از کثیرت آب خبری بیارد غراب پرواز نمود بمرداری دوچار
شد بخوردن آن مشغول شده باز نیامد حضرت بروی لعنت
کرد و دعا فرمود که مردود خلایق باشد و روزی او از جیفه مهیا
باشد آنگاه کبوتر را جهة آن مهم روانه فرمود کبوتر رفته زیتون
در منقار گرفته باز آمد دانست که آب کم شده اشجار پیدا شده
در حق کبوتر دعای خیر کرد و در روز عاشورا خلایق از کشتی بیرون
آمدند و در پایان آن کوه قریه بنا کردند حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمودند مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها

نجی یعنی مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هرکس سوار
بر آن کشتی شد نجات یافت پس کسیکه اقرار بولایت ائمه علیهم
السلام و اولیاء ایشان نمود نجات یافته و اسلام حقیقی یا کردین
محبوب خداوند است دارد و هرکس انکار نمود غریق بحر هلاکت
و اهل نار خواهد بود

تنبیه و تتمیم

در این فصل لازم بود که مراتب ایمان و کفر مذکور شود و در ضمن
مقاله فواید هریک معلوم خواهد شد بدانکه ایمان کامل و دین
خالص تسلیم از برای خداوند عز و جل و تصدیق کردن بآنچه
پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده بزبان و دل از روی بصیرت و
معرفت و امتثال نمودن جمیع اوامر و نواهی آن حضرت لب دین و
روح و حقیقت ایمان شناختن ائمه علیهم السلام است بمقام نورانیت
و در رسالهٔ علم الیقین مقام و مرتبه نورانیت ائمه علیهم السلام را این
حقیر شرح و بسط داده در اینجا هم لاختصار اشاره بان میشود که کمال
دین و ایمان شناختن مقام نورانیت آل محمد علیهم السلام است
چنانچه حضرت امیر علیه السلام بسلمان فرمودند که ای سلمان
کامل نمیشود ایمان مؤمن مگر اینکه بشناسد مرا بمقام نورانیت و
وقتی که مرا باین مقام شناخت مؤمن ممتحن خواهد بود تا اینکه
فرمود ای سلمان و ای اباذر شناختن من بنورانیت شناختن
خداوند است و شناختن خداوند شناختن من است بنورانیت
و این است دین خالص یعنی در مقام نورانیت وبجهه وصفیه
میان من و خداوند فرقی نیست شناختن من شناختن خداست

و شناختن خداوند شناختن من است مثل اینکه شناختن صفت
شناختن موصوف است پس هر کس قائم را شناخت زید را
شناخته است و مثل این مقام مثل آهنی است که در آتش گداخته
شده باشد پس جمیع افعال آتش از آن آهن ظاهر و هویدا است
و باز آهن آهن و آتش آتش است

بیت

نسبتی بود میان آتش و آهن ولی — اصل نار آید ز آهن چو از آن مجانست

و تفصیل این مقام را مشایخ عظام اعلی الله مقامهم مفصلاً
در کتب عربیه و فارسیه ذکر فرموده اند و حقیر هم در رساله
علم الیقین بقدر برخورد خود که از کتب آن بزرگواران اقتباس نموده
بشرح آورده حاصل آنکه کمال دین معرفت مقام نورانیت
آل محمد علیهم السلام میباشد و اما از برای کفر مراتبی
چند است اول کسی است که دعوت حضرت خاتم
صلی الله علیه و آله باو نرسیده باشد و پیغمبری آن حضرت
نشنیده و یا شنیده بر حسب ضعف فهم و ادراک قاصر باشد
او کافر است بکفر جاهلیت لکن در قبر از او سؤال نمیشود و در برزخ
عنائی باو نیست تا در قیامت که او را تکلیف خواهند کرد و
عاقبت امر او بهشت یا جهنم است لکن بهشت ایشان پست تر
از بهشت مؤمنین است و جهنم ایشان از عذاب جهنم کفار
کمتر است و اشاره آیه کریمه بسوی ایشان است الا المستضعفین
من الرجال والنساء والولدان لا یستطیعون

حیلة ولا یهتدون سبیلا دویم
کسی است که دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله باو رسیده
و از آن تصدیق نکرده باشد یا از باب تکبر یا بجهة تقلید آبا و اجداد
خود یا بجهة استخفاف بدین و آئین این کس کافر خواهد بود
بکفر جحود و عذاب او در قبر و برزخ و قیامت الیم است اشاره
شریفه بایشان است ان الذین کفروا سواء علیهم
ء انذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون ختم
الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم
غشاوة ولهم عذاب عظیم یعنی بدرستیکه
آن کسانیکه کافر شده اند انذار و عدم آن برایشان یکسانست
و ایشان ایمان نمی آورند مهر کرده است خداوند دلها و گوشها
و چشمهای ایشان را بر پرده ظلمت و از برای ایشان است عذاب
بزرگ سیم کسی است که دعوت پیغمبری حضرت
خاتم صلی الله علیه و آله باو رسیده باشد و آن حضرت را بزبان
ظاهر خود تصدیق کند بجهة حفظ مال و خون خود یا بجهة غرضی
از اغراض دنیویه و در دل و باطن خود منکر باشد این کس کافر است
بکفر نفاق و عذاب او سخت تر است از عذاب کفار چنانچه خداوند
میفرماید بدرستیکه منافقین در درک پست ترین جهنم ماوی
دارند اشاره آیه مبارکه بسوی ایشان است و من الناس من
یقول آمنا بالله و بالیوم الآخر و ما هم بمؤمنین

يخادعون الله والذين آمنوا وما يخدعون
الا انفسهم وما يشعرون في قلوبهم مرض
فزادهم الله مرضا ولهم عذاب اليم بما
كانوا يكذبون يعنى بعضى از مردم آنهايند
كه ميكويند ايمان آورده ايم بخداوند وروز قيامت وحال آنكه ايشان
مؤمن نيستند خدعه مينمايند با خدا ومؤمنين وحال آنكه خدعه
نميكنند مكر بنفسهاى خود ونمى فهمند ودر دلهاى ايشان
ناخوشى است پس زياد كرده است خداوند ناخوشى ايشان را واز
براى ايشانست عذاب دردناك بسبب آنچه تكذيب ميكنند
چهارم كسى است كه دعوت نبوت آن حضرت باو
رسيده وبدل ميداند كه حق است لكن بزبان انكار مينمايد محض حسد
وعناد يا بجهت تقليد وتعصب اقرار نميكند اين كس كافر است بكفر جحود
ومثل منافق است وبسوى ايشان است اشاره الذين آتيناهم
الكتاب يعرفونه كما يعرفون ابناءهم وان فريقا
منهم ليكتمون الحق وهم يعلمون وقوله تعالى فلما
جاءهم ما عرفوا كفروا به فلعنة الله على الكافرين
يعنى كسانيكه اهل كتابند ميشناسند پيغمبر را چنانچه ميشناسند پسرهاى
خود را وبدرستيكه فريقى از اهل كتاب مخفى ميدارند حق را وحال
آنكه ميدانند اورا پنجم كسى است كه دعوت پيغمبرى آنحضرت
باو رسيده وبزبان ودل تصديق كرده لكن در دين خود بر بصيرت
نمى باشد از باب عدم فهم ومستبد براى خود ميباشد وامام يا

نايب خاص يا نايب عام را كه تابع امام است در كفتار وكردار متابعت
وپيروى نميكند پس اين كس كافر است بكفر ضلالت وكمراهى ودعوايش
باندازه كمراهى اوست واشاره بايشان است قل يا اهل الكتاب
لا تغلوا في دينكم ولا تقولوا على الله الا الحق
حيث قالوا عزير ابن الله والمسيح ابن الله وقوله تعالى
يا ايها الذين آمنوا لا تحرموا طيبات ما احل الله
لكم ولا تعتدوا ان الله لا يحب المعتدين
يعنى بكو اى اهل كتاب غلو مكنيد در دين خود ومكوئيد بر خدا الا
حق را اى آنچنان كسانيكه ايمان آورده ايد حرام مكنيد طيبات
چيزيكه خداوند براى شما حلال كرده وتجاوز از حق نكنيد بدرستيكه
خداوند دوست نميدارد تجاوز كنندكانرا وپيغمبر صلى الله عليه و
آله فرموده اند زمانى بعد از من ميايد كه مردم رئيسهاى جهال ميكيرند
پس سؤال ميكنند از ايشان پس آنها جواب ميدهند بدون علم پس
كمراه هستند ومردم راهم كمراه ميكنند ششم كسى است
كه دعوت پيغمبرى آنحضرت باو رسيده وبزبان ودل تصديق ميكند
وتابع امام يا نايب او هم هست مكر اينكه جميع اوامر ونواهى آنحضرت را
امتثال نكند بلكه بعضى را عمل آورد وبعضى را ترك كند واعتراف بقبح
فعل خود دارد لكن بجهت غلبه نفس مرتكب افعال قبيح ميشود اين كس كافر معصيه
وفاسق است وفسق منافى ايمان نيست لكن منافى كمال ايمان است اين
كس بشفاعت اوليا آمرزيده خواهد شد پس از اين تقسيم فرق ميانه كافر
ومنافق وضال وفاسق معلوم ميكردد عليك بالتدبر

فصل سیّم

در علم اصول دین و پیش از شروع در اصل مطلب میرا ذکری
نماید که سبب تسهیل فهم آن بشود بدانکه امت پیغمبر صلی الله علیه
و آله بعد از آنحضرت هفتاد و سه فرقه شدند که یکی از آنها ناجی و ما بقی هالکند
و در علامت این فرقهٔ ناجیه حضرت ختمی مرتبت صلعم فرموده فرقهٔ ناجیه
کسانی هستند که متمسک بولایت ما اهل البیت علیهم السلام باشند
و از ایشان علم خود را اخذ و اقتباس نمایند و عمل برای خود نکنند
پس مؤمن آن کسی است که اصول دین خود را از رای خود و رای
امثال خود نگرفته باشد بلکه دین خود را از پروردگار خود بتوسط آل
محمد علیهم السلام بگیرد و رای او تابع امام علیه السلم باشد این است
که حضرت صادق علیه السلم میفرماید کسیکه دین خود را از زبان مردمان
بگیرد مردمان ازاله میکنند و کسیکه دین خود را از کتاب خدا و سنت
رسول بگیرد کوهها زایل میشود و آن کس از دین خود زایل نمیشود و در تفسیر
آیهٔ شریفهٔ کونوا مع الصادقین حضرت صادق علیه السلم
میفرماید که مراد از صادقین مائیم که مردم مامورند که با ما باشند
و از ما بشنوند و دین خود را از ما بگیرند و در زیارت جامعه است
که حق با شما و در شما و از شما و بسوی شماست ای آل محمد ص و شما
اهل حق و معدن آن هستید و در جای دیگر میفرماید کسی که توحید
خدا را خواهد باید از شما قبول کند و در تفسیر آیهٔ شریفهٔ و اتوا البیوت
من ابوابها از حضرت امیر علیه السلم مرویست که فرمود بتحقیق
خداوند قرار داده از برای علم اهلی را و واجب گردانیده بر بندگان

خود طاعت ایشان را بقول خود و اتوا البیوت من ابوابها
یعنی بیائید خانه‌ها را از درهای آن و مراد خداوند از خانه‌ها در
اینجا خانهٔ علم است که بر پیغمبران امانت داده شده و درهای آن
اوصیا انبیا باشند و فرموده‌اند مائیم خانه‌های آن چنانکه امر شده
که از درهای آن بیائید و مائیم در خداوند پس کسیکه متابعت
کند ما را و اقرار نماید بولایت ما بتحقیق که از راه درِ خانهٔ خدا آمده
و کسی خلاف کند و تفضیل دهد بر ما غیر ما را پس او از پشت در
خانه آمده بدرستیکه خداوند اگر خواسته بود هر آینه خود را بخلق
شناسانیده بود ولکن قرار داد ما را درهای خود و راه بسوی خود
تا آخر حال که گفته شد دانستی دین حق بقول آل محمد علیهم السلام
دانسته میشود و از ایشان باید اخذ نمود علم و دین خدا را پس تو در
اصول دین و فروع آن متابعت کن قول آل محمد علیهم السلام را
و بزبان و دل خود بگو آنچه آل محمد علیهم السلام گفته‌اند میگویم
و آنچه را دین ورزیده‌اند دین میورزم پس چه قدر گمراه شده‌اند آنهائیکه
در اصول دین خود متابعت نمیکنند آل محمد علیهم السلام را بگمان
اینکه اصول دین عقلی است و اخبار و آثار آل محمد ص ظنی است و بمحض
این خیال واهی متمسک میشوند در اصول دین خود بکلام فلاسفه
و اهل حکمت باطله و بتقلید حکما و فلاسفه راضی میشوند و از تقلید و
تبعیت آثار آل محمد علیهم السلام سرپیچی میکنند و رای و هوای
خود را ترجیح میدهند و بر اخبار و آثار و قیاسات باطلهٔ خود را میزان
قرار میدهند و هر چیز که بقیاس ایشان درست نیامد از آن رد یا

تاویل میکنند و حال آنکه میزان قسط در این عصر اخبار و آثار آل
محمد علیهم السلام است اینست میزان حق برای معرفت حق و باطل
نه قیاسات منطقیه و افکار مجتهدین و انظار علمیه در تفسیر آیه شریفه
و نضع الموازین القسط و در آیه دیگر است و زنوا با
لقسطاس المستقیم و در سوره الرحمن است و رفع
السماء و وضع المیزان الا تطغوا فی المیزان
و قسطاس مستقیم و میزان محکم الهی در این امت مرحومه منحصر و ثابت نزد
شیعه اثنا عشریه است و در زیارت حضرت امیر علیه السلام السلام علی
میزان الاعمال از حضرت صادق علیه السلام مرویست که مراد
از موازین قسط پیغمبران و اوصیا باشند یونس ابن عبد الرحمن گوید خدمت امام
رضا علیه السلام عرض کردم بچه چیز خدا را توحید کنم فرمود ای یونس
مباش از اهل بدعت کسیکه نظر کند برای خود هلاک میشود و هلاک
میشود کسیکه ترک کند اهل بیت را گمراه میگردد کسیکه ترک کند کتاب
خدا و قول پیغمبر را کافر میشود خداوند واجب گردانیده بر خلق که در نزد
حیرت و جهالت خود در آنچه بر ایشان مشتبه میشود رجوع کنند بسوی
خدا و رسول و صاحبان امر و این آیه را خواند و لو ردوه
الی الله و الی الرسول و الی اولی الامر لعلمه الذین
یستنبطونه منهم رد کنید بسوی خدا رد بسوی کتاب او قرآن
یعنی آیات محکمات آن و این حدیث شریف دلالت میکند بالالتزام
بر اینکه استقلال بعقل و استبداد برأی در عقاید دینیه جایز نیست بلکه واجب است
رجوع در آن بسوی کتاب خداوند و سنت پیغمبر و اهل بیت آن سرور

اینست که در تفاصیل عقاید محتاج منحصر است بکتاب و سنت و اخبار و
آثار وارده از عترت و در اجمال عقاید بدیهیه عقل کفایت میکند
و اگر کسی بگوید بنابراین عقل را تو معزول کردی و حال آنکه عقل حجت
باطنیه است جواب گوییم که شناختن حجت صادق بعقل است و عقل
حجت خداوند است از برای شناختن و تمیز دادن صادق از کاذب پس چون
صادق را شناختی باید آنچه صادق گوید تصدیق کند و آنچه را کاذب گوید
تکذیب نماید نه آنکه عقل حجت بالاستقلال است و الا اگر عقل حجت مستقله
بود ارسال پیغمبران و خلفای ایشان بیفایده میبود پس چون بعقل خود
شناختی که صادق آل محمد علیهم السلام است پس متابعت این بزرگواران
نما و بهمین قدر در میزان اصول دین کفایت میکند و چون فرمایش شده
که اصول دین چند است اول عدد آنرا باصطلاح اهل شریعت ظاهره و
اهل حکمت عرض کنم بعد جمع بین القولین نمایم عرض میکنم اصول دین در نزد هفتاد
و دو فرقه از امت ظاهری حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سه است توحید
و نبوت و معاد و این سه اصل را اصول اسلام گفته میشود و شیعه و
سنی در این سه اصل شریکند و هرگاه کسی یکی از این سه را اخلال کند
یا اعتقاد نکند یقین از اسلام خارج و داخل در کفر است و اهل سنت و جماعت
از این معنا دور و فرقه با امامت تمام ائمه علیهم السلام یا بعض ایشان
که اول حضرت امیر علیه السلام و آخر حضرت حجت عجل الله فرجه میباشد
قائل و معتقد نیستند و حال آنکه امامت ائمه علیهم السلام اصلی از اصول
دین است و فرقه ناجیه و امه مرحومه طایفه اثنی عشریه باین رکن وثیق
قائلند از این جهت ایشان را امامیه گویند و دیگر آنکه اهل سنت و جماعت

بعدل الهی قایل نیستند و عدل عبارت از حد وسط میان جبر و
تفویض است و آن امر بین الامرین میباشد چنانچه حضرت صادق
علیه السلم فرموده‌اند لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین پس جماعت
سنیها در خصوص این دو اصل دو فرقه شده‌اند بعضی از ایشان تابع
ابو الحسن اشعری میباشند و ایشان را اشاعره میگویند و مبنای
مذهب ایشان بر جبر است و میگویند تمام افعال بقوه و قدرت خداوند
و اصلا از برای بنده فعلی نیست و بعض دیگر معتزلی گویند و مفوضه
هم گفته میشود و این دو طایفه در طرف افراط و تفریط هستند و بهترین
امور حد وسط است و آن حد وسط در نزد امامیه امر بین الامرین است
که عدل باشد و عدل از مذهب شیعه اثنی عشریه است و از این
بابت ایشان را عدلیه میگویند پس این دو اصل که عبارتست از عدل و امامت
باشد مخصوص شیعه اثنی عشریه است و این دو اصل را اصول مذهب
میگویند پس تمیز شیعه اثنی عشریه از سنی باین دو اصل است و هرکس
یکی از این دو اصل قایل نباشد سنی گفته میشود پس بنابراین اصول
دین مختص اثنی عشریه پنج است توحید و عدل و نبوت و
امامت و معاد و این طرح از برای اصول دین از متکلمین و علماء شیعه
ظاهر است باین ملاحظه که غرض شد که خواستند عقاید مختصه
شیعه را معلوم کنند و از جهه الزام اهل سنت در علم کلام بحثها و جدلها
در این خصوص کرده‌اند و عمده در این تقسیم تمیز اهل حق از باطل بوده است
و اگرنه در تمامی اخبار در خصوص این عدد حدیثی وارد نشده و سؤالاتیکه
در اصول عقاید از ائمه علیهم السلام شده بجهه بصیرت اخوان مؤمنین

مذکور میشود و مطلب حق همانست که مسند بان بزرگواران بشود
اذا قالت حذام فصدقوها فان القول ما قالت حذام
و انظار علما هرگاه مستند نباشد بروایت حجت نخواهد بود خاصه در وضع
که نزاع معنوی در بین نباشد چونکه در وجوب اعتقاد بعدل در میان
شیعه خلافی نیست و مخالف این اصل سنی است پس چون عدل و
امامت اتفاقی تمام شیعه است باین ملاحظه پنج بودن اصول دین در جای
خود هم صحیح است لکن در اخبار این عدد مخصوص نرسیده بلکه این تقسیم
از متکلمین شیعه است و غرض ایشان از شمردن خصوص عدل از اصول دین
این بوده باینکه اعتقاد بسایر صفات چون سمع و بصر و علم و قدرت و
سایر صفات هم واجب بر جزء اصول دین است و اخلال بان کفر است و
چون خواستند اصول دین خاصه را بشمرند که تمیزی باشد میانه اصول دین
خاصه و عامه لهذا این تقسیم را نمودند و آنچه از اخبار و آثار وارده از اهل
بیت علیهم السلم مستفاد میشود این است که اصول دین شیعه چهار است
و اساس ایمان چهار است و هر اساسی را رکنی تعبیر میکنند پس اصول دین
چهار رکن است رکن اوّل معرفت خداست که توحید و سایر صفات
باشد و عدل هم یکی از صفات است رکن دوّم نبوت یعنی اقرار بر
نبوت تمام انبیا و اقرار بنبوت حضرت خاتم و ما جاء به النبی یعنی
اقرار و اعتقاد بانچه آن بزرگوار فرموده‌اند و از جمله آن معاد جسمانی است
و سایر از آنچه فرموده‌اند از امر آخرت رکن سیّم معرفت ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم اجمعین و اقرار بفضایل آن بزرگواران رکن چهارم
ولایت اولیاء ائمه علیهم السلام و برائت از اعدا ایشان و تمام اصول دین

مندرج در این ارکان اربعه است و این طرح و تقسیم از برای تعداد اصول
دین منافی و مخالف با طرح و تقسیم سابق که پنج باشد نیست و هر یک در
جای خودش صحیح است ولی این طرح چهار بودن ارکان ایمانی بهتر از طرح
سابق و اضبط و اجمع است و علاوه در اخبار بسیاری خصوص این چهار
عدد وارد شده علی ای تقسیم کان عدل از اصول دین است و اعتقاد بکلیه
صفات از اصول دین است و بنا بر تقسیم اصول بخمسه عدل اصل برأسه و
معاد اصل برأسه است و بنا بر تقسیم ارکان ایمان بچهار چنانچه بعض گفته اند
عدل که چون باقی صفات جزء توحید و معاد جزء نبوت و تصدیق نبی است
در هر حال منکر عدل الهی چنانچه مذهب اشعری است کفر و باطل و منکر معاد
جسمانی هم کافر و خارج از دین مسلمین است و بیان این مطلب بطریق
اختصار اینست که خداوند عالم ایجاد خلق را از برای معرفت نموده چنانچه
میفرماید وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ و
در تفسیر وارد است ای لیعرفون یعنی ما خلق نکردیم جن و انس را مگر برای
معرفت و در حدیث قدسی میفرماید کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف
فخلقت الخلق لکی اعرف پس ایجاد خلق برای معرفت بوده و این معرفت
بر دو نوع است یکی معرفت ذوات و این اصول دین است یکی معرفت اقوال
آن ذوات و این فروع دین است زیرا که شخص باید اول معرفت شخص بزرگ را
حاصل نماید و بعد معرفت اقوال او بلکه عمل بآن اقوال نماید و واضح است که
شخص بزرگ اصل است و اقوال او فرع آن اصل پس ما باید اول معرفت خداوند
و رسول و ائمه و اولیاء ایشان را حاصل نمائیم و معرفت جمیع در این چهار رکن
پس معرفت این ارکان از اصول دین است و معرفت اقوال ایشان فروع دین

و بعبارت دیگر چون خداوند عالم ایجاد این خلق را برای معرفت نموده
و شرایعی از برای این خلق مقرر فرموده تا اینکه عمل بآن شرایع نمایند
و باین سبب بسعادت ابدیه برسند پس شخص باید اول معرفت حق تعالی را
حاصل نماید که اصل است و بعد معرفت شرایع الهیه را حاصل که فرع
آنست و چون شرایع الهیه از لسان مبارک رسول خدا جاری و ظاهر
گردیده پس باید اول معرفت رسول را حاصل نمود که این هم اصل است و بعد
معرفت اقوال آن بزرگوار که شرایع الهیه و فرع اوست و چون شارح اقوال
رسول و مفسر آن ائمه علیهم السلام میباشند کذلک باید اول معرفت
اشخاص ایشان حاصل کرد که اصل است و بعد معرفت اقوال ایشان که
فرع است و چون حامل علوم آن بزرگواران شیعیان فخام و علماء اعلام
میباشند همچنین اول معرفت ایشان که اصل است لازم است و بعد
معرفت فرع که اقوال آنها میباشد از این جهت گفتیم که اصول دین چهار است
که شخص باید معرفت این چهار رکن را داشته باشد اما معرفت خدا
و رسول که اجماعی شیعه و سنی است و منکران کافر است اما معرفت ائمه
طاهرین که اجماعی شیعه است و اما رکن چهارم انکار آن نوعاً موجب
کفر است باجماع شیعه و سنی بلکه یهود و نصاری زیرا که احدی نیست
بگوید که ولایت اولیاء خدا واجب نیست و تبری از دشمنان ایشان لازم
نیست نهایت هر قومی موضوع را غیر موضوع قوم دیگر میدانند اگر از فرنگ
بپرسند که دوست حضرت عیسی را باید دوست داشت البته میگوید دوستی
دوستان حضرت عیسی واجب و برائت از دشمنان آنحضرت لازم و
متحتم است بلی در وجوب ولایت اولیاء آل محمد و برائت از اعداء ایشان

محل خلاف نیست چنانچه بعضی علما تولا و تبرا را از فروع دین
دانسته‌اند و بعضی از اصول دین شمرده‌اند اما آیات و اخبار دال بر این است
که تولا و تبرا اصل دین و اس اساس ایمان است و در همه ازمان تکلیف
بر این بوده و پیغمبران سابق امت خود را باین امر دعوت میکرده‌اند
چنانچه در کلام مجید است ولقد بعثنا فی کل امة
رسولا ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت
فمنهم من هدی الله ومنهم من حقت علیه
الضلالة یعنی بتحقیق فرستادیم در هر امتی رسولی باینکه
عبادت کنند خدا را و اجتناب و دوری کنند از طاغوت یعنی
رؤساء ضلالت پس بعضی از خلق مهتدی شدند و ایمان آوردند
و بعضی دیگر گمراهی بر ایشان ثابت گردید عیاشی در تفسیر این آیه از
حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود خداوند
پیغمبری را نفرستاده هرگز مگر بولایت ما ائمه و برائت از دشمنان
ما پس از این حدیث شریف معلوم میشود که مدار دین و ایمان در هر
عصر تولا و تبرا بوده و سایر اعمال و تکالیف فرع این اصل و دین
حب است و بغض و کلینی از علما بر این قائلند و در کلام معصومین
علیهم السلام است هل الدین الا الحب والبغض و شیخ مفید
علیه الرحمه کتاب خود را مرتب بر چهار باب کرده باین ترتیب باب
اول در معرفت خداوند و اسماء و صفات حق باب دوم در معرفت پیغمبران
خدا باب سیم در معرفت ائمه هدی علیهم السلام باب چهارم در
ولایت اولیا و برائت از اعدا عبارت شریف ایشان است که بعد از

ترجمه میشود باب در وجوب ولایت اولیاء خدا و دین و دشمنی
با دشمنان خدا ولایت اولیاء خدا فرض و واجب است و قوام ایمان
باین است و دشمنی با دشمنان خدا در هر حال واجب است خداوند
در کلام مجید فرموده است نمییابی قومی را که ایمان آورده
باشند بخدا و روز قیامت که دوست بدارند کسی را که دشمن خدا و رسول
یعنی کافر بخدا باشد اگرچه دشمن خداوند پدرهای ایشان باشند
یا پسران ایشان یا برادران و خویشان ایشان و ایضا در کلام مجید است
اگر ایمان آورده بودند بخدا و پیغمبر و آنچه بسوی ایشان نازل شده
نمیگرفتند ایشان کفار را دوستان خود و حضرت رسول صلی
الله علیه و آله فرمود که محکمترین دستگیرهای ایمان دوستی و دشمنی
کردن در راه خداوند است و ولایت اولیاء و بیزاری از دشمنان خدا
انتهی فرمایشان بزرگوار گردد این باب ولایت اولیاء و برائت از
اعدا را از اصول دین دانسته و بسیار واضح است که اولیاء آل محمد علیهم
در یک درجه نیستند و بحسب اختلاف و تفاوت ایشان در ولایت آل
محمد علیهم السلام مختلف میشوند و هر کس بحسب معرفت و مقام او
تولایش ولیست و در دوستان آل محمد جاهل و عالم هر دو هست
و مسلم است که جاهل و عالم در یک درجه نیستند و همچنین در علما
مراتب و تفاوت بسیار است و هر کس علم او بیشتر و اقتدا و متابعت
او با ائمه زیادتر است قیمت و قدرش زیادتر است چنانچه خداوند میفرماید
از برای هر کس درجه هست بقدر عمل او و فرموده مساوی نیستند
آنهائی که میدانند با آنهائی که نمیدانند و فرموده گرامی ترین شما نزد

خداوند کسی است که هر چه هنر کار ویش بیشتر باشد و میفرماید بلند
میکند خداوند درجات کسانی را که ایمان آورده اند و کسانی که علم
بایشان داده شده پس تولای هر یک از شیعیان باندازه علم و معرفت
ایشان واجب است و از اصول دین است و انکار آن بعد از یقین کفر و
ضلالت است و شیخ معتمد رحمه فرموده اند که قوام ایمان بتولا و تبرا است
و فیض کاشانی در تفسیر صافی میفرماید که دوستی با دوستان خدا
و دشمنی با دشمنان خدا اصل بزرگی است از اصول دین یعنی اصول ایمان
معرفت خدا و رسول و ائمه علیهم السلام است و دوستی کردن با
دوستان ایشان و دشمنی کردن با دشمنان ایشان است بلکه ثواب و
اجر اعتقاد باین اصل اعظم از اجر اعتقاد بآن سه اصل دیگر است چونکه
اگر کسی اعتقاد بآن سه اصل داشته باشد و این اصل را منکر باشد
اجری و ثوابی ندارد اما کسیکه اعتقاد باین اصل دارد ناچار است از اینکه
آن سه اصل را نیز اعتقاد داشته باشد و قریب باین مضمون جناب
میرزای قمی اعلی الله مقامه در کتاب قوانین در مسئله تقلید و تجزی در
اجتهاد گفته که بعد از معرفت خدا و رسول و ائمه علیهم السلام واجب است
شناختن عالم عامل شیعی و رجوع کردن بگفته او و فرموده که معرفت
عالم از اصول دین است این بود ترجمه عبارت ایشان گفته جایز بودن اجتهاد
و تقلید و واجب بودن رجوع بسوی مجتهد از مسایل کلامیه میباشد
که متعلق باصول دین و مذهب است نه از مسایل اصول فقه و نه از فروع
پس این مسئله جاری و مجری وجوب اطاعت امام و تعیین آنست زیرا
که مخلصی نیست از لازم بودن معرفت یا بنکه حجت امام بعد از غیبت کیست

و این مسئله دخلی بمسایل فروع ندارد تا آنکه فرموده حاصل کلام آنکه
رجوع بسوی عالم باحکام شرع در غیر حضور امام علیه السلام از مسایل
دین و مذهب است که بعقل و نقل ثابت شده و رجوع او مثل مسئله
معاد است و مثل واجب بودن امام است بعد از پیغمبر از برای دعوت
و چنانچه ناچار است از برای مکلف اعتقاد بمتابعت امام بعقل یا
بنص کذلک ناچار است از اعتقاد بوجوب متابعت عالم بعد از غیبت
تا آخر کلام ایشان علاوه برآنچه نقل شد از دلیل عقلی و نقلی و
شواهد خارجی بر وجوب و لزوم معرفت عالم عامل شیعی در زمان غیبت
امام معصوم منصوب و وجوب تمسک و اعتصام بذمه و حجزه
ایشان چند حدیث مشهور است **الاول** قال رسول الله صلعم — اول
علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل یعنی علماء عاملین از امت من نازل
منزله پیغمبران بنی اسرائیلند در وجوب معرفت و لزوم اطاعت و فاز
و نجی مصدقهم و خاب و خسر مکذبهم والمتخلف عنهم **دویم** — دویم
ما روی عن علی ابن الحسین علیهما السلام منزلة الفقیه فی هذا
الوقت منزلة انبیاء بنی اسرائیل یعنی فقیه جامع شرایط فتوی و
کامل در علم و عمل نازل منزله پیغمبران بنی اسرائیلند **سیم** — سیم
قال رسول الله الشیخ فی اهله کالنبی فی امته یعنی پیر کامل و مرشد
طریق در میان اهل خود مثل پیغمبر در میان امت خود است **چهارم** — چهارم
قال الصادق علیه السلم رواه فی کشف الغمه هلک من لیس له حکیم
یرشده یعنی هلاک گردیده است کسیکه از برای او حکیمی نباشد که نماید
راه را باو **پنجم** فی مجمع البحرین الی ان قال و مثله رحم الله من — پنجم

من اخذ بحجزة هاد فهو استعارة لفظ الحجزة لهدى الهادی و استعاره
لزوم قصده والاقتداء به وفيه ايماء الى الحاجة الى الشيخ فى سلوك
سبيل الله يعنى درين حديث اشاره است باحتياج سالك الى الله
در سلوك سبيل الله بسوی شیخ یعنی پیر کامل در علم و عمل و سلوك
بدون دلالت شیخ موجب ضلالت است ششم قال الصادق ششم
عليه السلم فى مصباح الشريعة ولا طريق للاكياس من المؤمنين
اسلم من الاقتداء لانه منهج الاوضح والمقصد الاصح قال الله عز و
جل لاعز خلقه محمد صلعم اولئك الذين هدى الله
فبهديهم اقتده وقال عز وجل ثم اوحينا اليك ان
اتبع ملة ابرهيم حنيفا فلو كان لدين الله عز وجل مسلك
اقوم من الاقتداء لندب انبياءه واولياءه اليه پس معلوم شد که معرفت
نوع شیعه امام علیه السلم که نایب مناب امام در غیبت است بر جمیع
رعایا لازم است وانکار عالم شیعی بعد از بینه انکار امام و رد بر او
و رد احکام شرع عین رد بر امام است و نصب و عداوت با عالم شیعی
از جهت دین او در حکم نصب و عداوت با امام علیه السلام است
و اخبار درین باب زیاده از حد احصی است بلکه ممکن است بگوییم —
اتفاق کل علما بر آنست نهایت اینکه در اصطلاح باختلاف مذاق و
مشرب تفاوت دارد و این رکن رابع باصطلاح اهل حکمت اهل بیت
شیعه گفته میشود و باصطلاح علماء اصول مجتهد و در اصطلاح
اهل معرفت پیر و مرشد گفته میشود و لا مشاحة فى الاصطلاح
و دلیل بر لزوم اعتقاد بولایت اولیاء آل محمد علیهم السلام از علما

عاملین و فقهاء کاملین در وجوب اخذ احکام الهی را از ایشان از
آیات و اخبار بسیار است و از برای استبصار اخوان بعضی از آنها مذکور
میشود اول قوله تعالى وجعلنا بينهم وبين القرى التى
باركنا فيها قرى ظاهرة وقدرنا فيها السير سيروا
فيها ليالى واياما امنين معنی بر مطابق قول ائمه علیهم
السلام آنست که خدا میفرماید ما قرار دادیم میان ائمه و شیعیان رعایا
را وایان و حاملان اخبار و فقهاء عالم مقدار چند را و حکم کردیم
که رعایا از آن واسطه‌ها بگیرند و شب و روز ایمن باشند دویم
قول باریتعالی که وما كان المؤمنون لينفروا كافة فلولا
نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا فى الدين
ولينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون
حاصل معنی اینکه همه مؤمنان نمیتوانند که از شهرها و منزلها
و مکانهای خود بیرون روند و بآن شهری که حجت خداست برسند
پس چرا از هر گروهی بعضی نمیروند بآن شهرها تا خدمت حجت
خدا برسند و طلب دانش در دین خدا بکنند و چون برگردند بسوی
قوم خود بترسانند و آگاه کنند ایشان را شاید آن باز ماندگان هم
از عصیان حذر کنند و کفران نعمت منعم ننمایند پس معلوم شد
که بعد از حجتهای خداوند واسطه‌ها باید باشند که دین خدا را
در اطراف زمین بر اشخاص عباد نشر دهند تا حجت خدا بر همه کس
تمام شود و بهمان وجود امام علیه السلم مثلا در شهر مدینه حجت
بر مردم تمام نمیشود مگر بتوسط وسایط چنانکه در تفسیر نوشتند

حضرت حجة الله عجل الله فرجه که چون بشما دست رسی نداریم در
حوادثی که واقع میشود چه کنیم فرمودند اما الحوادث الواقعة فارجعوا
فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم وانا حجة الله یعنی در حوادث
واقعه رجوع براویان حدیث ما کنید که ایشان حجت منند بر شما ومن
حجت خدایم پس راویان اخبار ودانشمندان آثار حجتهای حجت خدایند
وبوجود ایشان حجت کامل وعذر برطرف میشود ولی باید شناخت
که ایشان کیانند وبچه صفت شناخته میشوند ودر تشخیص معرفت
صفات ایشان لازم است وصفات معتبره در عالم شیعی که تقلید
وی بایسته است این است که علاوه بر عالم بودن بر احکام شرعیه ومعارف
الهیه ثقه وامین باشد وزاهد در دنیا وراغب باخرت ومتقی و
پرهیزکار ومخالف هوا ومتابع مولای خود باشد وشب وروز
همّ او نشر دین مولای خود باشد وبخیال جمع کردن مال دنیا و
تحصیل ریاست نباشد وظلم بر عوام نباشد وعلم خود را آلت دین
فروشی ووسیله از برای دنیای خود قرار ندهد وبر عوام واجب است
که چنین راویانی را پیدا کنند ودر احکام تقلید او را نمایند واو را
واسطه میانه خود وامام خود قرار دهند پس چهار امر را باید شناخت
واعتقاد کرد **اول** خداوند که صانع وخالق عالم وآدم است
دوم حجت او که میتواند از و بگیرد وبما برساند که رسول اوست —
سیم ولیعهدان پیغمبر که جانشین بحق وقائم مقام اویند
چهارم راویان اخبار وحاملان آثار ورسانندگان احکام
باطراف عالم وایشان حجتهای ولیعهد هستند بر ضعفا که گر

دست رس ندارند که خدمت ولیعهد رسند ومدار دین بر
معرفت این چهار است خواه ملت آدم باشد یا نوح وابرهیم
وموسی وخاتم صلوات الله علیه وآله وعلیهم یا غیر ایشان در هر
مذهبی این چهار امر را باید شناخت والا انسان بآن مذهب
متدین نیست واگر از علماء هر ملتی از یهود ونصاری ومجوس استفتا
کنند میگویند معرفت این چهار واجب است واین چهار رکن
ارکان دینند که اگر یکی نباشد بنیاد دین منهدم میشود واساس
عیش بنی آدم موضوع بر این است مثلا در این عالم مشهود ومحسوس
پادشاه که ظل الله وآیت سلطنت خدا است وصول رعیت بلو
ممکن نیست وهمه را آن تقرب نه که بتوانند حضور رسند وطائفه
حضور او را ندارند که برضا وغضب او اطلاع پیدا کنند پس پادشا
در قصر جلال وعظمت خود از دید رعایای ضعیف مخفی است
وکسی را اذن آن نیست که بحضور او برسد پس از این جهة پادشاه
بر میگزیند از میان رعایای خود کسی را که قائم مقام وجانشین
او باشد در میان رعایا ومعصوم از خلاف رضای پادشاه باشد
وخلاف رای سلطان نگوید وبراهی جز سوی او نپوید گفتارش
گفتار پادشاه ودیدارش دیدار ورفتارش رفتار او بلکه او پادشاه
ظاهر وسلطان پادشاه باطن است پس حکم او حکم سلطان ورد
بر او رد بر سلطان رضایش رضای سلطان حرمتش حرمت
سلطان مطیع او مطیع سلطان یاغی او یاغی بر سلطان دوست
او دوست سلطان ودشمن او دشمن سلطان است پس او نعم

امد از جانب سلطان بر رعایا و پیغامبر رعایا بسوی سلطان هست
ملو را طائف حضور سلطان است و بعد از ان قائم مقام و
امین دائم در بلادی بدلها و حکام است که انتظام مملکت دهند
و احکام سلطان را بر عایا رسانند بعد میان این حکام و رعایا
نوکران هستند که رسانندۀ احکام بر رعایای ضعیف‌اند پس
بر رعایای ضعیف واجب است که تمکین جملۀ دولت نمایند که اول
انها پادشاه افخم دوم قائم مقام و امین اعظم سیم خلفاء و
حکام مکرم چهارم نوکران دیوان که حامل حکم سلطان باشند
در حقیقت رد هر یک از چاکران رد پادشاه است و حب او
حب پادشاه و بغض او بغض پادشاه و طاعت و معصیت او
طاعت و معصیت سلطان است پس این چهار صاحبان حکمند
و معرفت صاحبان حکم واجب است و از این چهار گذشته مقام
رعایای ضعیف است که باید همه مطیع و منقاد این چهار باشند
و نه نوکران مساوی با حکامند و نه حکام مساوی پیشکار و قائم
مقام و نه قائم مقام مساوی سلطان پس معلوم شد که بنای
عیش بنی آدم بر این چهار رکن است و تا رعیت این چهار را نه
شناسند رعیتی نتوانند کرد و مادام که بندگان خداوند این چهار
را نشناسند بندگی نتوانند کرد بهر ملت که باشد باری
الکلام یجر الکلام برویم بر سر مطلب کلام در بغداد ایات و
اخباری بود که در این خصوص وارد شده سیم در کافی
روایت شده که شخصی از میان نصاری از اهل نجران وارد

شد بر حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام و یک زن راهبه
همراه داشت پس ان مرد راهب بعد از اذن دخول خدمت حضرت
عرض کرد که خبر ده مرا از هشت حرفی که از اسمان نازل شد چهار
حرف ان بر زمین ظاهر شد و چهار حرفش در هوا ماند بر چه کس
نازل شده و ان چهار حرف چیست و تفسیر کنندۀ ان کیست
حضرت فرمودند ان چهار حرف بر قائم ما اهل بیت علیه السلم
نازل خواهد شد و او تفسیر کنندۀ ان حروفست و نازل میشود
بر او انچه بر صدیقان و رسولان نازل نشده پس راهب عرض
کرد خبر ده ما را از دو حرف از ان چهار حرف که در زمین ظاهر
شده که چه بوده حضرت فرمودند خبر میدهم ترا بتمام ان چهار
حرف اول لا اله الا الله باقیا دوم محمد رسول الله مخلصا
سیم نحن اهل البیت چهارم شیعتنا منا و نحن من رسول
الله و رسول الله من الله بسبب پس راهب بان چهار حرف
ایمان اورد و گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول
الله و ان ما جاء به من عند الله حق و انکم صفوة الله من خلقه
و ان شیعتکم المطهرون المستبدلون و لهم عاقبة الله پس
از این حدیث شریف معلوم میشود که انحضرت ارکان ایمان را
چهار دانسته و اسلام و ایمان ان راهب اشهادت و اقرار بان
چهار حرف بوده و نیز معلوم میشود که این چهار مربوط و متصل
بیکدیگر است زیرا که راهب عرض کرد خبر ده مرا از دو حرف ان
فرمودند خبر میدهم ترا بهر چهار حرف ان پس معلوم میشود که حرف

لاحق شرط از برای سابق است و دیگر انکه وجوب اعتقاد باین
چهار تکلیفی بوده است اسمانی که در زمین ظاهر شده و در هر
زمانی تکلیف باعتقاد و شناختن این چهار بوده و این عهد
و میثاقی که خداوند در عالم ذر و ارواح از جمیع خلق گرفته و سعید
و شقی و طیب و خبیث از قبول و انکار این چهار ظاهر شده و
جمیع موجودات بمقام خود این تکلیف را داشته اند چنانچه از حضرت
رسول صلی الله علیه واله وارد است که بحضرت امیر علیه السلم
وصیت فرمود که یا علی بر تو باد بانگشتری عقیق بدرستیکه عقیق
اول کوهی است که اقرار کرده است از برای خداوند بیگانگی و از
برای من بپیغمبری و از برای تو و فرزندان تو بوصایت و امامت
و از برای شیعیان تو ببهشت و کرامت ملخص و مفاد ابات و
اخبار انکه دین واقعی اسلام در اقرار و اعتقاد بچهار کلمه باشد لا
اله الا الله محمد رسول الله و علی و احد عشر من ولده اولیاء الله
و اوالی من والوا و اعادی من عادوا و چنانچه حضرت ختمی مرتبت
بعد از نصب خلیفه بحق فرمود اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
چهارم شهید علیه الرحمه در کتاب ذکری روایت کرده از عبد
الرحمن بن عوف که میگوید شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه واله که فرمود
منم درخت دین که خداوند فرموده مثل کلمة طیبة کشجرة
طیبة و فاطمه فرع این درخت است و علی لقاح یعنی حامله
کننده این درخت است و حسن و حسین علیهما السلام میوهای
ان درخت است و شیعیان ما برگ ان درختند و ریشه این درخت

در بهشت خلد است و باقی ان در بهشت و شهید علیه الرحمه
بعد از نقل این حدیث میفرماید که از این حدیث ظاهر است در
تلازم میان ائمه و پیغمبر و شیعه پس معلوم میشود که اقرار
بولایت شیعیان جزو و لازمه اقرار بولایت ال محمد علیهم السلام است
و منفک از هم نمیشوند پنجم در کتاب وسایل الشیعه از
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده در حدیث
اعرابی و شهادت سوسمار که حضرت فرمود سوسمار صورت را
بر خاک مالید پس سر را بلند کرد و بقدرت کامله خداوند بزبان
امد و گفت شهادت میدهم که نیست خدائی مگر خداوند واحد
و شریکی از برای او نیست و شهادت میدهم که محمد صلی الله علیه
واله بنده و رسول و صفی او است تا اینکه گفت و شهادت میدهم
یا رسول الله اینکه برادر تو علی ابن ابی طالب بر صفتی است که تو وصف
کرده او را و فضلی که تو ذکر کرده از برای او و اینکه دوستان ان بزرگوار
در بهشت و مکرمند و دشمنان انحضرت جاوید در اتش اند پس اعرابی
عرض کرد یا رسول الله من هم شهادت میدهم بانچه این سوسمار
شهادت داد ملاحظه فرما که ارکان ایمان درین حدیث شریف چهار
ذکر شده چنانچه واضح است ششم هم در ان کتاب از ان حضرت
روایت نموده در حدیث حارث ابن کلدة ثقفی طبیب که امد خدمت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله و عرض کرد که امده ام ترا از جنون
مداوا کنم بتحقیق که دیوانه های بسیار را مداوا کرده ام و بدست من
شفا یافته اند و حدیث را میفرماید تا اینکه حضرت صلی الله علیه

ششم

والہ خواند و بعضی را این آن حضرت ندا مرداد شهادت میدهم که
نیست خدائی بجز خدای یکتا پس شهادت داد او برای پیغمبر
صلی الله علیه و آله برسالت بعد شهادت داد او برای علی علیه السلم
بوصایت بعد عرض کرد شهادت میدهم که دوستان آنحضرت
آنکسانیکه دوستی میکنند با او و دشمنی میکنند با دشمنان او
در بهشتند و دشمنان آنحضرت آنچنان کسانیکه دشمنی میکنند
با او و دوستی میکنند با دشمنان او در آتش جهنمند پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله نگاه بحارث کرد و فرمودند آیا دیوانه میشمارید
کسی را که این است آیات او پس حارث ایمان آورد و نیکو شد
اسلامش در این حدیث شریف نیز ارکان ایمان که عبارت از اصول
دین باشد همان ارکان چهارگانه است و در اینجا که حضرت میفرمایند
نیکو شد اسلام او اشاره باین است که حقیقت اسلام و ایمان
همین است و اگر تفصیلی داشت چون از اصول دین بود حضرت بیان
میفرمود چون دیدیم که حضرت تصدیق فرمود دانستیم که حقیقت
اسلام و ایمان همین است **هفتم** در حدیث طبیب نصرانی هفتم
وارد است بعد از آنکه اراده نمود که اسلام بیاورد حضرت امیر علیه السلم
فرمودند که امر شده است باینکه خداوند فرد و واحد دانی و شهادت
دهی از برای خداوند بجود و حکمت و منزه دانی او را از عبث و فساد
و از ظلم بر کنیزان و بندگان و شهادت دهی باینکه محمد صلی الله
علیه و آله که من وصی او هستم سید انام است و فضل رتبه در اهل اسلام
و شهادت دهی باینکه علی علیه السلم اینکه مینمایاند تر انچه مینمایاند

و می آموزد بتو ولی نعمتهای بهترین خلق خداوند است بعد از پیغمبر
و سزاوارتر خلق خدا است بمقام محمد صلی الله علیه و آله بعد از آنحضرت
و بقیام و شرایع و احکام آنحضرت و شهادت دهی که دوستان
او دوستان خدا و دشمنان او دشمنان خداوند است تا آخر حدیث
شریف و در این حدیث هم ارکان ایمان چهار است و ولایت اولیا
و برائت از اعدا را از جزء آن سه رکن دیگر قرار داده اند **هشتم** هشتم
حدیث غدیر خم که متواتر و معروف است بعد از آنکه حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله از جهاز شتر منبر ساخته بالای آن بر آمد
اولا خطبه در معرفت خداوند بیان فرمودند و چون خطبه
مفصل بود ذکر نشد پس بعد از خطبه که مشتمل بر معرفت خداوند
سبحانه بود بیان رسالت خود را فرمود بعد از آن بدست مبارک
علی علیه السلام را گرفت و فرمود من کنت مولاه فهذا علی
مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه یعنی هر کس من آقای
اویم پس این علی علیه السلم آقا و مولای اوست خدایا دوست بدار
دوستان او را و دشمن بدار دشمنان او را و بهمین چهار کلمه میثاق
از اصحاب گرفتند این بود که بعد آیه مبارکه الیوم اکملت لکم
دینکم نازل شد پس معلوم میشود که دین کامل این چهار ارکان است
و دین کامل اقرار و اعتقاد بولایت علی ابن ابیطالب علیه السلام و
اوصیاء آن بزرگوار و ولایت اولیاء آن سرور است و ولایت اولیا
و ائمه رکن رابع دین و ایمان است هل الدین الا الحب والبغض
حب مردان خدا حب خدا است و چون مقصود اختصار است

بهمین قدر از اخبار و آثار کفایت میکند باری هر چیزی چهار رکن دارد دین هم قایم باین چهار رکن است بلکه عرض میکنم که قوام عالم بر چهار رکن است که عبارت از عناصر اربعه باشد و حروف اسم اعظم خداوند چهار است و سایر اسمها در تحت این چهار هستند اعتدال هر شیء بچهار است مثلا بکر دار برای او چهار زن است در حالتیکه غالبا اعتدال حاصل میشود وجود بر چهار چیز دور میخورد که خلق و رزق و موت و حیات باشد و انسان یکی است چهار طبیعت دارد حرارت و رطوبت و یبوست و برودت و عرش خداوند مربع خلق شده چهار قائمه دارد بیت المعمور و کعبه ظاهری هر یك مشتمل بر چهار رکن است کما اینکه بنای اسلام بر اثبات چهار است سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و بسمله که در ان سر قران است و اسرار فاتحة الکتاب در ان مندرج است چهار اسم است بسم الله الرحمن الرحیم حال که بدلیل ایات و اخبار و ایات افاق و انفس ثابت شد که ارکان دین چهار است اول معرفت خداوند سبحانه و تعالی و اقرار بجمیع صفات کمالیه او و از ان جمله است عدل چرا که عدل یکی از صفات است و در رکن توحید شمرده میشود دویم معرفت نبوت و اقرار بما جاء به النبی سیم معرفت ائمه اثنا عشر و اقرار بفضایل ان بزرگواران چهارم دوستی دوستان و دشمنی دشمنان ایشان پس لازم است که از برای هر یك از این ارکان شرحی بیان شود اگرچه مبنای این مقالات بر اجمال و اختصار است

لکن بجهت ازدیاد معرفت مختصری مذکور میگردد در شرح این چهار رکن در چهار باب بیان میگردد من الله الاستعانة

باب اول در معرفت خداوند

باب اول

در معرفت خداوند سبحانه و تعالی بدانکه بر هر بنده مکلف واجب است که خدا را توحید کند و او را بیکانگی بشناسد و بداند که بر که عبادت میکند و چون عقول ناقصه خلق از معرفت بارئ تعالی قاصر و عاجز است لهذا احدی بعقل خود معرفت خدا را حاصل نخواهد نمود –

رباعی

بعقل نازی حکیم تا کی	بفکرت این ره نمیشود طی
بکنه ذاتش خرد برد پی	اگر رسد خس بقعر دریا

بلکه رسیدن خس بقعر دریا ممکن و شناختن خداوند را بفکرت و عقول ناقصه محال و ممتنع است پس چون عقول خلایق از معرفت حق تعالی قاصر بود و ایشان هم محتاج بمعرفت بودند که بتوانند وافی خود را بشناسند لهذا خداوند بمحض لطف و جود خود را از برای خلایق بنمود و مظهری از برای خود قرار داد و در ان مظهر ظهور فرمود که خداوند را در انجا بشناسند و ان مظهر ال محمد علیهم السلام میباشند پس خداوند را بال محمد علیهم السلام باید شناخت و راه بسوی خداوند همین است لا غیر و اگر کسی از راه دیگر خواهد خدا را بشناسد خدا را نشناخته حال که این مطلب را دانستی پس توحید خود را از ال محمد علیهم السلام اخذ کن و معرفت خداوند را از این بزرگواران تحصیل نما و بهمان طوریکه خداوند

خودرا ستوده خدارا ستایش وبهمان طورکه خودرا شناسانیده بایداورا بشناسی چنانکه میفرماید اشهد ان لا اله الّا الله وحده لاشریك له کما شهد الله لنفسه وشهدت له الملائکة واولوا العلم من خلقه لا اله الّا هو العزیز الحکیم یعنی کواهی میدهم باینکه نیست خدائی جزخدای فرد که شریکی ازبرای او نیست چنانچه کواهی داد خداوند ازبرای نفس خود بیکانکی وکواهی داد ازبرای یکانکی او ملائکه وصاحبان علم از خلق که نیست جز خداوند عزیز حکیم حال عرض میکنم برهر بندهٔ مکلّف واجبست که خداوندرا توحید کند درچهار مرتبه یعنی ازبرای خداوند شریك وبدیل قرار ندهد اوّل توحید ذات یعنی خداوندرا ازجهت ذات یکی بداند چنانکه در کلام مجید میفرماید لا تتّخذوا الٰهین اثنین انّما هو اله واحد یعنی نکیرید دو خدارا ازبرای خود اینست وجزاین نیست که خداوند یك است وپیغمبر خود صلّی الله علیه وآله میفرماید قل هو الله احد یعنی بکو ای پیغمبر خدا یکیست ودلیل عقلی نیز بریکانکی خداوند سبحانه وتعالی اینست که اکر خدائی جزخدای واحد میبود میبایست آن خداوند هم خلق مخصوصی داشته باشد وپیغمبری بران خلق بفرستد وخدائی خودرا ظاهر سازد وچون پیغمبری ازجانب خدای دیکر نیامده وشرعی نیاورده وجمیع انبیا آمده اند کفته اند ما ازجانب خدای واحد مبعوث شده ایم پس عقلاً ثابت شد که خداوند احداست واکر خدای دیکر میبود لازم بود که آن خداوند

اوّل

بعثت این پیغمبران بر توحید باطل کند وحضرت امیر علیه السّلم بفرزند خود حضرت امام حسن علیه السّلم وصیّت فرمودند که ای فرزند اکر ازبرای پروردکار تو شریکی بود هراینه پیغمبران او بسوی تو میآمد وهراینه آثار ملك وسلطنت خودرا بتو نشان میداد وصفات وافعال خودرا بتو شناسانیده بود لکن خداوند یك است چنانچه خود نفس خودرا وصف نموده وازبرای او در ملك او ضدّی نیست الخ پس باین دلیل عقل حکم وقطع میکند که خدائی جز خدای واحد نیست وشریك ازبرای او تعالی ممتنع است قال الله تع ولو کان فیهما الهة الّا الله لفسدتا اذا لذهب کلّ اله بما خلق ولعلی بعضهم علی بعض یعنی اکر خدای با خداوند قدیم شریك بود هراینه بایستی هرخدائی متعلّق بخلق خود باشد ومصنوع هرصانعی ازمصنوع صانع دیکر ممیّز ومشخّص باشد بادلی تعدّد قدما عقلاً ونقلاً محال وممتنع است وهر بندهٔ مکلّف باید توحید نماید درذات که احدی با او شریك نیست وحده لاشریك له واین توحید درمرتبهٔ ذات است دوّم توحید صفات یعنی برهرمکلّف واجبست که خداوندرا درجمیع صفات یکانه وفرد داند وشریکی درصفات از برای خداوند قرار ندهد باین معنی که خداوند عالم درمعانی صفات ازقبیل علم وحیات وقدرت وسایر صفات فعلیّه واحد احداست واحد وشریکی درمعانی صفات ندارد پس علم دارد نه چون علم خلق وقدرت دارد نه مثل قدرت خلق وهکذا درجمیع صفات

شریک و نظیری ندارد چنانکه در کلام مجید میفرماید لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ پس واجب است که اعتقاد کنی باینکه خداوند حی و سمیع و بصیر و علیم و قدیر است و همچنین جمیع صفات کمالیه دارا است و ضدش ندارد پس خداوند زنده است نه چون زندگی مخلوق که ضدش مرگ باشد و دانا است نه چون دانائی خلق که ضدش جهل است و همچنین همیشه بینا و شنوا بوده و هست اما نه چون بینائی و شنوائی خلق که ضدش کوری و کری است و همیشه قادر بر همه چیز است نه چون قدرت خلق که ضدش عجز است و هر صفتی که ضدی داشته باشد صفت خلق است و خداوند منزه است از صفاتی که ضد داشته باشد محمد ابن مسلم میگوید که حضرت باقر علیه السلم فرمودند که از صفت قدیم این است که واحد واحد و صمد است و کثرت و تعدد در او فرض نشود و معنیهای بسیار و مختلف نباشد میگوید عرض کردم که جماعتی از اهل عراق گمان میکنند که خداوند میشنود بغیر از آن چیزی که می بیند و می بیند بغیر از آن چیزی که میشنود حضرت فرمود که دروغ گفته و الحاد کرده اند و خدا را تشبیه بخلق نموده اند خداوند سبحانه منزه است از اینکه صفات و شبیه بصفات خلق بوده باشد بلکه خداوند عالم شنوا و بینا است میشنود بآن چیزی که می بیند و می بیند بآن چیزی که میشنود و شنوا است بدون اینکه گوش داشته باشد و بینا است بدون آلت بینائی و اینکه میگوئیم خداوند زنده است نه این است که زندگی او را درک کرده باشیم بلکه مرجع اثبات این صفات بسوی نفی ضد آن است پس اینکه میگوئیم خداوند سمیع است یعنی کر

نیست و اینکه میگوئیم بصیر است یعنی کور نیست چونکه کری و کوری نقص است و خداوند منزه از نقص است و همچنین سایر صفات که میگوئیم مقصود نفی ضد آنست و الا احدی ادراک صفات خداوند را ننموده و مدرک آنها نیست لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ حاصل کلام اینکه اثبات جمیع صفاتی که از برای خداوند است مراد نفی ضد آنست پس اینکه میگوئیم خداوند عادل و قادر و علیم و غنی است یعنی ظالم و عاجز و جاهل و محتاج نیست خلاصه واجب است بر هر مکلف که خداوند را توحید نماید در مرتبه صفات یعنی از برای خداوند در جمیع صفات احدی شریک نیست سیم توحید افعال است یعنی باین معنی که واجب است اعتقاد نمودن باینکه از برای خداوند در افعال شریکی نیست فرد و یگانه است و اشاره باین توحید است قوله تعالی أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ یعنی خبر دهید مرا آیا خلق کرده اند چیزی را از زمین یا از برای ایشان شرکتی در آسمان است و در جای دیگر میفرماید که خداوند چنان است که خلق کرده است شما را و روزی میدهد شما را و بعد میمیراند شما را و بعد زنده میکند شما را آیا کدام یک از شریکهای شما این کار را میکند و در آیه دیگر فرموده که خداوند خلق فرموده شما و عملهای شما را و خداوند میمیراند مردم را در وقت مرگ ایشان پس واجب است بر هر مکلف که خداوند را در افعال خود از قبیل خلق کردن و روزی دادن و میرانیدن و زنده کردن واحد و یگانه داند و احدی را در فعل شریک خداوند نداند

در نفی تفویض بسوی آل محمد علیهم السلام

حق پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام پس اگر کسی آل محمد را خالق یا رازق بداند مشرک است و خداوند خالق و رازق است لکن بسبب آل محمد علیهم السلام چنانچه خداوند با فتاب گرم میکند و بماه سرد میکند و بسحاب باران میباراند و هر چیزی را بسببی ایجاد و جاری میکند ابی الله ان یجری الاشیاء الا باسبابها و چون آل محمد علیهم السلام سبب اعظم اعظم خداوند پس خداوند بسبب این بزرگواران علیهم السلام خلق میکند و رزق میدهد و هکذا جمیع افعال را بسبب ایشان علیهم السلام میکند و فاعل و خالق و رازق خداوند است واحدی با او در افعال شریک نیست نهایت آل محمد علیهم السلام سبب اعظم خداوند هستند بکم تحرکت المتحرکات و سکنت السواکن یعنی بسبب شما ای آل محمد متحرکست هر متحرکی و ساکن است هر ساکنی پس ایشان سببند و خداوند فاعل و احدی در فعل شریک خداوند نیست **چهارم** توحید عبادتست و واجب است بر هر مکلفی که اعتقاد کند باینکه احدی جز ذات خداوند مستحق عبادت نیست و کسی که در عبادات خود احدی را شریک نماید مشرک است و در آیهٔ شریفه است کسیکه امید داشته باشد ملاقات کردن ثواب پروردگار خود را پس باید عمل کند عمل صالح را و شریک ننماید بعبادت پروردگار خود احدی را در اینجا مطلبی است که باید عرض شود و آن اینست که احدی بجز ذات خداوند مستحق پرستش نیست و باید عبادت مخصوص ذات خداوند باشد چنانکه در دعا میخوانی اشهد ان کل معبود مما دون عرشک

نفی شرک ...

خمسه ...

الی قرار ارضک السابعة السفلی مضمحل باطل ما خلا وجهک الکریم لکن چون خداوند از ادراک خلق برتر بود و احدیٰ بذات مقدس او نمیرسید و خلق هم محتاج بر بندگی کردن بود تا لهذا خداوند محض لطف راهی قرار داد که بان راه بندگان عبادت خدا را نمایند و آن راه آل محمد علیهم السلام میباشند چنانچه در زیارت جامعه است انتم السبیل الاعظم و الصراط الاقوم یعنی ای آل محمد شمائید راه اعظم بسوی خداوند پس راه بسوی خداوند ایشان علیهم السلام میباشند پس باید در مقام عبادت و توجه بایشان علیهم السلام نمود و خدا را پرستش کرد زیرا که ایشان علیهم السلام وجه الله میباشند و توجه بایشان علیهم السلام نمائی در حالتی که ایشان را تربیتی و خدا را عبادت نمائی و اگر ایشان را بالاستقلال بدیدی شرک است و اگر کسی بخواهد غیر از این راه عبادت پروردگار را نماید عبادت خدا را ننموده پس باید رو بسوی ایشان علیهم السلام نمودن و عبادت خدا را کردن و این مطلبی است بسیار مشکل محتاج بتفصیل است ولی چون رساله بنایش بر اختصار است حقیر اول چند فقرات از دعوات که در این خصوص وارد است عرض میکنم بعد محض سهولت فهم آن مثلی عرض میشود که انشاء الله مطلب واضح گردد اما فقرات دعوات از حضرت صادق علیه السلام مرویست که از حضرت امیر علیه السلام روایت میفرماید که هر کس این قول را بگوید با آل محمد علیهم السلام خواهد بود هر گاه برخواست نماز پیش از تکبیرة الاحرام بگوید اللهم انی اتوجه الیک بمحمد و آل

محمد واقدمهم بين يدي صلواتي واتقرب بهم اليك فاجعلني
بهم وجيها في الدنيا والآخرة ومن المقربين مننت علي بمعرفتهم
فاختم لي بطاعتهم ومعرفتهم وولايتهم فانها السعادة واختم لي
بها فانك على كل شيء قدير يعني خدايا بدرستيكه توجه ميكنم
بسوي تو بواسطه محمد وآل محمد وايشانرا مقدم ميدارم پيش روي
نمازم وتقرب ميجويم بايشان بسوي تو پس مرا دو بايشان قرارده
در دنيا وآخرت واز مقربين درگاه خود قرارده منت گذاردي بر
من بمعرفت ايشان پس بدرستيكه اينست سعادت وختم نما از براي
من باين بدرستي وتحقيق كه تو قادري بر هر چيز وحضرت
امام رضا عليه آلاف التحية والثناء ميفرمايد بده نماز ميان اذان
واقامه بگويند اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة
صل على محمد وآل محمد واعط محمدا يوم القيمة سؤله آمين رب
العالمين اللهم اني اتوجه اليك بنبيك نبي الرحمة محمد صلى الله
عليه وآله واقدمهم بين يدي حوائجي كلها فصل عليهم وا
جعلني بهم وجيها في الدنيا والآخرة ومن المقربين واجعل
صلوتي بهم مقبولة ودعائي بهم مستجابا وامنن علي بطاعتهم
يا ارحم الراحمين يعني خدايا اي پروردگار اين دعوت كامله واين
نماز كه برپا است رحمت خود را نازل فرما بر محمد وآل محمد وعطا كن
بمحمد صلى الله عليه وآله در روز قيامت آنچه سؤال نموده خدايا من
توجه ميكنم بسوي تو به نبي تو كه نبي رحمت است محمد صلى الله عليه
وآله ولآل او ومقدم ميدارم ايشانرا پيش همه حوايج خودم پس رحمت

خود را بفرست بر ايشان ومرا وجيه فرما بسبب ايشان يا بحق ايشان
واز مقربين فرما در دنيا وآخرت ونماز مرا بواسطه ايشان قبول كن
ودعاي مرا بسبب ايشان مستجاب فرما ومنت گذار بر من باطاعت
ايشان يا ارحم الراحمين وهمچنين ميفرمايد بعد از اذان گامي بردار وبگو
بالله استفتح وبمحمد صلى الله عليه وآله استنجح واتوجه تا آخر دعا
وحضرت سجاد عليه السلام در دعاي عرفه ميفرمايد اللهم انا نتوجه
اليك في هذه العشية التي شرفتها وعظمتها بمحمد نبيك و
رسولك وخيرتك من خلقك تا آخر ودر زاد المعاد در دعاي
ندبه روايت ميكند از حضرت صادق عليه السلام اين باب الله
الذي منه يؤتى واين وجه الله الذي اليه يتوجه الاولياء الخ واز
حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه روايت كرده بعد از صلوة
صبح روز فطر ميخواني توجهت اليك بمحمد وآل محمد وقدمتهم
اليك امامي وامام حاجتي وطلبتي وتضرعي ومسئلتي
فاجعلني بهم وجيها في الدنيا والآخرة ومن المقربين ودر زيارات
ودعوات از اين مطلب بسيار است پس از اين دعوات مستفاد
ميشود كه بايد بسبب آل محمد عليهم السلام توجه بخداوند نمود وخدا را
عبادت كرد وغير از اين راهي نيست لكن اگر عابد در وقت عبادت
آل محمد عليهم السلام را بالاستقلال ببيند شرك آورده مثلي
مناسب مقام مذكور ميشود كه چون خداوند انسان را در عالم ظاهر
دو جهات خلق فرموده باين معني كه صاحب جهت بوده شش جهت يمين
وجهت يسار وپشت وروپيش رو وفوق وتحت پس صاحب اين

جهات بودند و محتاج ببندگی کردن هم میبودند که باید رو به
سوی خداوند نمایند و تعظیم کنند و ایشان صاحب جهت بودند و
خداوند را جهتی نبود بلکه خداوند در هر جهتی هست اینما
تولوا فثم وجه الله پس خداوند هم در طرف یمین است
و هم در طرف شمال هم پیش رو و هم پشت سر و در هر جهة حاضر است
پس انسان بهر طرف که رو آورد و تعظیم خداوند را نماید از طرف دیگر
خلاف تعظیم بعمل میاید و ایشان هم محتاج ببندگی کردن بودند
لهذا خداوند محض لطف مکانی را اختیار فرمود و از اشرف
داده و منسوب بخود کرد و فرمود این خانه من است که مراد کعبه
باشد و فرمود هر کس میخواهد روی بمن آورد باید توجه باین خانه
کند و اطاعت و تعظیم مرا نماید پس شخص عابد در وقت نماز
روی خود را بسوی قبله میکند لکن مقصود و معبود خداوند است
بلکه در آن وقت بکلی از قبله غافل است و منظوری نیست مگر
خداوند و اگر قبله را بالاستقلال بنظر آورد شرک میشود پس رو
بسمت قبله دارد و خدا را عبادت میکند و خداوند محض آسانی این
راه را قرار داد که رو باینطرف عبادت پروردگار نمایند و این مثل
قبله ظاهر بیت و آل محمد علیهم السلام قبله باطنی هستند و
ایشان علیهم السلام راه بسوی خداوند هستند و سبیل اعظم
خداوند این بزرگواران میباشند پس رو باید بایشان علیهم السلام
آورد و خدا را عبادت نمود در حالیکه از ایشان غافل باشی یعنی
ایشان را بالاستقلال نبینی بلکه خدا را در ایشان مشاهده نمایی

چرا اگر ایشان رخساره خداوندند و ایشانند و اگر کسی بغیر این
راه بخواهد خدا را عبادت کند عبادت خدا را نکرده این است که
پیغمبر فرماید بنا عرف الله و بنا عبد الله و لولانا ما عبد الله
یعنی بما خداوند شناخته شده و بما خداوند عبادت کرده میشود و
اگر ما نبودیم عبادت خداوند بعمل نمیامد و معبود خداوند است
وحده لا شریک له و در عبادت احدی با خداوند شریک نیست و
عبادت مخصوص خداوند است ولی و معبودی نیست مگر
خداوند سبحانه و تعالی و بهمین قدر در این باب کفایت میکند

باب دوم در نبوت

واجب است بر هر مکلف اقرار و اعتقاد بر پیغمبری یکصد و
بیست و چهار هزار پیغمبر و روایت اکثر از این عدد هم رسیده است
علی ای روایة باید شخص اقرار و اعتقاد کند که آنچه پیغمبران از جانب
خداوند مبعوث شده اند برحق بوده اند چه آنهائی که اسامی ایشان
در کتاب و سنت ذکر شده و چه آنهائی که ذکر نشده همه برحق بوده اند
و واجب است اقرار و اعتقاد باینکه خاتم پیغمبران محمد ابن عبد الله
صلوات الله علیه و آله میباشد و بعد از آن بزرگوار پیغمبری نخواهد
آمد تا روز قیامت و شریعت او خاتم شریعتها است و مستمر است تا
روز قیامت و دین او خاتم دینها است حلال آن بزرگوار حلال است
تا روز قیامت و حرام او حرام است تا روز قیامت و آنچه فرموده است
از جانب خداوند بوده است و صدق و دلیل بر نبوت آنحضرت بسیار است

و بهترین دلیل اجل دلیل تقریر است که در هر جا بکار میاید چنانچه
مرحوم انار الله تعالی مقامه در کتاب اصول عقاید ذکر از ان در فصلی
خاص فرموده مناسب است که همان فصل بعینه در اینجا بیان شود
میفرماید بدانکه هیچ شک و شبهه از برای هیچ غافلی نیست
که چنین شخصی که اسم او محمد صلی الله علیه و آله و پدر او عبدالله
و مادر او آمنه بود در هزار و دویست و هفتاد و سه سال قبل از تحریر این
رساله در مکه معظمه ظاهر شد و ادعای پیغمبری کرد و مدتی در مکه
زیست بعد از مکه معظمه مهاجرت فرمود بمدینه مشرفه آمد و چندی هم
در آنجا زیست فرمود و با مخالفین خود جهاد فرمود تا دین خود را منتشر
نمود و اشاعت دین او در انتشار بود تا باینجا رسیده است که
می بینی که چگونه دعوت او بعالم رسیده و جائی نمانده مگر آنکه ذکر او و خبر
حتی آنکه باین سمت زمین که درین زمان به ینگی دنیا مشهور است
نیز دعوت او رسیده پس در اصل آنچه ذکر شد شبهه نیست که همچنین
کسی بوده و چنین ادعائی کرده حتی آنکه مؤمن و کافر هم این مطلب را
دانسته اند و باز شکی درین نیست مابین اهل اسلام و از برای هر کس
که بنظر انصاف نظر کند و جستجو نماید اندکی اینکه از این شخص جلیل
بعضی چیزهای غریب و عجیب که کار سایر بنی آدم نبوده سرزده است
اینقدر مسلم است از جمله آنها یکی کتابی است که امروز در دست است
که کتابی آورد در زمان فصحا و بلغا و خطبا و شعرا و بهمه گفت که این
کتاب خدای منست و معجز است و هیچکس از جن و انس نمیتواند مثل
این کتاب بگوید و باین هم اکتفا نکرد و با ایشان بنای جنگ گذارد

و منکران و سرهنگان عرب را خوار و ذلیل کرد و کشت و بست و
اسیر نمود و همه این ذلت را بر خود گذاردند و آخر نتوانستند یک
سوره از سورهای او بیاورند و اگر میتوانستند که یک سوره بیاورند
همه این ذلت کشت و بست بر خود نمیگذاردند و جزیه نمیدادند
و یکسوره می آوردند و جان خود و امثال خود میخریدند و بطوری
هم نبود که قرآن مخفی باشد و کسی نشنیده باشد بر همه میخواند و
بهمه میرسانند و بولایات میداد میبردند و بهمان قرآن ایشان را
تهدید و وعید میکرد و همه مطلع میشدند و بر دور هم می نشستند
که بلکه مثل آن قرآن بگویند و در قوه ایشان نبود که یکسوره مثل
آن بیاورند و آخر هم اقرار بعجز میکردند و چه باید کرد این کتاب
عجمی است و الا شرحی در اعجاز قرآن ذکر میکردم و اندکی از بسیار
در ازهاق الباطل نوشته ام و بنظر دوستان رسیده و در اینجا هم
لابد است که بقدر تحمل عوام شرح دهم و خواهد آمد پس چون قطعی شد
که چنین کسی آمد و ادعای پیغمبری کرد و معجزه هم آورد و خداوند عالم
تصدیق او را کرد و امر او را باطل نکرد و کسی را بر نینگیخت که امر
او را باطل کند و حال آنکه خداوند آگاه و مطلع بر همه اوضاع عالم
هست و قادر است بر دفع باطل و مانعی از حکم او نیست و حکیم است
و لغو کار و عبث کردار نعوذ بالله نیست پس بتصدیق خدا دانستیم
که محمد ابن عبدالله صلی الله علیه و آله بر حق بوده است و
خواننده بسوی خدا بوده است زیرا که پیش روی خدا ایستاد و در
حضور او ادعا کرد که من از جانب خدا آمده ام و تغییر مخلوقات خدا

داد که معجزات او باشد و خدا هیچ نگفت و امر او را باطل نکرد
پس ما هم بخاطر جمعی خدا او را تصدیق کردیم ایا نمی بینی که تو پیش
روی سلطان قادر و مقتدر باشی و در حضور تو کسی بشو بگوید
که سلطان مرا حاکم بر شما کرده است و تو و تمامی اهل شهر تو همه
بنده و مطیع و رعیت من باید باشید و امر و نهی مرا اطاعت
کنید و سلطان همه سخن او را بشنود و قادر باشد بر دفع او و تکذیب
او و دلسوز از برای رعیت و مهربان هم باشد و حکیم هم باشد و با
وجود این سکوت کند بلکه باین شخص مدعی هم از خزائن خود اسلحه
و خلعت و جواهر عطا کند و فرمان بدست او بدهد پس همین سکوت
پادشاه و عطاها و یاری او دلیل حقیت این مدعی باشد و –
معلوم است راست میگوید بخلاف انکه هرگاه کسی در حضور سلطان
این ادعاها را بر تهمت و افترا بسلطان کند لا محاله سلطان او را
خواهد راند و در حضور رعیت او را رسوا خواهد کرد تا همه بدانند که
این از جانب سلطان نیست و دروغگو است پس چون نظر کردیم
که پیغمبر اخر الزمان صلی الله علیه و اله در پیش روی خدا ایستاد
و ادعای پیغمبری کرد و خدا هم از خزینه های غیبی خود باو خلعت
جلالت و هیبت و قدرت پوشانید و او را قادر بر ملک کرد و از
خزاین علمهای خود باو خلعت علم او زهد و تقوی و اخلاق حسنه
و طهارت داد و از خزینه های قدرت خود او را قادر بر هر چیزی کرد حتی
انکه جمادات و نباتات و حیوانات و زمین و اسمان او را اطاعت کردند
بطوریکه بر احدی مخفی نیست سخن گفتن سنگها و درختان و حیوانها

پوشانید و از خزینه های فضل خود باو خلعت علم و حی

بااو و حرکت کردن انها بحکم او و شق القمر باشاره او پس همه اینها را
از خزینه های خود باو داد و اگر میخواست او را منع کند میکرد و علاوه
بر اینها فرمان همایون بدست او داد که جن و انس از اوردن مثل او
عاجز ندو در پیش روی خدا با کافران و مشرکان جنگ کرد و ایشان را
کشت و روز بروز کار او بیشتر بالا گرفت و دین او اشکارتر شد و
عجز او غالب تر شد و از او معجزات بیشتر اشکار اشد پس اینها
همه تصدیق خداست مران بزرگوار را و اگر نعوذ بالله امرش بی اصل
بود خدا راضی باین امر نمیشد و امر او را باطل میکرد و او را مفتضح
مینمود و باطن او را فاش میکرد و بهمین دلیلها که گفته شد
پیغمبری هر پیغمبری و امامت هر امامی و حق بودن هر ولیی اشکار
شود دیگر حاجت بهیچ دلیلی نباشد پس این دلیل را چون
حلقه در گوش خود کن که در هیچ مسئله در نمانی و در مطلب اول
چند فصل در این باب گفته شده دست از این مسئله بر مدار
و از ان غافل مشو که هر کس باین عصا سیر نکند البته بر وخواهد
افتاد و نجات نخواهد یافت تمام شد عبارت ان فصل از کتاب
مبارک ان بزرگوار اعلی الله مقامه و رفع فی الخلد اعلامه پس باین
دلیل تقریر ثابت شد نبوت ان بزرگوار و اقرار و اعتراف بنبوت
انحضرت صلی الله علیه و اله خداوند فرین اقرار و اعتراف به
پروردگاری خود کردانیده چنانچه شیخ طوسی رحمه الله در مصباح
روایت کرده که حضرت امیر علیه السلم در روزهای جمعه این عبارا
میخواندند اشهد ان محمدا صلی الله علیه و اله عبده و رسوله

استخلصه فی التقدم علی سایر الامم علی علم منه انفرد عن التشاکل
والتماثل عن ابناء الجنس انتجبه آمرا وناهیا عنه اقامه فی سایر عالمه
فی الاداء مقامه اذ کان لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار قرن
الاعتراف بنبوته بالاعتراف بالوهیته یعنی گواهی میدهم باینکه محمد
صلی الله علیه واله بنده ورسول خداوند است خالص کردانید اورا
خداوند در عالم امکان بر جمیع امتها بر علم او وبحقیقت او وانحضرت
فرد ویگانه است از مشاکله ومماثله از ابناء جنس خود اختیار فرمود
اورا خداوند در حالتیکه امر کننده ونهی کننده بوده باشد از جانب
او وبر پا داشت خداوند اورا در ادا کردن فیض بجای خود چونکه ابصار
وبصائر خلق ممتنع است اورا درک کند قرین کرد اعتراف به پیغمبری
او اعتراف بپروردکاری خود تا اخود غا پس اقرار به پیغمبری حضرت
خاتم صلی الله علیه واله قرین است اقرار بپروردکاری و وحدانیت
خداوند و واجب است بر هر مکلف اقرار واعتراف بعصمت آن
حضرت که باجماع وضرورت قطعیه ثابت ومحقق شده که انحضرت
از اول عمر تا اخر عمر از ذنوب کبیره وصغیره وسهو ونسیان
معصوم بوده است واقرار باینکه سخن آن بزرکوار از هوای نفس نبود
وسخن او از وحی از جانب خداوند بوده است **وما ینطق
عن الهوی ان هو الا وحی یوحی** انچه فرموده حق و
صدق واز جانب خداوند بوده واز جمله فرمایشات انحضرت معاد
جسمانی وحشر ونشر وصراط ومیزان وکتاب وبهشت وجهنم
وحساب وانچه از امر اخرت فرموده همه حق وصدق وبدون

در اثبات معراج جسمانی

تاویل واقرار بجمیع آنها وجمیع فرمایشاتی که فرموده اند واجب و
منکران از اسلام خارج است ومعجزات وخارق عادات که از
انحضرت بظهور رسیده بسیار است چنانچه در کتب علماء اعلام
ثبت وضبط است از جمله آنها معراج جسمانیست واین یکی از
معجزات آن سرور است که عروج فرمود وصعود کرد تا از آسمانها و
کرسی وعرش درگذشت وبمقام قاب قوسین او ادنی رسید
ومعراج فرمودند بهمین جسم ظاهری دنیوی با همان لباسی
که در دنیا بر تن مبارک پوشیده بودند وقول بمعراج روحانی
باطل است پس باید اقرار نمود که معراج انحضرت جسمانی بوده
ودر کیفیت عروج وصعود انحضرت اقوال بسیار است وحقیر بجهة
اختصار متعرض اقوال وکیفیت آن نشد هر کس مراجعه بکتب
علما نماید خواهد یافت پس اگر شخص کیفیت معراج جسمانی را
نفهمید نعمتی است والا همین قدر تعبدا اقرار واعتراف نماید
که معراج انحضرت جسمانی بوده بهمین جسم دنیوی وهمین لباس که
در دنیا بر تن مقدس انحضرت بود مختصر آنکه اقرار واعتراف بما جاء
به النبی یعنی آنچه انحضرت از جانب خداوند آورده وآنچه فرموده اند
وخبر داده اند واقرار بفضایل آن بزرکوار واجب ومنکر هر یک از آنها
از اسلام خارج است

باب سیم

باب سیم در امامت

در امامت واجب است بر هر مکلف که اقرار واعتقاد کند باینکه
بعد از انحضرت دوازده امام هر یک بعد از دیگری خلیفه وجانشین

آنحضرت بوده اند اوّل ایشان حضرت امیر المؤمنین علی ابن
ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه بوده و ولایت و وصایت
آنحضرت بنص صریح ثابت و محقّق شده و خداوند او را بامامت
برخلق اختیار فرموده و حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جانب
خداوند او را وصی و جانشین خود قرار داد و بعد از آنحضرت امام
حسن علیه السّلام است و بعد از آنحضرت امام حسین علیه السّلام است
و بعد فرزند آنحضرت علی ابن الحسین زین العابدین علیه السّلام
و بعد فرزند آنحضرت محمّد ابن علی الباقر علیه السّلام و بعد از آن
بزرگوار جعفر ابن محمّد الصادق علیه السّلام و بعد حضرت موسی بن
جعفر علیه السّلام و بعد علی بن موسی الرّضا علیه السّلام و بعد محمّد
ابن علی التقی علیه السّلام و بعد علی ابن محمّد النقی علیه السّلام
و بعد حسن ابن علی العسکری علیه السّلام و بعد از او امام دوازدهم
محمّد ابن حسن صاحب الزمان عجّل الله تعالی فرجه و صلوات الله و سلامه
علیهم اجمعین و اقرار و اعتقاد باینکه امام دوازدهم حضرت صاحب
الزمان علیه السّلام حیّ است و از خلق غایب شده بجهة مصالحی که
خدا خواسته و بعد ظهور خواهد فرمود و عالم را پر از عدل و داد کند
بعد از آنکه عالم پر از جور شده باشد و واجب است اقرار و اعتراف بجمیع
فضایل این بزرگواران علیهم السّلام و ایشانند متّصف بصفات
پیغمبر صلی الله علیه و آله و هر فضلی که از برای پیغمبر صلی الله علیه و
آله ثابت است از برای ایشان هم هست مگر نبوّت و منکر فضلی
از فضایل این بزرگواران کافر و از اسلام خارج است و ایشان

علیهم السّلام کلمات خداوند میباشد که میفرماید قل لو کان
البحر مداداً لکلمات ربّی لنفد البحر قبل ان تنفد
کلمات ربّی ولو جئنا بمثله مدداً یعنی بگو ای پیغمبر ص
اگر تمام دریاهای عالم مرکّب شود از برای نوشتن کلمات پروردگار من
هر آینه تمام میشود دریاها قبل از تمام شدن کلمات پروردگار من اگرچه
بیاورند مثل آن دریاها دریاهای دیگر را **نعم ما قیل**

کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست	که تر کنند سر انگشت و صفحه بشمارند

و ایشانند وجه الله و صفات الله و سرّ الله چنانچه میفرماید نحن
اسرار الله المودعة فی هیاکل البشریّة نزّلونا عن الربوبیّة و ادفعوا عنّا
حدود البشریّة و قولوا فی حقّنا ما شئتم و لن تبلغوا فانّ البحر لا ینفد و
کلمات الله لا توصف یعنی مائیم اسرار خداوند که گذاشته شده ایم
در هیاکل بشریّت ما را از درجه خدائی پائین آورید یعنی ما را خدا نگوئید
و حدود بشریّت را از ما بردارید و بگوئید در حق ما آنچه خواسته
باشید و نخواهید رسید بدرستیکه دریاها تمام نمیشود و کلمات
خدا وصف تمام کرده نمیشود و همچنین میفرماید اجعلوا لنا ربّاً نؤوب الیه
و قولوا فی حقّنا ما استطعتم یعنی قرار بدهید برای ما پروردگاری
که بازگشت ما بسوی او باشد و بگوئید در حق ما آنچه استطاعت
داشته باشید و اخبار و احادیث در فضایل این بزرگواران بسیار است
حتی اینکه یکی از علمای سنّت گفته است که دشمنان علی علیه السّلام
بسبب عداوت و بغض فضایل آنحضرت را مخفی داشتند و دوستان
آنحضرت بسبب خوف و تقیّه فضایل آنحضرت را پنهان داشتند و دیـ

میان این دو منافی این قدر فضایل آنحضرت آشکار است که من شک دارم با علی علیه السلم خدا است یا بنده خدا چنانکه شافعی کفته

و مات الشافعی لیس یدری　　علی ربه ام ربه الله

بادی واجب است اقرار و اعتقاد بامامت این دوازده بزرکوار علیهم السلم و اقرار بفضایل این بزرکواران که همه از یک نور و یک طینت آفریده شده اند چنانچه میفرماید اولنا محمد اخرنا محمد اوسطنا محمد کلنا محمد و ایشان صفات الله علیا و اسمای حسنای خداوند چنانچه در تفسیر این آیه مبارکه قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی وارد است که میفرماید مائیم اسماء حسنای خداوند که خداوند امر فرموده است که او را بان اسماء بخوانند پس اقرار بجمیع فضایل این بزرکواران واجب و منکران

ضال و　**باب چهارم**　کافر است

باب چهارم

در معرفت شیعه و وجوب تولای ایشان و تبرا از اعدای ایشان واجب بر هر مکلف که اقرار و اعتقاد کند که در هر عصر شیعیانی هستند که از شعاع امام علیه السلم خلقت شده اند چنانچه میفرماید شیعتنا منا کشعاع الشمس من الشمس یعنی شیعیان ما از ما هستند مثل شعاع آفتاب از آفتاب و خداوند بسبب ایشان بر پا میدارد دین خود را و حفظ میکند بلاد خود را و معرفت نوع شیعیان واجب است و همچنین دوستی دوستان آل محمد علیهم السلم و برائت از دشمنان ایشان هم واجب و لازم است و احادیث در فضایل شیعه بسیار است

وسابقاً بعضی از آن احادیث مذکور شد و ایشان از شعاع نور ائمه میباشند چنانچه ائمه علیهم السلام متصف بصفات الله هستند و همچنانچه ائمه علیهم السلام بجمیع صفات بنیر رسند شیعیان هم با ائمه بنیر رسند و همچنین واجب است بر هر مکلف که دین خود را از عالمی اخذ کند چرا که یا مقلد است یا مجتهد اکر مجتهد است احکام دین خود را از کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و آثار ائمه اخذ میکند و اکر مقلد است واجب است که دین خود را از شخص عالم عامل اخذ کند حضرت باقر علیه السلم میفرماید اکر مردی شب را عبادت کند و روز را روزه بکیرد و همه مال خود را صدقه دهد و همه روز کار خود را حج کند و ولی خدا را نشناخته باشد که او را دوست دارد و همه اعمال خود را بدلالت او بکیرد روز قیامت هیچ حق بر خداوند ندارد که او را ثواب بدهد و حضرت صادق علیه السلم می فرماید هر کس دین خود را بدون سماع از عالم صادقی خداوند بنیر را ملازم و کند تا فانی شود الی آخر الحدیث ایضاً رواه فی الکافی عن الصادق علیه السلم لا تتخذوا من دون الله ولیجة فلا تکونوا مؤمنین ... ابوابا اربعة لا یصلح اولها الا باخرها ثم قال ضل اصحاب الثلاثة ای من اقر بالثلاثة وانکر الرابعة وهی الولایة و لذا قال عم ما نودی بشیء کما نودی بالولایة والولایة المفروضة هی ولایتهم و ولایة اولیائهم کما فی الزیارة العاشورا و اتقرب الی الله ثم الیکم بموالاتکم و موالاة ولیکم و بالبرائة من اعدائکم و قال عم واسئل الله الذی اکرمنی بمعرفتکم و معرفة اولیائکم و در اول کتاب بعضی از علامات و اوصاف عالم برحق ذکر کردید باز بجهت زیادتی معرفت و سهولت شناسائی ایشان شمه از آثار ایشان بیان مینماید که واجب است

خلق شده اند متصف بصفات ائمه

باب چهارم در معرفت شیعه

بر هر مکلف عاقل که عالم و پیشوای دین خود را بشناسد عالمی که نگاه
دارندهٔ نفس خود باشد و حفظ کنندهٔ دین و خلاف کنندهٔ میل و هوای
خود باشد و مطیع و تابع امر و حکم مولای خود باشد و هر عالمی که متصف
باین اوصاف نباشد تقلید و اقتدا پیروی در قول و فعل جایز نیست چنانکه
امام حسن عسکری علیه السلام از حضرت علی ابن الحسین علیهما السلام روایت
میفرماید که آنحضرت فرمود چون مردی را به بینید که ظاهرا متصنع و
خاشع و با سکینه و وقار است و خوش سلوک و نیکو رفتار است در حرکات
خود با تواضع و خاشع و منقاد و ذلیل است پس تعجیل نکنید بلکه در او
تامل نمائید زیرا که بسیار اشخاصی هستند که از تحصیل و طلب دنیا
عاجز هستند و بجهة ضعف خود نمیتوانند مرتکب امر حرام شوند پس دین
خود را دام و تله از برای تحصیل دنیای خود قرار میدهد پس او مردم را بظاهر
خود گول میزند و خدعه میکند همیشه و طلب میکند دنیا را بعمل آخرت
پس اگر حرامی بدست او آید داخل در آن میشود و اگر آن مرد را دیدی که
پرهیز از حرام میکند و داخل در آن نمیشود پس تعجیل نکنید و تامل نمائید
و شما را گول نزند و گول او را مخورید زیرا که خواهشهای خلق مختلف و
متفاوت است چه بسا اشخاصی هستند که خود را دور از مال حرام می کنند
اگرچه بسیار بوده باشد و وامیدارد نفس خود را بر حال بدی که بگیرد
مال حرام را پس اگر دیدید آن مرد را اگر از همهٔ اینها پرهیز میکند و خود را
از حرام باز میدارد پس تعجیل نکنید و تامل نمائید که او شما را گول نزند و
مغرور ننماید شما را نیکوئی ظاهر او تا اینکه نظر بکنید که چه اندازه است
پایهٔ عقل او پس چه بسیار اشخاصی میباشند که جمیع اینها را ترک می کنند

ولیس راجع نمیشود بسوی عقل محکم پس چون عقل در سینه ندارد
که میباشد او آنچه را فاسد میکند بجهل خود بیشتر از آنچه را اصلاح می
کند بجهد و سعی و کوشش خود پس هرگاه دیدید که عقل آن مرد
محکم است پس تعجیل نکنید و تامل نمائید و گول او را نخورید و از نیستی
ظاهر او مغرور مشوید تا اینکه نظر کنید با هوای او که هوای او غالب است
بر عقل او یا عقل او غالب است بر هوای او و چگونه است محبت او
از برای ریاسات باطله و چگونه است زهد او از برای ریاست عامه
بدرستیکه در مردم کسانی هستند که خسر الدنیا و الآخره اند یعنی
نزد دنیا دارند و نه آخرت وی بینید که آنها ریاست باطله افضل از
لذت مالها و نعمتهای مباح حلال است پس ترک میکند جمیع اینها را
از حب طلب ریاست که **و اذا قیل له اتق الله اخذته**
العزة بالاثم فحسبه جهنم و لبئس المهاد پس
طالب ریاست خبط میکند خبط کردن شب کور متحیر میکشاند او را
اول باطل بسوی دورترین غایات زیانکاری و مدد خذلانی میدهد
او را پروردگار او بعد از طلب و از برای چیزیکه قادر بر آن نیستند طغیان
خود پس او حلال میکند آنچه را خداوند حرام کرده و حرام میکند آنچه را خدا
حلال کرده پروا ندارد بآنچه فوت شود از دین او در وقتیکه سالم بماند
از برای او ریاستش پس این طایفه آنانند که غضب نموده و لعنت
کرده خداوند ایشان را و آماده کرده از برای ایشان عذاب و خواری و
ذلت را ولکن الرجل کل الرجل نعم الرجل الذی جعل هواه تبعا
لامر الله و قواه مبذوله فی رضی الله مرد کامل و تمام و خوب آن

کسی است که قرار داده هوا و هوس خود را تابع از برای امر خداوند و قرار داده
باشد قوای خود را مصروف در رضای خداوند و اعتقاد داشته باشد
که ذلت با حق نزدیکتر است بسوی عزت ابدی از عزت دنیا باطل و
یقین بداند اینکه قلیل آنچه را متحمل میشود از ضررهای دنیوی می
کشاند او را بسوی عزت ابدی پس ملازم چنین مردی باشید بدرستیکه
مرد خدا است و مردی درست و متمسک باشید باو و بسنت
او اقتدا کنید و بسوی پروردگار خود بتوسط او توسل بجوئید
زیرا که دعای او رد نمیشود و طالبین و تابعین او محروم نمیگردند و
همچنین حضرت صادق علیه السلم فرمودند اما کسیکه از فقها نگاه
دارنده نفس و حفظ کننده دین خود باشد و خلاف کننده هوای
خویش و اطاعت کننده از برای امر مولایش باشد پس بر عوام است
که چنین فقیه را تقلید کنند و این صفت یافت نمیشود مگر در بعض فقهاء
شیعه نه در همه ایشان در حدیث دیگر ان حضرت در تعریف فقیه
فرمود فقیه کسی است که زاهد از دنیا و راغب بسوی آخرت بوده باشد
و متمسک بسنت و طریقه پیغمبر باشد پس از اینجا اینکه مردم مکلف
هستند بگرفتن احکام دین خود از فقهای شیعه و در شیعه فقیه
و متفقه هر دو هست واجب است بر مردم تحصیل معرفت فقیه
جامع شرایط علم و عمل و شرایط فقاهت را امام علیه السلم از برای تو
در این حدیث بیان فرموده پس خداوند عالم حجت خود را بخلق خود
رسانیده و حجت بر خلق تمام است پس معرفت عالم و فقیه بر عوام
واجب است باینکه اشناسند که عالم و مقتدای او در آنچه حکم می

کند علما و عملا و قولا او را تابع و پیرو امام معصوم باشد و اگر
حال او را باین صفت نشناسند و مجهول الحال باشد تقلید او صحیح و
جایز نیست و اخبار در مذمت تقلید یعنی عمل بقول غیر معصوم
و پیروی کردن بی حجت و دلیل بسیار است چنانچه در کافی روایت
کرده که حضرت صادق علیه السلم در تفسیر آیه **اتخذوا احبارهم**
و رهبانهم اربابا من دون الله ان حضرت فرمود
بخدا قسم که نماز بجهة ایشان نکردند و روزه برای ایشان نگرفتند و لکن
حلالی را برای انها حرام کردند و حرامی را حلال پس انها هم ایشانرا
نفهمیده اطاعت کردند پس از این حدیث و سایر احادیث معلوم
میشود که معرفت فقیه باین صفت که زاهد در دنیا و راغب در آخرت
و متمسک بسنت پیغمبر و آل آنحضرت باشد بر عوام واجب است
و اگر او را باین صفت نشناسند تقلید او صحیح نیست

وکلٌّ یدعی وصلا بلیلا ... ولیلی لاتقرّ لهم بذاکا
اذا انبجست دموع من خدود ... تبیّن من بکا ممن تباکا

باری دوستی دوستان آل محمد و دشمنی با دشمنان آل محمد علیهم السلم
واجب از اصول دین است و اینکه ما اصول دین را چهار گفتیم نه اینکه
چیزی از او کسر کردیم بلکه چهار کلمه گفتیم مفید و مختصر که حاوی جمیع
مراتب اجمالیه اصول دین است اول معرفت خدا و جمیع صفات کمالیه
حق سبحانه و تعالی و این کلمه شامل توحید و عدل و سایر صفات کمالیه
خواهد بود دوم معرفت پیغمبر و اقرار بتمام انبیا و اقرار و تصدیق
بما جاء به النبی که آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده حق و از جانب

خداوند است واین کلمه شامل معراج جسمانی ومعاد جسمانی وحشر ونشر وکتاب وحساب وصراط ومیزان وجهنم وبهشت وسایر مسایل دینیه وامور اخرویه میباشد سیّم معرفت ائمه علیهم السّلم واقرار بجمیع فضایل آن بزرگواران چهارم معرفت شیعیان وپیشوایان دین مبین ودوستی دوستان آل محمد علیهم السلم ودشمنی بادشمنان آل محمد ع وبهمین قدر درین فصل اکتفا نمود

فصل چهارم

فصل چهارم در فروع دین

در عدد فروع دین بدانکه آنچه معروف در عدد فروع دین میباشد هشت

اوّل

اوّل طهارت وآن عبارت از پاکی بدن وجامه است از نجاسات ظاهره چون بول وغایط وخون ومنی وسگ وخوک وکافر ومیته صاحب نفس سایله وعرق جنب از حرام از برای نماز واجب وطواف واجب

دوّم

دوّم نمازهای واجبی وآن دوازده است اوّل نماز فرایض خمسه یومیه است دوّیم نماز جمعه باوجود شرایط سیّم نماز عید رمضان باوجود شرایط چهارم نماز عید اضحی باوجود شرایط پنجم نماز طواف خانه کعبه ششم نماز آیات وآن کسوف وخسوف وزلزله میباشد وهر امر آسمانی که موجب خوف باشد مثل وزیدن بادهای سیاه وسرخ وزرد هفتم نماز میت هشتم نماز نذر نهم نماز عهد یعنی نمازیکه بعهد واجب شود دهم نماز یمین وآن نمازی است که بسوگند واجب شود یازدهم نمازیکه باجاره واجب شود دوازدهم نمازیکه از پدر فوت شده باشد که بر پسر بزرگ ادای آن واجب است

سیّم

سیّم زکوة

وآن واجب است بر هر بالغ عاقل آزاد متمکن از تصرف واجناسی که زکوة بران تعلق میگیرد نه است طلا ونقره بشرط اینکه سکوک بسکه رواج باشد وشتر وگاو وگوسفند وگندم وجو ومویز وخرما

چهارم

چهارم روزه ماه مبارک رمضان وآن واجب است بر هر بالغ عاقل وزن بالغه عاقله هرگاه خالی از حیض ونفاس باشد

پنجم

پنجم حج باوجود شرایط مقرره از برای آن وآن واجب است بشرط استطاعت راه در عمری یک مرتبه

ششم

ششم خمس چنانکه در کلام مجید است بدانید آنچه را غنیمت کنید وفایده ببرید پس خمس آنچیزه از برای خدا ورسول وائمه واز برای یتیمان وفقرا ومساکین وابن سبیل سادات میباشد

هفتم

هفتم امر بمعروف

هشتم

هشتم نهی از منکر ودلایه شرعیه است ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف وینهون عن المنکر ووجوب امر بمعروف ونهی از منکر مشروط بچهار شرط است اوّل آنکه آمر وناهی معروف ومنکر را بشناسد دوّم آنکه از چیزهایی باشد که در زمان آینده واقع شود وامر ونهی از گذشته قبیح است سیّم آنکه آمر وناهی احتمال دهد تاثیر امر ونهی خود را در مامور ومنهی چهارم اینکه آمر وناهی ایمن باشند از ضرریکه حاصل شود باین امر ونهی بخود یا بر یکی از مسلمانان

نهم

نهم جهاد با کفار بشرط وجود امام علیه السلم یا نایب خاص ودر زمان غیبت جهاد جایز نیست این است که فروع دین متداول ومصطلح است وبلاخطر دیگر امور دینیه فلسفیه را اصول دین گویند وامور دینیه عملیه جوارحیه را

فروع دین گویند و نیز عبادت قلبیه را اصول دین گویند و عبادت
جسمیه را فروع دین گویند و هر چیزی که تخلل در ان شخص کافر میشود از
اصول دین گویند و هر چیزی که تخلل در ان شخص فاسق میشود از فروع دین
گویند پس بنا بر این اعتقاد بوجوب نماز و زکوة و صوم و حج و خمس و سایر
عبادات جسمیه ضروریه از اصول دین است و انکار قلبی از برای این عبادات
کفر و موجب قتل و خلود در نار است از این جهة فقها گفته اند کسیکه
نماز را مستحلا ترک کند مرتد و واجب القتل است و اگر نماز را ترک کند
با اینکه اعتقاد بوجوب ان داشته باشد فاسق است و او را باید تعزیر کنند
و ترک و اخلال در عمل این عبادات موجب فسق است پس احکام شرایع
الهیه از حیث اعتقاد اصول دین است یعنی ریشه درخت دین و بواسطه
خلل در اعتقاد بالمره درخت دین میخشکد و از حیث عمل این فروع دین است
یعنی تخلل در عمل بشرایع درخت دین نمی خشکد بلکه از شکوه می افتد
و کیفیت عمل بفروع شرایع احکام حقیر در رساله عملیه خود ذکر کرده

فصل پنجم

در اخلاق حسنه و آداب کامله است و آن این است که شخص خود را
متصف بصفات حمیده و اخلاق پسندیده نماید و صفات ذمیمه را از
خود سلب نماید و چون اخلاق حسنه و صفات حمیده از طبع انسانی و
اوصاف انسانیت و اخلاق ذمیمه از صفات حیوانیت است پس کسیکه
خود را متخلق با خلاق حسنه ساخت صاحب نفس انسانیت میشود
و از ملائک برتری دارد و کسیکه دارای این صفات نبود و متصف بصفات

فصل پنجم در بیان اخلاق حسنه

ذمیمه باشد صاحب نفس حیوانیت بوده و از حیوان پست تر و اضل
میباشد اولئک کالانعام بل هم اضل پس انسان
باید سعی نماید تا اینکه خود را متصف بصفات انسانیت نماید و
خود را از عالم حیوانیت خارج کرده تهذیب اخلاق و سلب صفات
ذمیمه را از خود نماید و این امر از برای مبتدی بسیار مشکل است
مگر اینکه شخص مدتی مجالست و موانست اشخاصی نماید که خود را
از صفات ذمیمه رهانده و باخلاق حسنه پیراسته و آراسته باشند
چرا که المجالسة مؤثرة چون شخص مجالست و موانست این اشخاص را
نمود خورده خورده در او اثر میکند و اخلاق حسنه پیدا مینماید یا اینکه
تفکر در عیوب نموده و تعمق در بدیهای اخلاق ذمیمه بکند تا خورده
خورده قلبش از صفات ذمیمه معرض شود زیرا که چون فکر در بدی
صفات ذمیمه نمود قبایح ان را ادراک مینماید و قلبش از ان قبایح
نفرت کرده و خود را از ان باز میدارد تا اینکه خورده خورده خود را
متصف بصفات حمیده مینماید لکن موانست و مجالست صاحبان
اخلاق حسنه و دوری جستن از صحبت صاحبان صفات ذمیمه
زودتر در نفس اثر میکند این است که حواریین از حضرت عیسی علیه السلام
پرسیدند که با چه اشخاص مجالست و موانست نمائیم فرمودند الی

من یذکرکم الله رؤیته و یزید فی علمکم منطقه و یرغبکم فی الآخرة
عمله یعنی با کسی بنشینید که رؤیت او شما را بیاد خداوند اورد و نطق
او زیاد کند علم شما را و عمل او شما را راغب کند در امور اخرت پس انسان
باید سعی کند در اینکه مصاحبت با صاحبان صفات حمیده نماید

ودوری از مجالس بد نماید تا اینکه اخلاق حسنه حاصل کند واخلاق
حسنه بسیار وکتب علما مشحون باینست چون نظر بایجاز واجمال است
فلهذا اختصار واقتصار در چگونگی ان بیان نموده و بعد به بیان ترتیب
وتعداد بعضی از ان شروع میشود بحول الله العلی وعنایاته

مقدمه

مُقدّمه

بدانکه علم بر سه قسم است علم شریعت وعلم طریقت وعلم حقیقت اما
علم شریعت عبارتست از احکام وفروع دین که متعلق بظاهر جسم مکلف است
از طهارت ونماز پوشیدن ودادن زکوة وگرفتن روزه بنهجی که در شریعت وارد
شده وسایر مسایل شرعیه واین علم ماخوذ از ادله نقلیه است وراه
تحصیل این علم کسب بدرس وشنیدن از عالم بانست وعلم طریقت
باطن اینها است یعنی باطن علم شریعت ظاهر است واین ادراک
میشود بدل بواسطه الهام وراه این علم عمل کردن بشریعت است
باخلاص ومجاهده با نفس یعنی مغلوب نمودن نفس اماره وخلاف ان
کردن وخلوص نیت وتصفیه باطن وخود را متصف بصفات پسندیده
واخلاق حسنه نمودن است وفایده این علم طریقت معرفتست وعلم
حقیقت انچیزیست که افاضه میشود از جانب حق بدون واسطه وراه
این علم حقیقت عمل کردن بشریعت وطریقت است وفایده ان نزدیک
شدن بمبدء وحقیقت خود میباشد وانس گرفتن در سایه معبود و
محبوب حقیقی ومشاهده جمال ان بیمثالست واشاره بوصول
این مقام است قول حضرت صادق علیه السلم که در مصباح الشریعه

فرموده که اسرار عارفین بر سه اصل دور میزند خوف ورجا وحب پس
خوف فرع علم است ورجا فرع یقین است وحب فرع معرفت است
پس علامت خوف فرار است وعلامت رجا طلب است ودلیل حب ایثار
محبوبست بر ما سوی الله پس هرگاه علم بتحقیق یافت در سینه خوف
حاصل میشود اورا وچون خوف محقق شد فرار میکند وچون فرار کرد
نجات مییابد وهرگاه نور یقین در دل تابید مشاهده میکند فضل را
وهرگاه ممکن شد از دیدن فضل رجا پیدا میشود وامیدوار میگردد
وهرگاه شیرینی رجا را دریافت طلب خواهد کرد وهرگاه موفق شد
مییابد مطلوب را وهرگاه تجلی کرد واشکار شد نور معرفت در دل
محبت بهیجان میاید ومتحرک میشود وهرگاه بوی محبت بهیجان امد
مانوس میشود در سایه محبوب وایثار میکند محبوب را بر ما سوای ان
وفرمایشات اورا بعمل میاورد ونواهی اورا ترک میکند واین دو را بر هر
چیزی اختیار میکند وهرگاه ببساط انس مستقیم شد وقرار گرفت بر
بساط انس با محبوب باداء اوامر او واصل میشود بروح مناجات و
قرب با محبوب ومثل خوف ورجا وحب که اصل معرفتند مثل
حرم ومسجد وکعبه میباشد پس کسیکه داخل در حرم شد ایمن است
از خلق وکسیکه داخل مسجد کعبه شد ایمن است اعضا وجوارح او از
معصیت کردن وکسیکه داخل کعبه شد دلش ایمن است از اشتغال
بغیر خدا پس نگاه کن ای مؤمن بحالت خود اگر حالت تو حالتی است که
میپسندی ان حالت را بجهة رسیدن مرگ پس شکر خدا را بجا اور
باینکه خداوند ترا توفیق اینحالت داده واز غیر اینحالت خدا ترا نگاه

داشته واگر حالت تو حالتی است ورای این حالت از آن حالت برگرد
برتبهٔ درست واعتقاد صحیح نادم و پشیمان شو از آنچه از عمر تو در
غفلت گذشته واز خدا یاری بجو از اینکه ظاهر خود را از گناه و باطن
خود را از عیوب پاک کنی وقطع کن زیادتی غفلت را از دل خود و
خاموش کن آتش شهوت را از کل خود تمام شد فرمایش آنحضرت ع
در مراتب وکیفیت سیر و سلوک ووصول بقرب پروردگار پس
کسیکه بخواهد درخت دین او بثمر رسد و در سایهٔ آن درخت برآید
باینکه زمین آنرا اصلاح کند و آنرا پاکیزه نماید و آبیاری سازد وخار
وخاشاک اطراف آنرا پاک سازد و مراقبت ومواظبت در اصلاح آن
داشته باشد تا اینکه شجرهٔ دین او سبز وخرم گردد واز سایهٔ آن
منتفع واز میوهٔ آن متنعم گردد واین جمله عبارت از تهذیب اخلاق
وتعدیل احوال نفس است وکیفیت سلوک بسوی پروردگار است
ودر کلام مجید اشاره باین تعدیل نفس وتهذیب اخلاق فرموده
بقوله قد افلح من زکیها وقد خاب من دسیها
وبقوله ولمن خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی
فان الجنة هی الماوی وپیغمبر صلی الله علیه واله فرمود
بعثت لاتمم مکارم الاخلاق وفرمود الشریعة اقوالی والطریقة
افعالی والحقیقة احوالی وحضرت صادق علیه السلم فرمود جالسوا
الی من یذکرکم الله رؤیته ویزید فی علمکم منطقه ویرغبکم فی الاخرة
عمله واین علم تهذیب اخلاق را علم یقین وتقوی گویند وحکمت عملیه
نیز گویند وثمرهٔ این علم معرفت خدا ورسول وائمه علیهم السلم وروز

قیامتست وحضرت صادق علیه السلم فرمود که بحکمت بیرون آورده
میشود غور عقل و بعقل بیرون آورده میشود غور و باطن حکمت و
مراد آنحضرت از این حکمت حکمت علمیه است که ملازم با حکمت عملیه است
ونیز از حضرت صادق علیه السلم در مصباح الشریعه مرویست در
تفسیر قول حضرت صلی الله علیه واله طلب العلم واجب علی کل
مسلم ومسلمة وقول حضرت امیر علیه السلم اطلبوا العلم ولو بالصین
یعنی طلب علم واجب است بر هر مسلمانی وطلب کنید علم را اگرچه بر تو
چین باشد حضرت صادق علیه السلم فرمود مراد از علمی که طلب آن واجب است
بر هر مسلمی وطلب آن واجب است اگرچه بر تو چین باشد که آن علم
یقین وتقوی نیست ومراد از این علم علم اخلاق است یعنی متخلق شدن
باخلاق وآداب روحانیین وعلامت این علم وحلم وخاموشی و
تصدیق نمودن فعل مر قول است یعنی افعال وکردار باید موافق گفتار
باشد چنانچه فرموده اند عالم بعلم شریعت وطریقت کسی است که فعل او
تصدیق قول او نماید یعنی عملش شاهد گفتارش باشد وعلم شریعت ظاهره
نسبت باین علم نسبت جسم فانی است بروح ملکوتی وعلم حکمت علمیه
یعنی علم حقیقت وثمرهٔ نفس مجرده اگرچه اشرف وافضل از این علم است
ولی این علم اخلاق که علم طریقت وکیفیت سلوک میباشد اقدم بر این
علم است زیرا که علم اخلاق وطریقت شرط است از برای علم حقیقت و
معرفت وهر شرطی مقدم بر مشروط خود است مثلا طهارت بدن وجا
شرط است از برای نماز ونماز اگرچه اشرف وافضل از طهارتست لکن چون
طهارت شرط است مقدم بر نماز است وهمچنانچه نماز ظاهری بدون

اینکه اگر ازالهٔ نجاست از بدن ولباس شود جایز نیست کذلك علم حکمت و
معرفت نفس وجودهٔ انسانیه که نماز باطنی است بدون تهذیب اخلاق و
تعدیل احوال نفس مفید فایده و مثمر ثمری نخواهد بود و همچنانکه غذای
طیب جسمانی مقوم بدن صحیح میشود نه مریض بلکه مریض از غذای
طیب متضرر میشود و بسا باشد که غذای طیب موجب هلاکت مریض
میشود همچنین غذای طیب روحانی که علم معرفت و مقوم ارواح نفوس
صحیحه میشود نه نفسهای مریضه چنانچه ارسطاطالیس فرموده اذا تعلّم
الجاهل شیأ من الادب استحال ذلك الادب فيه جهلا كما يستحيل طيب
الطعام في جوف المريض داء یعنی هرگاه جاهل بیاموزد چیزی را از ادب
ان ادب در شخص جاهل مستحیل بجهل میشود چنانچه غذای پاکیزه در
بطن مریض مستحیل بمرض میشود اینست که از حضرت رسول صلی الله
علیه واله روایت شده که فرموده علم در آسمان نیست که بر شما نازل شود و نه
در زمین است که بالا آید بسوی شما بلکه علم یعنی علم معرفت در دلهای شما
مکنون و در سینه‌های شما پنهانست خود را متصف کنید بصفات حمیده
و اخلاق حسنهٔ روحانیین تا اینکه علم از برای شما ظاهر شود خدمت
انحضرت عرض کردند که تخلّق باخلاق روحانیین چیست فرمودند خالی
کردن دل است از محبت دنیا که دار غرور و خانهٔ مکر و خدعه است و روی
نمودن بسوی آخرت و مستعد شدن از برای مرگ پیش از آنکه مرگ شخص را
دریابد و از حضرت امیر علیه السلام روایت شده که علم را بر دو قسم دیده‌ام
یك قسم آن علمی است که بکسب و درس تحصیل میشود و قسم دیگر طبیعی و
فطری است و نفع نمیدهد علم کسبی مادام که علم فطری و طبیعی نباشد

چنانچه نفع نمیدهد آفتاب از برای کسیکه کور باشد یعنی علم شریعت که
بکسب و درس تحصیل میشود از برای کسیکه متخلق باخلاق روحانیین
نباشد فایده ندارد و حضرت رسول صلی الله علیه واله فرمودند که
شریعت گفتار من است و طریقت کردار من و حقیقت حالات من است
پس این سه علم که علم شریعت و علم طریقت و حقیقت باشد منوط و
مربوط بهمدیگر است و هریك لازمهٔ دیگری و هریك بدون دیگری نفع
تام ندارد و بر سالك لازم است که اولاً عمل بشریعت ظاهره نماید با خلوص
نیت و مجاهده با نفس نماید تا اینکه غالب و مسلط بر نفس خود گردد زیرا
که دشمن‌ترین دشمنان نفس اماره است وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ
الْهَوَى یعنی باز دارد نفس خود را از آنچه میخواهد و ترك کند خواهشهای
نفس را و نفس را خوار و ذلیل کند تا اینکه متخلق باخلاق حسنه شود اینست
که اعظم جهادها جهاد نفس است و خداوند در کتاب مجید وعده فرموده
جهاد کنندگان در خود را باینکه آنها را هدایت براههای خود کند و آنها را
توفیق دهد و تایید نماید در جاییکه فرموده الَّذِينَ جَاهَدُوا
فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ
یعنی کسانیکه جهاد میکنند در راه خدا خداوند البته بنمائیم آنها را براه خود هدایت
میفرماید و جهاد در راه خدا جهاد با نفس است پس شخص اولا باید نفس
خود را خوار و ذلیل کند تا اینکه محبت دنیا را از دل خود بیرون کند چرا که
محبت دنیا سر هر گناه است پس باید بیخ محبت دنیا را از دل برکند

حب دنیا هست راس هر خطا	از زنا کی میشود ایمان عطا

ثالثاً بظاهر و باطن توبه کند و از برای توبه مراتبی چند است توبهٔ عوام به

گفتن لفظ استغفار است و نادم شدن از اعمال سیئه و توبهٔ خواص بجا
آوردن اعمال حسنه و ترک نمودن مکروهات است پس توبهٔ عوام از سیئات
و توبهٔ خواص از حسنات یعنی از حسنات عوام حسنات الابرار سیئات
المقربین و توبهٔ خواص خواص از هر چیز جز خداوند است چنانکه در مناجات
سید سجاد علیه السلام است استغفرك من كل لذة دون لقائك
یعنی استغفار میکنم از هر لذتی غیر از لقای تو و در این مقام است صبرت
علی عذابك فكیف اصبر علی فراقك یعنی گرفتم اینکه صبر کردم بر عذاب تو
پس چگونه صبر کنم بر فراق تو باری چون شخص در ظاهر و باطن تائب شد
و محبت دنیا از دل خود بیرون نمود به مجاهدهٔ نفس نمود و تصفیه و
تزکیهٔ نفس خود را کرد متصف بصفات روحانیه و متخلق باخلاق حسنه
میشود چنانچه حضرت امیر علیه السلام میفرماید که خداوند انسان را دارای
نفس ناطقه خلق فرموده و چون در این دنیا آمد نفس اماره در او پیدا شد
پس اگر نفس امارهٔ خود را بسبب مجاهدات و عمل باحکام شرعیهٔ تصفیه
و تزکیه نمود پس بتحقیق که نفس ملکوتی او شبیه میشود باوائل جواهر علل
او یعنی شبیه میشود بعقل مجرد هرگاه مزاج خود را معتدل ساخت و
نفس ملکوتیه از اضدادان مفارق نمود یعنی صفات ذمیمه را از خود دور
کرد لطیف و پاکیزه میشود بقسمیکه اسمانهای هفتگانه را او شریك میشود
یعنی چنانچه افلاك علویه مؤثر و مدبر در سفلیات است همچنین این نفس
مجرده مؤثر و مدبر در ما دون خود میشود پس شخص متخلق باخلاق
حسنه بجائی میرسد که زنده جاوید خواهد بود المؤمن حی فی الدارین
در حدیث قدسی است یا ابن آدم انا غنی لا افتقر اطعنی فیما امرتك

اجعلك غنیا لا تفتقر یا ابن آدم انا حی لا اموت امرتك اطعنی فیما
امرتك اجعلك حیا لا تموت انا اقول للشیئ کن فیکون اطعنی فیما
امرتك تقول للشیئ کن فیکون یعنی من خداوندی هستم غنی و بی نیاز
که محتاج نمیشوم اطاعت کن مرا بر آنچه ترا امر کرده ام ترا غنی کردانم که
محتاج نشوی ای پسر آدم منم زنده که نمی میرم امر کردم ترا اطاعت کن
مرا در آنچه بتو امر کردم قرار میدهم ترا زنده که نمی میری منم که میگویم
بچیزی که باش پس میشود اطاعت کن مرا در آنچه بتو امر کرده ام
پس بچیزی که میگوئی باش پس میشود یعنی مؤمن کامل متخلق باخلاق
خداوندی میتواند تصرف در ملك و ملکوت نماید هرگز نمیرد
آنکه دلش زنده شد بعشق و نیز در کیفیت ترقی و تکمیل نفس
وارد است که روزی یکی از یهود گذشت بحضرت امیر علیه السلام
در حالتیکه تکلم میفرمود آنحضرت با جماعتی پس آن یهودی عرض کرد
ای پسر ابی طالب اگر چنانکه فلسفه را یاد گرفته بودی هر آینه برای تو
شانی از شانها میبود آنحضرت بیهودی فرمودند که مقصود تو از
فلسفه چیست آیا نه این است کسی که طبیعت او معتدل است مزاج
او صاف و پاکیزه میشود و کسیکه مزاج او صاف و پاکیزه شد اثر نفس
ناطقه در او قوی میشود و کسیکه اثر نفس در او قوی شد بلند میشود
بسوی چیزیکه او را بالا میبرد و کسی که ترقی کند بفضائل وجود را پاك
کند از رذائل پس بتحقیق که متخلق شده است باخلاق نفسانیه و کسیکه
متخلق باخلاق نفسانیه شد پس بتحقیق موجود میشود بوجود انسانی
دون اینکه موجود شود بوجود حیوانی و کسیکه موجود شود بوجود انسانی

... بتحقیق کرد احراز شد در باب ملکی صوری و از برای او از این غایت
... نیست پس یهودی گفت الله اکبر ای پسر ابی طالب بتحقیق که
... فرمودی در این کلمات بیان فرمودی این است فایده اخلاق حسنه
و تزکیه نفس که شخص چون تزکیه نفس نمود و متخلق باخلاق حسنه گردید
... میشود بوجود انسانیت و داخل در باب ملکی صوری میگردد
و زنده دارین میشود هرچه بخواهد میکند هرچه بگوید بشو میشود و
اشاره باین مقام است حدیث قدسی که خداوند میفرماید بنده تقرب
میجوید بسوی من بعمل کردن بنوافل و مؤدب شدن باداب شرعیه
تا بحدی میرسد که حبیب من میشود پس چون او را دوست داشتم
و او حبیب من شد من چشم بینای او و گوش شنوای او و دست
توانا و پای پویای او میشوم اگر بخواند مرا اجابت میکنم دعای او را و اگر
از من خواهش کند باو عطا میکنم و اگر ساکت شود من باو ابتدا میکنم
پس کسیکه خود را متصف بصفات حسنه نمود باین مقام میرسد و کسیکه
دارای این مقام شد معلوم است مزیت او بر دیگران و همین قدر در
فضایت او بس است از مقام حیوانی که درک اسفل جحیم است بدرجه و
رتبه انسانی میرسد و مکرم بر جمیع خلق و اشرف از ملائک میشود و شبیه
باوایل جواهر عالیه های خود میشود و از جمله اوائل عالیهای او مقام عقل مجرد
اوست و در تعریف عقل مجرد که ماده نور انسانیه است حضرت امیر
المؤمنین علیه السلم فرموده العقل جوهر دراک محیط بالاشیاء من جمیع
جهاتها عارف بالشیء قبل کونه فهو علة الموجودات و نهایة المطالب
و بالاتر از این مرتبه مرتبه فؤاد و حقیقت انسانیه است و اهل فؤاد هم اکمل

توحید و آیه یکانگی خداوند هستند و فرمود که عقل جوهری است دراک
احاطه دارد بهر چیز از جمیع جهات آن عارف و شاهد بهر چیز موجود است
پیش از آنکه بظهور برسد پس عقل علت موجودات و نهایت مطلبها است
و اینست مزیت صاحب اخلاق حسنه که بالای همه مرتبها است حال
که این مقدمه تمام شد شروع میشود ببیان بعضی از اخلاق حسنه و صفات حمیده

فصل

سابقا مذکور شد که اخلاق حسنه بسیار و تعداد همه آن دشوار است
و ما در این فصل بملاحظه رعایت قاعده ایجاز و اختصار بعضی از آنها
ذکر مینمائیم از حضرت امیر علیه السلم مرویست که رسول خدا صلی الله
علیه و آله وصیت فرمود بخصال چند **اول** قول صدق یعنی
راستی در گفتار و این راستی سبب ایمنی و رستکاری میباشد
راستان رسته اند روز شمار — جهد کن تا که رستکار شوی
یکی از بزرگان فرموده بر تقدیری که دروغ گفتن را خوف عذاب و راستی را
امید ثواب نبودی بایستی که عاقل از او احتراز کردی بجهة آنکه دروغ
مرد را بی مقدار سازد **گویند** مسطور شد در وصیت نامه بزرجمهر
خود نوشته که اگر خواهی مردم از تو بترسند دروغ مگوی که شخص دروغ
گوی بی هیبت باشد **گویند** که حجاج لعنة الله علیه جمعی را
سیاست میکرد چون نوبت یکی از ایشان رسید گفت ای امیر مرا
مکش که حقی بر تو دارم حجاج گفت ترا بر من چه حق است گفت فلان روز
دشمن ترا فحش میگفت من او را منع کردم و از دشنام دادن بتو باز

داشتم حجاج گفت آیا بر این گفتار گواهی داری گفت دارم و اشاره
با سیری دیگر نمود که در ان مجمع حاضر بود ان اسیر گفت اری راست
میگوید و من شنیدم که او انکس را از غیبت و بدگوئی تو منع میکرد
حجاج گفت تو انجا حاضر بودی چرا با او موافقت ننمودی در منع دشمن
من گفت چون ترا دشمن میداشتم بر من لازم نبود که طرف ترا رعایت
کنم حجاج امر کرد تا هر دو را ازاد کردند یکی را بسبب حق نعمه و دیگری را
بسبب صدق وی که ان کان الکذب ینجی فالصدق انجی یعنی اگر
دروغ کسی را میرهاند و از خطرات نجات میدهد پس صدق و راست
گوئی نجات دهنده تر است از کذب و بزرگان گفته اند تا گل صدق
در چمن سخن بوی برخورداری میدهد نفس ناطقه را دسته خار دروغ
بر بستن نشاید و چنانچه دروغ مهابت و ابرو را میبرد و همچنین غیبت
و مزاح بسیار و لهو و لعب مسقط مهابت و ابرو خواهد بود
باری راستگوئی صفتی است حمیده و خصلتی است پسندیده —

دقایق

دویم

از خصایل که حضرت رسول صلی الله علیه و اله وصیت بعلی علیه السلم
نمود فرمودند ورع از محرمات خداوند و اینکه هرگز جرئت بر خیانت
نکند و بیان این مطلب بطریق اجمال انکه هر کردار و گفتاری که در ان
نگری و هر دیدی و شنیدی که ملاحظه فرمائی صدقی یا امانت دارد
و حذری با خیانت چون کسی در ان امانت نگاه ندارد خیانت کرده باشد
و هر چه خدای بر بنده کرامت فرموده امانتی است که در ان خیانت جایز
نیست مثلا چشم امانتی است که باید بان اثار قدرت حق نظر کند

و در ان فکر نموده عبرت گیرند که فاعتبروا یا اولی الابصار
و گوش امانتی است که باید بان سخنان حق استماع کنند و فضایل ال
محمد علیهم السلام را بشنوند و زبان امانتی است که باید بان ذکر
خدا نمود و بیان فضایل اهل بیت و تلاوت قران شود و سخنان خیر
خواهی و صدق از ان جاری گردد و دست امانتی است که باید
بان استکتاب قران و فضایل شود و ترویج امور مسلمین و کار
گذاری برادران دینی خود نماید و هکذا سایر اعضا و جوارح هر یک
امانتی است که باید از محرمات خداوند ورع ورزد و خیانت نکند
پس اگر کسی دیده بنظر حرام گشاید و گوش بر سماع احوال ناشایسته
نهد و زبان بهتان و دروغ گوید و دست بازار مسلمانان بگشاید
هر اینه در امانت الهی خیانت کرده باشد و حق سبحانه و تعالی می
فرماید یا ایها الذین امنوا لا تخونوا الله گویند
که در اول زمان که انوشیروان هنوز رایت عدل نیفراخته بود و در
همسایگی او مردی بود که بکرم و سخاوت مشهور و معروف و برعایت
مهمان موصوف بود پیوسته خوان احسان گسترده و خاص و عام را
مهمانی میکرد چون اوازه جوانمردی او در السنه و افواه افتاد نوشیروان
بجهه امتحان لباس تجارت پوشیده و بخانه او بمهمانی رفت میزبان
او را نشناخته چنانچه عادت او بود از طریق مروت و لوازم ضیافت
چیزی فرو گذاشت نکرد او را در صفه اورد که پنجره ان صفه در باغ
انگور بود و انگورها رسیده مینمود و در انجا مشغول بصحبت شدند
و میزبان اینقدر رعایت نمود که نوشیروان متعجب شد در اخر مجلس

کفت آنچه خواهم من مردی بلغارکانم آوازهٔ جوانمردی ترا شنیده سرا
تصدیع دادم و از احسان وکرم تو انچه شنیده بودم همراش بچشم خود
درست وصحیح دیدم اکنون که میروم بفرما برای تو چه تحفه بفرستم
میزبان اظهار استغنا نموده چیزی خواهش نکرد پس از اصرار بسیار
کفت اکر انکور تازهٔ در حضور شما بهم رسد و تحفه از برای من بفرستند
بجا خواهد بود نوشیروان کفت نه این باغ انکور است که انکور زیاد
در درختها موجود و نمایان میباشد کفت پادشاه ما مردی است که
از حال رعیت خودش غفلت دارد با وجود یکه انکورها رسیده کسی را
تعیین نمیکند که عشر خود را بکیرد چون هنوز عشر شاه پرداخته نشده
اکر چیزی از این انکور بخورم آن وقت من خیانتکار خواهم بود و در
مذهب من خیانت بی دیانتی است وروا نیست نوشیروان چون این را
شنید بکریست وکفت تا پادشاه غافل منم و بسبب دیانت تو از
خواب غفلت بیدار شدم پس از آن وقت پیشهٔ خودش را عدل وداد
قرار داده رسیدکی و تحقیق درکار رعایا شغل خود نمود و با ان شخص
تاجر که اسباب تنبه و بیداری او شده بود انواع تلطف و مراحم
مبذول داشته هر لحظه بر احترامش می افزود و اینست نتیجهٔ صفت
حمیدهٔ دیانت و ثمر شجرهٔ طیبهٔ درستکاری واحتراز واجتناب از
صفت ذمیمهٔ خیانتکاری بنابراین فرض است آدمی اینکه در هرکار
ورع وتقوی را پیشهٔ خود قرار داده دیانت وامانت را شغل خود سازد
تا میتواند خیانت را همچو بهره از حق احادی روا ندارد —

سیم

سیم

حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمودند بامیر المؤمنین علیه السلام
که ترس از خداوند راست مثل اینکه او ترا می بیند بدانکه شخص باید همه
وقت خائف از خدا باشد زیرا که بادشاه قادر است براینکه بندهٔ خود را
عذاب نماید و زلزله بفرستد که هلاک نماید و هر نحو که خواهد معذب
دارد پس چون شخص تفکر در این امور کند پس مفری هم برای او نیست
الا اینکه باز بسوی خدا فرار نماید و بدانکه خوف از خدا مراتب دارد
من جمله خوف وهراس از آتش جهنم که ترس ناقصین است و یکی ترس
از فراق محبوب ومعاشر شدن با دشمنان مطلوب و این نوع است
که شخص محبت را تحصیل کند و هیچ عذابی اشد از درد فراق نیست
پس بترس از اینکه خداوند میان تو و رخسارهٔ خود جدائی اندازد و بهجران
ودوری از حضور محمد وآل محمد علیهم السلام کرفتار نماید پس پناه بخدا
برده و بترس از مفارقت آل محمد که محبوبان تو اند مبادا از تو خطائی سر
زند که ان بزرکواران از تو اعراض کرده و دست رد افشانند اللهم انی
اعوذ بک منک لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا
الجد منک الجد

چهارم

از خصالی که حضرت رسول صلی الله علیه وآله بامیر المؤمنین علیه السلام
وصیت فرمودند بسیاری کریه است وقت قلب از خوف بار نعیم چنانکه کفته اند

کریه بر دا ید زدل زنک ملال	دل کند مرآت حسن لایزال
کریه تا باشد شریب یار غم	کریه تریاق است بر زهر الم

وکریه فرع خوف است چنانکه اثر خوف خداوند در کسی پدیدار آید بی
اختیار اشکش جاری میشود و دلش شکسته میکردد پس خداوند براو

چهارم

رحم میکند و کریه کردن از خوف حق سبحانه و تعالی صفتی حمیده و خصالی
پسندیده است که شخص را بمقامات عالیه میرساند و خداوند میفرماید
فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا و در صفت مؤمن فرموده اند
ضحکه تبسم یعنی خندهٔ مؤمن تبسم است و خندهٔ بسیار بقهقهه شخص را
بمقدار میکند پس شخص باید محزون باشد در هر حال خداوند را حاضر
و ناظر ببیند و از او خائف باشد و چون خدارا حاضر دید و ترسان و
هراسان شد البته صفات ذمیمه را ترک میکند و متخلق باخلاق حسنه
و متصف بصفات پسندیده میگردد در فواید بسیاری که از خوف
خداوند بسیار است چنانچه بر شخص متامل پوشیده نخواهد بود

پنجم

پنجم

فرمودند یا علی مال و خون خودرا بذل کن و دین خودرا بذل مکن پس
شخص باید اموال و عیال و نفس خودرا در راه خداوند بذل نماید باین
معنی که تعلق از آنها بردارد و خودرا از این قیودات برهاند و از اینها بکذرد
و دست از خانمان و اموال و عیال بردارد

بیت

من همانم که چو رستم از خشم عشق ‖ چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

حتی از خودی خود هم بکذرد و حالت تجرد پیدا کند

نظم

رابعه گفتا که ای دانای راز ‖ دشمنان را کار دنیائی بساز
دوستان را آخرت ده برد وام ‖ زانکه من زین هر دو آزادم مدام
گر بدنیا و آخرت من بنگرم ‖ با تجز تو هر چه خواهم کافرم
گر بدنیا و آخرت مفلس شوم ‖ با غم عشقت کنون مونس شوم

آورده اند حضرت خلیل الرحمن علی نبینا و آله و علیه السلام روزی در

بیابانی بود شخصی را دید با هویت حسنه جمیل رمه های خویش میراند تا آن بیابان
و با وازی بس بلند خوش ندا در داد که سبوح قدوس رب الملائکة
والروح حضرت خلیل چون اسم مبارک دوست را شنید گفت کیستی
ای نداکننده که نام محبوب مرا بزبان راندی پس متوجه بآن شخص شده
فرمود اگر یکبار دیگر نام حبیب مرا بزبان راندی ثلث گوسفندان من
از آن تو باشد و گوسفندان بسیار بود چندان که کوسفندان
حضرت بود از این میزان حضرت هزار گله گوسفند داشته پس آن شخص
دیگرهمان ندا را در داد حضرت خلیل ع از استماع اسم محبوب خرسند شده
باز فرمودند اگر مرتبه دیگر چنین ندائی نمودی ثلث دیگر از گوسفندان تو را
باشد و هکذا تا سه مرتبه تمامی گوسفندان بذل اسم مبارک محبوب نمود
بعد از آن فرمودند ای منادی اکنون که مرا مالی نمانده محض دلجوئی
من هم یکمرتبه دیگر نام حبیب مرا ذکر کن آن شخص عرض کرد من جبرئیلم
و گوسفندان از آن تو باشد خداوند خواست که محبت ترا بر ملائکه اظهار
دارد بارى شخص باید مال و نفس خودرا در راه خداوند بذل نماید و
خودرا مالک چیزی نداند بلکه اموال را در راه رضای خداوند صرف نماید
و دین را نگاه دارد

ششم

ششم

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند یا علی عمل کردن بسنت من
در نماز گذاردن و روزه گرفتن و زکوة دادن اما نماز پنجاه یک رکعت است
از فرایض و نوافل و روزه ماه مبارک و در هر ماهی سه روز مستحبات
و روزه گرفتن پنجشنبه در اول و چهارشنبه در وسط و پنجشنبه در آخر ماه
اما صدقه بمنتهای وسع و طاقت خود بدهد بحدیکه بگویند اسراف

کرده و حال آنکه اسراف نکرده و بر تو باد بمداومت بنماز شب و بر تو باد
بنماز زلزله و بر تو باد بقرائت قرآن در هر حال و بر تو باد به بلند کردن دستهای
خود در نماز و دراز کردن سؤال بسوی خداوند نزد هر نماز و بر تو باد به
محاسن اخلاق و مبادی آداب پس از اینجای آورد بر تو باد که از بدیهای
اخلاق اجتناب نمایی پس اگر نکردی پس ملامت مکن مگر نفس خود را
و در اینجا مناسب است قدری از آداب ذکر شود بهتر همان فصلی را که
مرحوم آقا در علم اخلاق در کتاب مصباح السالکین نوشته بیان
کردد میفرماید بدانکه ادب از شعار صالحین است
و شیمهٔ متقین و صفت خاتم النبیین و ائمهٔ طاهرین و انبیاء مرسلین
علیهم صلوات المصلین چرا که ادب صفت خدای تعالی است پس انسان
باید متأدب باشد و آداب بسیار است پارهٔ مختص بخود انسان است
که باید ادب خود را نگاه دارد اگر چه در اطاق خلوت باشد و این آداب
بسیار است یکی آنکه بطوری که شأن او نیست ننشیند اگر چه تنها باشد
چرا که نفس ذلیل میشود و از حد خود بیرون میرود و خندهٔ قهقهه نکند
چرا که مکروه است و قلب را قسی میکند و مربع ننشیند و حرکتی که مخالف
وقار است نکند اگر چه تنها باشد و از خدا غافل نشود و غذا را بقاعده
بخورد اگر چه تنها باشد و اگر لباس خود را میکند کشف عورت نکند
و محزون باشد و پارهٔ از آداب مخصوص بخدا است که باید مراعات شود
ادب بنده نسبت به پروردگار اینست که مراقب باشی و تعظیم و تکریم
نمایی و مخالفت فرمان نکنی و در هر چه وارد میشوی او را نظر کنی که امر
فرموده بکنی والا ترک نمایی و پارهٔ هم از آداب مخصوص ائمه هدی است

وان متابعت و دوستی است و مراقبت و بیزاری از دشمنان و خلوص
برای ایشان و ترک معصیت در حضور ایشان زیرا که چون همه جا حاضرند همه جا
باید ترک کرد و پارهٔ مخصوص عالم است وان اینست که دوست و محبت
بداری او را و تسلیم کنی برای او و از دشمنان او بیزاری بجویی و مراقب خدمت
او باشی و در مجلس او متذکر باشی و صحبت دنیا نکنی و از خدا غافل
نکردی و سؤال زیاد نکنی و اسم دشمن را پیش او نبری و نقول فلان این است
و فلان این نکوید و بد از کس پیش او نگویی چرا که قلب علما را خدا لطیف
کرده و زود چرک میشود و همین که چرک شد از عمل باز میماند و ای بسا
بلکه قهر غضب بر او مستولی شود و نفرین کند و باین واسطه جمعی را
هلاک کند و شاید در ایشان کسی باشد که از اولیا مؤمنین بعمل آید
پس احتیاط کنند و بد نکویند اولی است و اما حق برادر مجلس اینست
که هر قسم میخواهی با تو راه رود تو با او راه رو و اما حق پدر و مادر از ایشان
تمکین کن و رضای ایشان را طلب ما دام که برخلاف خدا حکم نکنند و
صدای بلند بروی ایشان مکن و بانواع تواضع ایشان را تواضع کن و
خادم ایشان باش و هادی و ناصح باش و طلب مغفرت برای ایشان
کن و از بد ایشان هر چه متعلق بخود تو است عفو کن اگر ترا بکشند و اگر
با ایشان نسبت بخدا و رسول ساکت شو و لعنت مکن بزبان و دعا کن
که خدا هدایتشان کند و خود سعی در هدایت کردن ایشان بکن و نظر
بر خسارهٔ ایشان بکن و اگر گرسنه شدند سیرشان کن و اگر برهنه اند
بپوشان ایشان را و روزهٔ مستحب و حج مستحب و نماز مستحب و
سفر بی اذن ایشان مکن و قسم بی اذن ایشان مخور و با ایشان مرافعه

مکن و ایشان را منع مده و اما آداب صله ارحام قطعش مکن و مجانب
مال و عزت خود ایشان را مراعات کن و اگر اخوان دینی هستند حق شان
از سایر اخوان زیادتر است و بزرگشان را تعظیم کن و کوچکشان را تکریم نما
و این وصیتی است که مولای من فرمود و امثلش از اخبار است و اما
ادب سلطان و حاکم اینست که احترامش کنی و تخلف از امرش ننمایی
و نیت خود را با سلطان بد نکنی و اما ادب نجیب و بزرگ از هر قبیله
که احترامش کنی مهما امکن و اما ادب مجلس اینست که بقاعده
هر بلدی که بیان عادت و رسم است بنشینی و چون وارد شدی از بالای
خود پایین‌تر بنشین و هر طرف که جائی هست همانجا بنشین اگرچه دم
در باشد و روی خاک و حرف زیاد مزن و اگر کسی گوش بحرف تو
نمیدهد هیچ مگو و از شأن خود زیادتر حرف مزن و اگر صاحبخانه
بمهمان سبقت مگیر و احترام زیاد بکن مگر طوری باشد که محض دین
نتوانی و از جهت وارد شده راست بر مخیز مگر سید باشد یا کسیکه از جهت
دین حرمتش کنی یا فقیه باشد و برای کسی مثل سنیان و عجم دست
بسینه مایست و از برای احدی مایست مگر براد تعظیم شعائر الله باشد
یا انکه فقیه باشد و اولی نه ایستادن است و مکروه است پیاده راه
رفتن مؤمن با کسیکه سوار است محض تعظیم و خنده زیاد در مجلس
مکن و بیش از اقتضای مجلس حرف مزن و نگاه در چشم بزرگ مکن نظر
بدامان بینداز و میان حرف کسی حرف مزن و متکلم وحده مباش و
حرفی که بکار دین و دنیا نخورد مزن و با اهل مجلس را نشناسی حرف
مزن و با هر کسی پیش از شناختن تعارفات [illegible] مبالغه از شأن تو

چیزی نمیکاهد و از محترم میشود اما ادب کسیکه بزرگ مجلس است
اینست که جمیع نشستگان را اولاد خود بداند کبر بر ایشان نکند و بداند
که بزرگی مال خداست پس خاضع‌تر همه اهل مجلس باشد و با هر کسی
تواضع کند و اگر کسی مظلوم باشد دفع ظلم از او کند و اگر بتواند نگذارد
کسی از حد خود بیرون رود و پیر مردان و سابق قدمان را احترام کند
و کوچکان را مراعات نماید یتامی و مساکین را نگاهداری کند و اگر اهل
مجلس غافل شدند از خدا ایشان را متذکر سازد و حرف زیاد نزند گاهی
سکوت کند گاهی سخن گوید و نظر بصورت کسی ندوزد جمیع اهل مجلس را
بیک نظر نظر کند و اگر کسی باو حاجتی دارد مهما امکن روا کند و اگر کسی
سلام کرد جواب گوید و اگر کسی با او سخن گوید بطور متکبران نگوش
ندهد بلکه تمام رو باو کند و اگر کسی حرف [illegible] آن حرف [illegible]
حرف نزند و اگر کسی حرف جاهلانه زند [illegible] کند [illegible]
مردم را خادم خود نداند و بقاعده با ایشان حرکت کند و بقدر فهم
اهل مجلس از علم سخن گوید حکما را ظلم نکند که از ایشان منع کند بر
عوام جور نکند که زیاد از حد ایشان بگوید [illegible] کسی را [illegible] نکند
که [illegible] غصه [illegible] شود [illegible] کسی را نگوید اگرچه دشمن باشد اگر کسی
غیبت کند با حسن وجوه منع کند فحش نگوید بد نگوید کنایه نگوید
اشاره نکند همز و لمز ننماید بنجوای زیاد با کسی نکند حرف با همسر
نگوید اگر حرف علم است بلند بگوید که همه بفهمند خود را فرستاده
خدا بداند و خلق را محتاج بخدا ببیند باندازه برساند و چون از مجلس
خواست بقاعده برخیزد این بود مجملی از آداب مجلس اما آداب

کوچه رفتن این است که متذکر باشی و خلق را بندگان خدا بدانی اینها را
از راه رفتن و آمدن منع نکنی اگر زن است کنار کوچه راه برود و اگر
مرد است وسط برود و اگر کسی بر تو گذشت و عیبی دارد امین باشی
بروز ندهی و اگر زن بر تو میگذرد امین باشی نظر نکنی اگر کسی سلام
بر تو کرد بدان که فرستاده خداست و طلب رحمت بر تو کرده قدرش را
بدان جواب بهتر بده و الا مثل سلام او جواب بده اگر کسی از تو
تواضعی کرد تکریمش کن مهما امکن سبقت بر سلام بجو بر بزرگ
سبقت مگیر کوچک را پامال مکن اگر کسی تواضع از تو نکرد تو بکن
و با خلق دشمنی منما اگر دیوار کسی کوتاه باشد نظر بخانه مردم مکن
غافل از خدا مباش و آداب بسیار است که این وجیزه وسعت گنجایش
شرح همه آن ندارد خداوند میفرماید قُل لَو کانَ البَحرُ مِداداً
لِکَلِماتِ اللهِ لَنَفِدَ البَحرُ قَبلَ اَن تَنفَدَ
کَلِماتُ رَبّی وَلَو جِئنا بِمِثلِهِ مَدَداً و این علم
پند گرفتنی نیست بلی بهتر میشود انسان و آنچه خداوند در فطرت
او گذاشته تکمیل میشود و لکن اراذل و اوباش کی عالم باین علم میشوند
و اسهل وجوه را در تعلیم این علم این را دانستیم که انسان چندی
مراقب حال شخص مؤدب باشد و ببیند که چه می کند و ملتفت جمیع
حالاتش باشد شاید مؤدب شود همین قدر در علم آداب کافی است
ان شاء الله وفقنا الله و ایاکم بالعمل و الطاعة تمام شد فصل کتاب
مبارک مصباح السالکین که در آداب بود و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله وصیت فرمود حضرت امیر علیه السلام را

که سه چیز از مکارم اخلاق است در دنیا و آخرت اوّل اینکه عفو
کنی از کسیکه بتو ظلم کند دوم صله و احسان کنی بکسیکه ترا قطع کند
سیم حلم کنی از کسی که جهالت بتو کند در خصال از حضرت امیر علیه السلام
مرویست که فرمودند از برای تقوی و اهل تقوی علامتهائیست که بآن
علامت شناخته میشوند صدق حدیث یعنی راست گفتن حکایت
و ادا کردن امانت و وفا بعهد و کمی فخر و بخل و صله رحم کردن
و رحم کردن بر ضعفا و بذل احسان و نیکوئی خلق و وسعت حلم و
متابعت کردن علم در آنچه نزدیک میکند بسوی خدا و حضرت صادق
علیه السلام فرمود که خدا مخصوص کرد انبیاء رسول خدا را بمکارم اخلاق
پس امتحان کنید نفسهای خود را اگر مکارم اخلاق در شما هست حمد
کنید خدا را و ترغیب کنید بسوی خدا در زیادتی آن پس آنحضرت
یاد نمود مکارم اخلاق را و فرمود که آن ده تا است باین ترتیب
یقین و قناعت و صبر و شکر و حلم و
حسن خلق و سخاوت و غیرت و شجاعت و مروت
و حقیر خواص هر یک را در مقاله ذکر مینماید لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم

مقاله اول

در باب یقین

در تحصیل مرتبه رفیعه یقین منقول است که فرمودند حد توکل یقین است
راوی عرض کرد حد یقین چیست فرمودند آنکه از احدی بجز از خدا
خوف نداشته باشی و بدانکه روح و راحت در یقین است و هم و
حزن در شک و حضرت صادق علیه السلام در مصباح الشریعه در باب

یقین میفرماید که یقین میرساند بنده را بسوی حال بلند و عجیب و
ازاین جهة خبر داد رسول خدا صلی الله علیه واله از بزرکی شان یقین
در وقتی که ذکر کردند نزد انحضرت که عیسی علیه السلم روی اب راه
میرفت فرمودند که اکر یقینش زیاده بودی بروی هوا راه میرفت
پس این کلام دلالت دارد بر اینکه پیغمبران با بلندی و بزرکی مقام انها
نزد خدا زیادتی دارند در حقیقت یقین ایشان و نهایتی از برای زیادتی
یقین نیست و مؤمنین متفاوتند در ضعف و قوت یقینشان پس
کسیکه قوت پیدا کرد یقین او علامتش بیزاری است از حول و قوه
مکر بخدا و استقامت بر امر خدا و عبادت خدا در ظاهر و باطن بتحقیق
که مساوی باشد نزد او حالت عدم و وجود و زیاده و نقصان و
مدح و ذم و عزت و ذلت چراکه همه را بچشم می بیند و کسیکه ضعیف
باشد یقین او بسته است خود را باسباب و تجویز دانسته از برای
نفس خود متابعت کردن عادات و حرفهای مردم را بدون حقیقت
و سعی کردن در دنیا و جمع کردن ان بزبان اقرار میکند که دهنده و
منع کننده نیست مکر خدا و بدستیکه بنده را نمیرسد مکر انچه روزی
و قسمت او شده و سعی و کوشش روزی او را زیاد نمیکند و منکر است
این را بفعل خود و بدل خود خدا میفرماید میکویند بزبان خود چیزی را
که نیست در دلهای ایشان و خدا داناست بانچه پنهان میکنند
بدرستیکه خداوند مهربان به بندکان خود فرموده هنکامی که اذن
فرمود برای انها در کسب کردن و حرکت کردن در باب تحصیل معاش
که تعدی نکنند حدود خدا را و ترک نکنند واجبات او و سنن و

مستحبات پیغمبر او در ان حرکت و عدول نکنند از جهة توکل و
توقف نکنند در میدان حرص و اما هرکاه ازا فراموش کردند و راه
انداختند بخلاف انچه محدود شده از برای انها میباشند از هلاک
شدکان که نیست حاصل انها مکر ادعای دروغ و هر کسب کننده
که نباشد متوکل پس نمیکشاند که اختیار میکند انچه حاصل میشود
از کسب خود که سنک میخورد و انفاق و خرج میکند در راه دنیا
و امساک نمیکند و ماذون در کسب کسی است که بنفس خود کسب
کند و بدل توکل داشته باشد هرچه مال نزد او زیادی شود می
ایستد بر سر ان مال مثل امین در مال انکه میداند بودن این مال و
نبودنش مساوی است پیش او و اکر امساک کند بجهة خدا امساک میکند
در جائی که از جانب خدا ماموراست پس میباشد منع مال از خرج و
انفاق لله و فی الله باری شخص باید سعی نماید تا مرتبه یقین را
حاصل کند و از فروع یقین توکل و تسلیم است دویم
در قناعتست بدانکه قناعت کنجی است که هرکز تمام نمیشود و طریقه
مرضیه جمیع اولیا است و هر که قناعت کرد مستغنی شد و حرص
موجب کثرت فقر و احتیاج است و مترتب میشود بران طول حساب
و ذلت در دنیا و اخرت و هر که راضی شد بقلیلی از معاش خداوند راضی
میشود از او بقلیلی از عمل و قبول میکند خداوند عمل او را اکر چه کم
باشد نیست که فرموده اند اکر بنی ادم بقدر کفاف خود طلب نماید
هر اینه اقل چیزی که باو رسد او را کافیست و اکر بیش از کفاف
میخواهد انچه بدست او اید او را کفایت نمیکند و فرموده اند هر که قناعت

نفس از کسب خود بسوی خود مکر شبهه حرام را و علامت او این است

دویم

کرد بآنچه خدا باو داده است از بی نیازترین مردمانست و در مصباح
الشریعه حضرت صادق علیه السلام در باب قناعت میفرماید اگر
قناعت کننده قسم بخورد که مالک دنیا و آخرت شده هر آینه
خداوند تصدیق میکند او را باین ملکت و تصدیق میکند او را باین
قسم بجهة بزرگی شان و رتبه قناعت پس چگونه قناعت نکند بنده
بآنچه خدا مقدر کرده از برای او و حال اینکه خدا میفرماید ما قسمت
کردیم میان بندگان معیشت ایشانرا در زندگانی دنیا پس کسیکه
اعتقاد کند و تصدیق کند خدا را بآنچه خدا خواسته و از برای چه خواسته
بدون غفلت پس کسیکه یقین کند بپروردگاری خدا نسبت داده
تولیت اقسام ارزاق را بنفس خود او و کسیکه قانع شد بآنچه خدا
قسمت کرده استراحت یافت از هم و غم و کرب و تعب و زحمت و هر که
از قناعت ناقص میشود میل بدنیا زیاد میشود و طمع و رغبت در
اصلند از برای هر شری و هر که این دو را دارد نجات نمییابد از آتش
مگر اینکه توبه کند از این جهة حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
قناعت ملکی است که زایل نمیشود و این مرکبی است که برضای خدا
برمیدارد صاحبش را بسوی خانه خود و نیکو کن توکل را بآنچه خدا
بتو عطا فرموده و راضی شو بآنچه بتو داده و صبر کن بآنچه بتو میرسد

مقاله بیستم

در صبر است در آیه شریفه است انما یوفی الصابرون
اجرهم بغیر حساب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
مرویست که میفرماید بجبرئیل گفتم تفسیر صبر چیست گفت این ا

صبر

که صبر کند در بدیها چنانچه صبر میکند در خوشیها و فرمودند که صبر
سه صبر است صبر نزد مصیبت و صبر نزد طاعت و صبر از معصیت
پس کسیکه صبر کند بر مصیبت تا اینکه برگرداند آن مصیبت را به نیکوئی
خداوند مینویسد از برای او سیصد درجه که ما بین هر درجه تا درجه
دیگر مثل ما بین زمین و آسمان است و کسیکه صبر کند بر طاعت خداوند
مینویسد برای او ششصد درجه که ما بین هر درجه تا درجه دیگر مثل ما
بین طبقه آخرین زمین تا عرش است و کسیکه صبر کند از معصیت می
نویسد خدا برای او نهصد درجه که ما بین هر درجه تا درجه دیگر مثل ما
بین زمین تا عرش است و حضرت امیر علیه السلام فرمود که صبر دو صبر است
و صبر در نزد مصیبت نیکو و بهتر از این صبر کردنست در نزد آنچه
خداوند بر تو حرام کرده و ذکر دو ذکر است یکی ذکر خداوند در نزد
مصیبت و افضل از این ذکر خداوندست در نزد آنچه حرام کرده و
فرمودند جماعتی از مردم در روز قیامت بر میخیزند پس می آیند بدر
بهشت پس بایشان میگویند که شما کیستید میگویند ما ئیم اهل
صبر میگویند بر چه صبر کردید جواب میدهند بر طاعت خدا و صبر
کردیم از معاصی پس خداوند میفرماید راست می گویند باز کنید
درهای بهشت را تا داخل بهشت شوند این است قوله تعالی انما
یوفی الصابرون الخ و فرمود که صبر کنید بر دنیا اینست
و جز این نیست که دنیا یک ساعتست پس آنچه از دنیا بر تو گذشته
خوشی و ناخوشی از آن نمییابی و آنچه نیامده است از آن نمیدانی که
چیست و جز این نیست که دنیا همان ساعتی است که الان در آن هستی

پس صبر کن در آن ساعت بر طاعت خداوند و صبر کن از معصیت خدا
و از این جهت گفته‌اند آنچه گذشته که گذشته و آنچه بعد میاید که نیامده است
پس برخیز الآن جد و جهد کن و فرصت غنیمت دان میان دو عدم
که یکی گذشته و یکی نیامده است و در حدیث است که هر مؤمن که
مبتلا شود و صبر کند برای او میباشد اجر هزار شهید و علامت
صبر ترک شکوی بسوی مردم است

مقاله چهارم

در شکر است و مراتب شکر چهار است شکر قلبی و شکر لسانی و شکر
افعالی که هر یک از اعضاء خود را مصرف دارد بر آنچه خدا برای آن از
عبادات خلق کرده و شکر وسایط نعمت که فرمودند اشکرکم للناس
اشکرکم لله و شکر موجب زیادتی نعمت و کفران باعث زوال نعمت است
فرمودند که حق تعالی وحی کرد بموسی که شکر کن حق شکر مرا عرض کرد
پروردگارا چگونه است شکر تو و شکری نیست از شکر تو مگر اینکه تو
از این انعام کرده وحی رسید که الآن شکر کرده مرا در وقتی که
دانستی که این نعمتها از من است و فرمودند کسی که باو شکر داده شده
زیاده باو داده شده خداوند میفرماید لئن شکرتم
لازیدنکم و فرمود خداوند نعمتی را بر بنده خود نداده که آن نعمت را
بدل خود نشناسد و در ظاهر حمد خدا کند مگر اینکه امر میشود
از برای او بزیادتی و در مصباح الشریعه حضرت صادق علیه السلام می
فرماید که در هر نفسی از نفسهای تو شکری لازم است از برای تو بلکه
هزار یا بیشتر ادنای شکرگذاری دیدن نعمت است از خدا بدون
علت و غرضی که دل بآن معلق شود و راضی شدن بآنچه عطای

چهارم

خداوند است و اینکه خدا را معصیت نکنی بر نعمت او و مخالفت نکنی
او را بچیزی از امر و نهی او بسبب نعمت پس باش از برای خداوند بنده
شکر کننده بر هر حال تا اینکه بیابی خدا را پروردگار کریم بر هر حال و اگر
نزد خداوند عبادتی باشد که عبادت خدا میکردند به بندگان خالص
خدا بآن عبادت افضل و بهتر از شکر در حال هر آینه لفظ عبادت
اطلاق میشد از میان همه عبادات بآن پس چون نیست عبادتی افضل
از شکر تخصیص داده است آنرا از میان عبادات و تخصیص داده صاحبان
شکر را و فرمود وقلیل من عبادی الشکور و تمامی شکر
باین است که ببینی دل خود را و نفس خود را خاضع و افتاده از برای
خدا بنعم بعاجز بودن از ادای ادنای شکر خدا چرا که توفیق یافتن از
برای شکر کردن نعمت تازه است که واجب است شکر برای نعمت تازه
که توفیق شکرگذاری باشد حدش بزرگتر و وجودش عزیزتر است
از آن نعمتی که بواسطه آن نعمت باید شکر کنی و توفیق شکر یافت پس
لازم است بر تو باداء نعمت شکر شکر دیگر که نعمتی است بزرگتر از آن
نعمت پیشی تا برسد بجایی که نهایتی و منتهائی و آخری از برای او
نباشد در نعمتهای خدا فرو رفتی و حال اینکه قاصری و عاجزی
از یافتن منتهای شکر خداوند و کجا عبد را میرسد که شکر نعمتی از
نعمتهای خدا را بکند و کجا فعل بنده بافعال خدا میرسد بنده ضعیف است
هر گز قوتی از برای او نیست مگر اینکه خدا توفیق و قوة دهد او را و
خدا کریم بی نیاز است از طاعت بنده قوی و قادر است بر اینکه نعمت را
زیاد کند که همیشه باشد پس از برای خدا بنده شاکری باش بر این حال

در تعریف علم

عبادت تا ببینی عجایب صنع الله را در حق بندگان خود —

مقاله پنجم

ز اخلاق حسنه و آداب کامله علم است در مصباح الشریعه حضرت
صادق علیه السلم میفرماید که علم اصل هر حال بلندی است و منتهای
هر منزله عالی است از این جهة حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
که طلب علم واجب است بر هر مرد و زن مسلمان مراد از این علم تقوی و
یقین است و حضرت امیر علیه السلم فرموده که طلب کنید علم را اگرچه
بر فتن چین باشد و آن علم معرفت نفس است و در آنست معرفت پروردگار
عز و جل پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود کسیکه نفس و حقیقت خود را
شناخت پس بتحقیق شناخته است پروردگار خود را یعنی هر که خود را
شناخت خدای خود را شناخت و بعد بر تو باد از علم بچیزیکه صحیح نیست
عمل مگر باو که از اخلاص بوده باشد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود پناه
میبرم بخدا از علمیکه نفع نمیدهد و آن علمی است که ضد میشود باخلاص
و بدان بدرستیکه علم کم محتاج است بسوی عمل بسیار زیرا که علم و
دانستن یکساعت لازم میشود بر صاحب آن علم استعمال در درازی روزگار
خود عیسی ابن مریم علیه السلم فرمود که سنگی را دیدم بر آن نوشته بود
مرا زیر و رو کن پس آنرا زیر و رو کردم دیدم بر آن نوشته بود کسیکه عمل
نمیکند بانچه میداند شوم است بر او طلب کردن آنچه نمیداند و مردود
بر اوست آنچه را دانسته وحی کرد خدا تعالی بسوی داود سست تر چیزی
که من خواهم کرد بعالم غیر عامل بعلم خود سخت تر از هفتاد عقوبت
باطنی اینکه بیرون میکنم از دل او شیرینی ذکر خود را و راهی نیست که

یان راه بسوی خدا رفت مگر بعلم و علم زینت مرد است در دنیا و کشاننده
او ست بسوی بهشت و بعلم میرسد بسوی رضای خدا تعالی و عالم حقیقی
کسی است که سخن گوید در او عملهای صالحه او و وردهای پاکیزه او و
سخن گوید از او راستی و تقوای او نه زبان او و نه مناظره و مجادله و
مباحثه و ادعای او و بتحقیق که بود طلب میکرد این علم را در غیر این
زمان کسیکه در او عقل و نسک و حیا و خشیت بود و می بینم طلب
کننده علم را امروز کسیکه هیچیک از این صفات در او نیست و عالم
محتاج است بسوی عقل و مدارا و مهربانی و نصیحت و علم و صبر و
قناعت و بذل و تعلیم گیرنده محتاج است بسوی میل و خواهش و
فراغت بعبادت و حفظ و احتیاط و در دعا است علمی نیست مگر خشیت
تو کسیکه خشیت ندارد علم ندارد و فرمود که نجاتی نیست مگر بطاعت و
طاعتی نیست مگر بعلم و علمی نیست مگر بتعلیم گرفتن از عالم ربانی
یعنی کسیکه علم موهوبی از جانب خداوند باشد و فرمود که ثواب
یکساعت مذاکره در علم نزد خداوند بهتر است از برخاستن هزار
شب که در هر شبی هزار رکعت نماز بجا آورد و فرمود ثواب مذاکره
یکساعت در علم در نزد خدا بهتر است از هزار جنگ در راه خدا و ثواب
دوازده هزار ختم قران و چون بیرون رود بجهة طلب علم هر قدم که برمیدارد
ثواب پیغمبری از پیغمبران برای او نوشته میشود و بهر حرفی که بشنود یا
بنویسد شهری در بهشت برای او بنا کنند و در روایت دیگر هر قدمی
که برمیدارد ثواب هزار شهید از شهدای بدر داشته باشد و طلب کننده
علم دوست خداوند است و کسیکه علم را دوست دارد بهشت بر او واجب

میشود وصیح ولیپین میکند در رضای خدا و از دنیا بیرون نمیرود تا
اینکه از کوثر بیاشامد و از میوهٔ بهشت بخورد و کرم جسد اورا نمی
خورد و در بهشت رفیق خضر علیه السلم است و همهٔ این کرامتها
داخل است در تحت ایهٔ شریفه که میفرماید بلند میکند خدا کسانی را
که ایمان آورده اند و کسانی را که علم دارند درجات و فرمودند که عالم را
تکذیب مکنید و برا ورد منمائید و با او دشمنی مکنید و دوستی با عالم
اخلاص است و دشمنی با او نفاق است و فرمود کسیکه عالم را خوار و
ذلیل کند مرا خوار و ذلیل کرده است و کسیکه مرا خوار و ذلیل کند
خدا را خوار و ذلیل کرده و کسیکه خدا را خوار کرد عاقبت او جهنم است
و خداوند غضب میکند بر کسیکه او را اخلاف میکند و فرمود که غنیمت
بشمارید دعای عالم را بدرستیکه خداوند دعای عالم را مستجاب می
کند و فرمود که فضل عالم پیش از دریاها و ریکها و کوهها و مویها بر
شتران است و فرمود که نظر کردن بر صورت عالم عبادت است و فرمود
که مرکب علما افضل است از خون شهدا و در روز قیامت مرکب
علما مرجح است بر خون شهدا و فرمود عالم چون بمیرد یکورقه از او
باقی بماند که بر او علم نوشته باشد در روز قیامت ان ورقه ستر میانهٔ
او با آتش خواهد شد و بهر حرف که بر ان ورقه نوشته شده است خدا اند
شهری در بهشت با و عطا فرماید که اوسع از این دنیا باشد بهفت
مقابل و فرمود کنجی نافعتر از علم نیست و فرمود که تعلیم بگیرید علم را زیرا
که تعلیم ان حسنه است و درس خواندن ان تسبیح است و بحث از ان
جهاد در راه خداوند است و تعلیم دادن ان صدقه است و علم انیس است

[illegible]

در وحشت و رفیق است در تنهائی و اسباب جنگ است بر دشمنها
و زینت است از برای دوستان و بلند میکند بعلم قومی را میکرداند
ایشان را در خیر پیشوایان و مقتدایان خلق و فرمود دو رکعت نماز از
شخص عالم بهتر است از هفتاد رکعت از جاهل زیرا که عالم در امتحان
واقع میشود و از ان بیرون میاید و جاهل از ان بیرون نمیرود و عمل قلیل
با علم بسیار بهتر است از عمل بسیار با علم قلیل و فرمود که عبادت
کننده بر غیر فقه و معرفت مثل الاغی است که بدور اسیا میکردد و
دور میرود و از جای خود تجاوز نمیکند و این شرح و بیان مختصری است
از فضیلت علما و علم که یکی از اخلاق حسنه است —

ششم

مقالهٔ ششم

از مکارم اخلاق حسن خلق است حضرت صادق علیه السلم میفرماید
حسن خلق جمال است در دنیا و آخرت و بحسن خلق است تمامی
دین و نزدیکی بخدا و نمیباشد حسن خلق مگر در هر ولی و صفی
چراکه خدا امتناع دارد اینکه واکذارد لطافت و حسن خلق را مگر در مطی
نور بلند و جمال پاک خود زیرا که حسن خلق خصلتی است که اختصاص
یافته اند بان کسانیکه شناسا تر است بخدا و نمیداند انچه در حقیقت
حسن خلق است مگر خدا و فرمودند پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
که هاتمی زمان با حسن خلق است و خلق حسن لطیفه تر چیز نیست
در دین و سنکین تر چیز نیست در میزان و سوء خلق فاسد میکند
عمل را همچنانکه فاسد میکند سرکه انکبین را و اکر بالا برود درجات
پس باز کشت او بسوی خاریست و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند

حسن خلق درختی است در بهشت وصاحب ان گرفته است ریشه
انرا وبسته است بشاخه ان و میکشانند او را به بهشت و بد
خلقی درختی است در جهنم وصاحب ان گرفته است شاخه ان
وبسته است بشاخه ان میکشانند او را بجهنم —

مقاله هفتم

مقاله هفتم

از اخلاق حسنه حلم است حضرت صادق علیه السلام میفرماید حلم
چراغ خداست روشن میکرداند باو صاحب او را همسایه او و نمیباشد
حلیم مگر کسیکه موفق شد بنور معرفت و توحید وحلم دور میزند بر پنج
وجه اینکه عزیز باشد ذلیل میشود یا صادق است پس متهم میشود
یا میخواند استخفاف باو میشود یا اذیت باو میشود بدون گناه
یا اینکه مجنی و پاکیزه سخن گوید مخالفت میکنند در او پس هرگاه اینها
کردی هر یک از اینها را حق او پس بتحقیق کردی باو و مقابل
شو سفیه را باعراض از او و ترک جواب از او تا اینکه مردم یاور تو باشند
چرا اگر کسی محاربه کند با سفیه پس گویا نهاده است هیمه را بر اتش پیغمبر
صلی الله علیه واله فرمودند مثل مؤمن مثل زمین است منافع
انها از زمین است واذیت انها بر روی زمین است وکسیکه صبر
ندارد بر جفای خلق برضای خدا نمیرسد چو اگر رضای خدا مخلوط است
بجفای خلق حکایت شده است که گفت مردی از برای احنف بن قیس
که تو قصد کردم او گفت واز تو حلم میبرم رسول صلی الله علیه واله
فرمود که مبعوث شدم از برای حلم مرکز وعلم معدن وصبر مسکن

مقاله هشتم

مقاله هشتم

از اخلاق حسنه سخاوتست حضرت صادق علیه السلام میفرماید سخاوت
از اخلاق پیغمبرانست وان ستون ایمان است و مؤمن نمیباشد مگر
سخی و نمیباشد سخی مگر صاحب یقین و همت بلند چرا که سخا
شعاع نور یقین است کسیکه شناخت انچه را قصد کرده اسانست
انچه را بذل و بخشش میکند پیغمبر صلی الله علیه واله فرمودند خلق
نشد ولی خدا مگر بر سخاوت وسخا چیزی است که واقع میشود بر
هر محبوب اقل ان دنیا است واز علامت سخاوتست که باک
ندارد از خوردن دنیا و ملک دنیا مؤمن باشد یا عاصی کافر باشد
یا مطیع شریف باشد یا وضیع میخوراند بغیر خود گرسنه است وغیر را
میپوشاند وخود برهنه است وقبول نمیکند عطای غیر را منت میکشد
نزد عطا کردن ومنت نمیگذارد واگر مالک شود تمام دنیا را خود را در
دنیا نه بیند مگر اجنبی بیگانه اگر بخشد همه را در راه خدا در یکساعت
هر اینه کم است حضرت رسول صلی الله علیه واله فرمود سخی نزدیک است
بخدا و نزدیک است بمردم و نزدیکست ببهشت وبخیل دور است از
خدا و دور است از مردم و دور است از بهشت نزدیکست باتش و نمی
گویند کسی را سخی مگر بذل کننده در طاعت خدا و راه خدا هر چند
بلقمه نان یا شربت اب باشد فرمودند پیغمبر صلی الله علیه واله سخی
چیزی است که مالک شده و براه خدا خواسته داده اما سخی در معصیت
خداوند پس او حمال سخط خداوندست واو بخیل ترین مردم است از
برای خود چگونه است از برای غیر خود هنگامیکه متابعت کرده هوای خود را
و مخالفت کرده خدا را خداوند میفرماید هر اینه عمل میکنند و بر میدارند

انتقال خود را و انتقال هم با انتقال انها پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود فرزند پسر ادم خدا میگوید مالک ملک من است و مال من مال من است ای مسکین کجا بودی وقتیکه ملک بود تو نبودی و نیست از برای تو مگر انچه بخوری پس فانی سازی یا بپوشی پس کهنه گردانی یا تصدق کنی پس باقی بگذاری یا مرحوم یا شوی یا عقوبت کنند ترا برای پس تعقل کن و بفهم از انکه نباشد مال غیر خود دست تو بسوی تو از مال خود پس بتحقیق که امیر مؤمنان علی ابن ابی طالب علیه السلم فرمودند که انچه را پیش فرستادی پس ان از برای تست و انچه باقی گذاری مال وارثان است و انچه با تست بیشتر از برای تو برا و راهی سوای غرور یا چه قدر سعی میکنی در طلب دنیا و چه قدر میخوانی آیا اراده داری انکه خود را فقیر و غیر خود را غنی سازی –

مقالهٔ دهم و یازدهم

از اخلاق حسنه و آداب فاضله غیرت و شجاعت و مروت است و غیرت از صفات ربوبیت است و شجاع را خداوند دوست میدارد اگرچه بکشتن ماری باشد و خداوند دشمن میدارد مؤمن ضعیف ان چنانکه دین از برای او نیست راوی عرض کرد ان مؤمن ضعیف که دین ندارد کیست فرمود ان کسی است که نهی از منکر نمیکند پس مؤمن کسی است که در دین خود قوی باشد و جهاد کننده در راه خدا باشد و افضل و اکبر جهاد جهاد مرد با دشمن ترین او که نفس است و میان دو جنب است میباشد و شجاع حقیقی کسی است که نفس خود را کشته باشد و او را اسیر و مغلوب عقل خود ساخته باشد حضرت

صادق علیه السلم میفرماید که خداوند تادیب نمود پیغمبر خود را باخلاق حسنه بقول خود که فرموده خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین یعنی با مردم بعفو و مسامحه رفتار کن و تکلیف را بر خلق آسان کردان و امر نما مردم را به نیکی و اعراض کن از سفیهان و نادانان و با ایشان مجادله و مخاصمه مکن روایت شده چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جبرئیل سؤال کرد از تفسیر این آیه جبرئیل عرض کرد تا آنکه سؤال کنم پس از آن جبرئیل بخدمت آن حضرت آمد گفت خدا بتو ترا امر میفرماید باینکه عفو کنی از کسیکه بتو ظلم کرده و عطا کن کسی را که ترا از عطای خود محروم کرده و صله و احسان کن کسی را که او خود را از تو منع کند یعنی وصل کن خود را بر کسی که او خود را از تو جدا میکند و حضرت صادق علیه السلم میفرماید که خداوند امر فرمود پیغمبر خود را بمکارم اخلاق و در قران آیه جامعتر از آیه مذکوره از برای مکارم اخلاق نیست و حضرت رضا علیه السلم فرمود که خداوند امر فرمود پیغمبر خود را بمدارا با مردم پس فرمود خذ العفو الخ و آنحضرت فرمود خداوند مرا امر کرده است بر مدارات با مردم چنانچه مرا امر فرموده باداء فرایض و در آیه شریفه است ادفع بالتی هی احسن السیئة فاذا الذی بینک و بینه عداوة کانه ولی حمیم و ما یلقیها الا الذین صبروا و ما یلقیها الا ذو حظ عظیم پس دفع کن بصفت نیکو بدی را پس چون

چنین کردی در این هنگام آن کسی که میان تو و او جدا و دشت گویا دوست مهربان و قریب است و این صفت حسنه را همینکه ترکانکه صبر نمودند و ملاقات نمی نماید با و مگر کسیکه صاحب نصیب و بهره بزرگ است و از حضرت امیر علیه السّلم مرویست که فرمودند

عربیه

وَلَقَدْ اَمُرُّ عَلَى اللَّئيمِ يَسُبُّنِي	فَمَضَيْتُ ثُمَّتَ قُلْتُ لَا يَعْنِينِي

یعنی بتحقیق که گذشتم بر شخص لئیم دیدم مرا سب و شتم میکرد پس از آن تحمل کذشتم و گفتم که او قصد غیر مرا دارد و در این شعر بغیر میفرماید قولوا للناس حسنا یعنی با تمام مردم به نیکی سلوك کن و با هیچ کس سخن بد مگو اگرچه کافر باشد و مردم بعضی دوستان تو هستند و بعضی هم دشمنان تو میباشند پس با دوستان تو انصاف کن و با دشمنان خود مدارا نما و انصاف آنست که بخواهی خیر دوست خود را چنانچه خیر خودت میخواهی و نخواهی بدی دوست را چنانچه از برای خودت نمیخواهی و با دشمن خود مجادله و مخاصمه مکن

فرد

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفست	با دوستان مروت با دشمنان مدارا

پس اصول معاملات انسان بر چهار وجه واقع میشود اوّل معامله او با خدا است که او را از عدم بوجود آورده و نعمت وجود با و مرحمت فرموده دوّم معامله اوست با نفس خود سیّم معامله اوست با خلق خدا چهارم معامله اوست با دنیا و هر یک از این معاملات بر هفت قسم میشود اما معامله بنده با خدا هفت چیز است اوّل ادا کردن

حق او دوّم حفظ نمودن حد او سیّم شکر کردن عطای او چهارم راضی شدن بقضای او پنجم صبر کردن بر بلای او ششم تعظیم حرمت او هفتم شوق کردن بسوی او اما معامله انسان با نفس خودش هفت چیز است اوّل جهاد کردن دوّم ترسیدن سیّم متحمل شدن اذیت چهارم ریاضت پنجم طلب راستی ششم اخلاص هفتم بیرون کردن نفس از آنچه از دوست میدارد و معامله با خلق هم هفت چیز است اوّل حلم دوّم عفو سیّم تواضع چهارم سخاوت پنجم مهربانی کردن ششم نصیحت کردن هفتم عدل و انصاف کردن با خلق و معامله با دنیا هم هفت چیز است اوّل راضی شدن بجای پست دوّم بذل کردن آنچه موجود و حاضر است سیّم ترك طلب نمودن چهارم دشمن داشتن بسیاری پنجم اختیار کردن زهد ششم شناختن آفتهای دنیا هفتم دور انداختن آفتهای دنیا با ترك کردن ریاست پس هرگاه این خصلتها در یك نفس حاصل شد پس آن کس از خاصان و بندگان مقرّب خداوند و از اولیاء حق است روایت شده از حضرت صادق علیه السلم که فرمودند روزی ببعضی از شاگردان خود که چه چیز یاد گرفتی از من عرض کرد هشت مسئله فرمودند بیان کن تا بشناسم عرض کرد

مسئلهٔ اوّل

اینست که دیدم هر محبوبی جدا میشود از حبیب خود نزد مردن پس مصروف کردم همت خود را بسوی چیزی که جدا نمیشود از من بلکه مونس تنهائی است و آن فعل خیر است و اینست قول خدا که

دویم

پیغمبر را بدکسیکه عمل خیر کند جزا داده میشود باو فرمودند احسنت

مسئلهٔ دویم

عرض کرد که می بینم قومی را که فخر میکنند بحسب و بعضی دیگر بمال و اولاد این هنگام از فخرها فخر نیست من دیدم فخر عظیم را در قول خدا یتعم که میفرمایند بدرستیکه گرامی ترین شما نزد خدا کسی است که تقوی و پرهیز کاری او بیشتر باشد پس سعی کردم که نزد خدا گرامی باشم فرمودند احسنت

سیم

مسئلهٔ سیم

عرض کرد که بینم خلق را و طرب انها و شنیدم قول خدا یتعم که میفرمایند اما کسی که ترسید از پروردگار خود و باز داشت نفس خود را از هوا پس بهشت جای اوست پس سعی کردم در صرف و گردانیدن هوا از نفس خود تا مستقر شد در مرضات خدا فرمودند احسنت

چهارم

مسئلهٔ چهارم

عرض کرد دیدم که هر که چیزی یافت گرامی است نزد او و سعی میکند در حفظ او و شنیدم قول خدا یتعم که میفرمایند کیست که قرض دهد بخدا قرض نیکو پس مضاعف کند خدا از برای او و از برای او اجر کریم است پس دوست داشتم دو چندان کردن او را و ندیدم محفوظ تر از چیزی که نزد خداست پس هر چه یافتم که انچه نزد من گرامی است رد کردم بسوی او فرمودند احسنت

پنجم

مسئلهٔ پنجم

عرض کرد که دیدم مردم را که بعضی حسد میبرند بعضی را و شنیدم قول خدا یتعم را فرمودند که ما قسمت کردیم میان بندگان معیشت انها را در زندگانی دنیا و برتری دادیم بعضی مر بعضی را از جهت درجه

تا اینکه خدمت کند بعضی مر بعضی را و رحمت پروردگار تو بهتر است از انچه جمع میکند پس چونکه شناختم که رحمت خدا بهتر است از انچه جمع میکند پس حسد بکسی نبردم و تاسف بر انچه فوت شد نخوردم فرمودند احسنت

ششم

مسئلهٔ ششم

عرض کرد دیدم دشمنی مردم بعضی مر بعضی را در دار دنیا و حسر تهائی که در سینه انها است و شنیدم قول خدا یتعم که میفرمایند بدرستیکه شیطان از برای شما دشمن است او را دشمن بدارید پس مشغول شدم بدشمنی شیطان از غیر او فرمودند احسنت

هفتم

مسئلهٔ هفتم

عرض کرد دیدم زحمت مردم و سعی انها را در طلب روزی و شنیدم قول خدا یتعم که فرمودند خلق نکردم من جن و انس را مگر اینکه مرا بشناسند و نخواستم از شما روزی را و نخواستم اینکه مرا طعام بدهید بدرستیکه خدا روزی دهنده است پس دانستم وعدهٔ خدا را صدق و حق پس قرار و ارام یافتم بوعدهٔ خدا و راضی شدم بقول خدا مشغول شدم بانچه از برای اوست بانچه از برای من است بر او که بدهد فرمودند احسنت

هشتم

مسئلهٔ هشتم

عرض کرد که دیدم قومی را که تکیه میکنند بر صحت بدنهایشان و گروهی را بر بسیاری اموالشان و گروهی را بر خلق امثالشان و شنیدم قول خدا یتعم را که میفرمایند کسیکه بترسد از خدا قرار می دهد از برای او راهی و مخرجی و روزی میدهد او را از جائی که گمان نداشته باشد و کسیکه توکل بخدا کرد خدا او را کافیست در کفایت

اسرا و پس اعتقاد بخدا کردم و زایل کردم از غیر خدا اعتماد خود را پس
فرمودند حضرت صادق علیه السلام بخدا قسم بلد سنکه توریة و
انجیل و زبور و قران و باقی کتب اسمانی هم بر میکردند باین
هشت مسئله **وچون مبدء** اخلاق حسنه قوة عاقله
و نفس ناطقه انسانیه است و اوصاف ذمیمه و اخلاق رذیله از قوا
و اثار نفس حیوانیه است لهذا مناسب دید که قوای نفس ناطقه
که منشا اخلاق حسنه است و قوای نفس حیوانیه که منشا اخلاق
رذیله است هر یکرا ذکر نماید روایت شده است که کمیل ابن زیاد
خدمت حضرت امیر علیه السلام عرض کرد میخواهم نفس مرا بمن
بشناسانی حضرت فرمودند ای کمیل کدام نفس را میخواهی کمیل عرض
کرد ایا غیر از یک نفس هست فرمودند ای کمیل اینست و جز این نیست
که نفس چهار است اول نفس نباتیه نامیه دوم حسیه حیوانیه
سیم ناطقه قدسیه چهارم کلیه الهیه و از برای هر یک از این
نفسها پنج قوه و دو خاصیت است پس نفس نامیه نباتیه پنج قوه
دارد جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و مربیه و دو خاصیت زیاده
و نقصان است و انبعاث و محل ظهور این نفس جگر است و شبیه
ترین چیزها است بنفس حیوانی اما حسیه حیوانیه این پنج قوه ا
قوة شنیدن و دیدن و چشیدن و بوئیدن و لمس نمودن یعنی
تمیز دادن نرمی از زبری و دو خاصیت ان خوشنودی و غضب یعنی
دشمنی کردن است و انبعاث و بروز این نفس از دل است و دل
کوشت صنوبری است که در جانب چپ انسان واقع شده شبیه

ترین چیزها است بنفس زندکان و در حدیث اعرابی از حضرت
امیر علیه السلم در تعریف نفس حیوانیه وارد است اعرابی بانحضرت
عرض کرد که ای مولای من نفس حیوانیه چیست حضرت فرمودند که
قوه ایست فلکیه یعنی از تاثیر حرکات افلاک است و حرارت
غریزیه مبدء و منشا ان افلاک است و ابتدا و ایجاد این نفس در وقت
ولادت جسمانیه است یعنی بعد از چهار ماه از حمل این نفس حیوانیه
در او پیدا میشود و کار این نفس حیات و حرکت است و ظلم و غشم
یعنی جور و غلبه و کسب کردن اموال و خواهشهای دنیویه است تا
اخر حدیث) باری حضرت بکمیل فرمودند که نفس ناطقه قدسیه
هم پنج قوه است فکر و ذکر و علم و حلم و نباهت و از برای این نفس
انبعاثی در بدن نمیباشد و دو خاصیت ان نزاهت و حکمت است
و در حدیث اعرابی که سؤال کرد نفس ناطقه قدسیه چیست فرمودند
قوه ایست لاهوتیه ابتداء ایجاد ان در وقت ولادت دنیویه است
محل قرار و ارام ان علوم حقیقیه دینیه است مدد های ان تاییدات
عقلیه است کار ان معارف ربانیه است الخ پس از شناختن نفس
انسانیه و حیوانیه خواص و قوا و صفات هر یک بر تو معلوم خواهد
شد که کلیه اخلاق حسنه از اثار و خواص نفس انسانیه است و اخلاق
رذیله و اوصاف ذمیمه کلا از اثار نفس حیوانیه است و تمیز انسان از
حیوان باین اخلاق و اداب است چنانچه در حدیث سابق فرمودند
کسیکه متخلق شود با خلاق نفسانیه پس بحقیقت موجود شده است
بحقیقت انسانی و اگر کسی دارای این اخلاق و اداب نباشد در واقع

حیوان ذوقی ندارد بلکه گمراه‌تر از حیوانات است چنانکه در کلام مجید در
مقام وعید و تهدید میفرماید بتحقیق خلق کردیم ما از برای جهنم
بسیاری از جن و انس را از برای ایشان دلهاست نمی فهمند بآن
حکمت را و از برای ایشان چشمهاست نمی بینند بآن آیات را و از
برای ایشان گوشهاست نمیشنوند بآن موعظه حسنه را این گروه مثل
حیوانات هستند بلکه گمراه‌تر از حیوانات میباشند این گروه غافلند
از مبادی علویه خود پس انسان اگر قوای انسانیه خود را اگر فکر و ذکر
و علم و تعلم و تامل است در محل خود آن استعمال نکرد بصورت ظاهر
و بشره خود انسان است و در باطن یکی از حیوانات درندگان پس
حقیقت حسن خلق از صورت باطنه انسان است و صورت باطنه
انسان نفس انسانیه است و اوصاف و معانی مختصه باین نفس بمنزله
خلق صورت ظاهره انسان است و از برای نفس اوصاف حسنه و قبیحه
هر دو میباشد و ثواب و عقاب بیشتر تعلق میگیرند باوصاف صورت
باطنه از این جهت حسن خلق ممدوح و سوء خلق مذموم است حکما
گفته اند قوتهای که مخصوص انسان است و بدان سایر حیوانات نیست قوه
عاقله است که بآن ادراک تصورات و تصدیقات میشود و قوه عامله است که
بآن مهیای مزاولت اعمال و افعالی میشود که او را بمراتب حقیقت رساند
و قوه عاقله چهار مرتبه دارد اول حالتی که چنین را باشد در ابتدای تعلق
نفس باو که از جمیع معقولات خالی است و مستعد حصول آنهاست و این
مرتبه را یا نفس ناطقه را در این مرتبه عقل هیولانی مینامند دوم آنست
که تصورات و تصدیقات بدیهیه او را حاصل میشود بفکر یا حدس از

بدیهیات منتقل میشود و این مرتبه و یا نفس را در این مرتبه عقل با
لملکه نامند سیم آنست که معقولات نظریه برای او حاصل میشود
اما هر گاه مستحضر نباشد و چون خواهد آنها را حاضر تواند ساخت
این مرتبه یا نفس را عقل بالفعل گویند چهارم آنست که معقولات
همه در نزد او حاضر باشد و او در اتصالی بمبادی عالیه و الواح سماویه
بهم رسیده باشد که مطالعه امور از آنجا تواند کرد و این مرتبه یا نفس را
در این مرتبه عقل مستفاد و قوه قدسیه مینامند و بعضی آیه کریمه
یکاد زیتها یضیئ و لو لم تمسسه نار نور علی
نور را باین مرتبه تفسیر کرده اند و بعضی روایات یمانی باین وارده
تایید روح القدس را نیز باین معنی تاویل کرده اند و این مرتبه مخصوص انبیا
و اوصیا صلوات الله علیهم اجمعین میباشد و قوه عملیه نیز بر چهار مرتبه
منقسم میگردد اول آنست که ظاهر خود را بمتابعت شریعت حقه و آداب و سنن
مصطفویه از نماز و روزه و غیر آنها پاکیزه گرداند دوم آنکه باطن خود را از اخلاق
رذیله و ملکات دنیه طاهر سازد سیم آنکه نفس را بعلوم حقه و حکم حقیقیه
مزین گرداند چهارم آنکه از مرادات و ارادات خود خالی شود و بغیر قرب
مقدس الهی و تحصیل رضای حق امری منظورش نباشد و ارادت خود را
تابع ارادات حق جل و علا کرده باشد و دامن از دنیای دنیه چیده و بملاء
اعلا متعلق باشد کما قال الله تعالی و ما تشاؤن الا ان یشاء الله قال جل
شانه کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق
به و یده التی یبطش بها یعنی بنده بسبب عمل بمستحبات تقرب میجوید
بسوی من تا بحدی که دوست من میشود پس چون او را دوست داشتم من

گوش شنوای او میشوم و چشم بینای او میباشم و زبان گویای او هستم
و دست توانای او میشوم و این مرتبه نیز مخصوص ائمه طاهرین است
و بعضی از خواص خاص هم باین مقام واصل میشوند پس انسان چون
عمل بمقتضای عقل و نفس ناطقه خود کند مقام و مرتبه او بالاتر از
ملائکه است چنانچه حضرت صادق علیه السلام میفرماید که ملائکه
خدام ما و خدام دوستان ما هستند و در حدیث دیگر فرمود
که مؤمن عظیم تر است نزد خداوند از ملائکه مقرب و در حدیثی میفرماید
که سلمان افضل از جبرئیل است و اگر این انسان ظاهری بمقتضیات
نفس اماره خود عمل کند و بهوای نفس خود راه برود و قوای خود را
بر خلاف نفس ناطقه انسانیه استعمال کند از حیوانات پست تر و
گمراه تر خواهد بود و از این جهة سؤال کردند از امام علیه السلام که بنی
آدم اشرفند یا ملائکه حضرت فرمودند که خداوند ملائکه را خلق
فرمود از نور و شهوتی از برای انها قرار نداد و خلق فرمود حیوانات را
از ظلمت و نوری از برای انها قرار نداد و بنی ادم را خلق فرمود از عقل و
خواهش نفس حیوانی پس هر کس عقل او بر شهوت او غالب باشد
پس او بهتر است از ملائکه و هر کس شهوت او غالب بر عقل او شود پس او
کمتر از حیوانات باشد منقولست که شمعون پسر لاوی پسر یهودا از
حواری عیسی علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال کرد
از عقل پس انحضرت فرمود که منشعب شد از عقل حلم و از حلم علم و از
علم رشد عفاف و از عفاف صیانت و از صیانت حیا و از حیا وقار و از
وقار مداومت بر نیکی و از مداومت بر نیکی مکروه داشتن بدی و از

کراهت بدی طاعت و فرمان برداری نصیحت کننده و از هر یک
از این دو صفت ده نوع از نیکی بیرون میاید و جمله صفات حمیده
صد تا است و همه از فرع عقل و حلم است پس خوشا بحال کسی که عقل
و علم داشته باشد چه خوب گفته خدا با هر که را عقل دادی پس چه ندادی
و هر که را عقل ندادی پس چه دادی و تفصیل انواع خیر که منشعب از
عقل است اول حلم است و از حلم است مرتکب شدن پاکیزه و
مصاحبت با نیکان و بلند شدن از پستی و بلند شدن از خطرات و
میل کردن به نیکی و نزدیک شدن صاحب انا از درجات بلند و عفو و
مهلت و احسان و نیکی کردن و خاموشی پس این ده خصلت از برای
عاقل است بحلم او و دوم علم و منشعب میشود از او بی نیازی اگر چه
فقیر و بی چیز باشد و بخشش کردن اگر چه بخیل باشد و صولت
و مهابت اگر چه پست و ذلیل باشد و سالم بودن اگر چه ناخوش باشد
و نزدیک شدن اگر چه دور باشد و حیا اگر چه کم حیا باشد و بلندی
اگر چه پست باشد و شرافت و بزرگی اگر چه نانجیب و رذل باشد
و حکمت پس این ده خصلت از برای عاقل است بعلم خودش پس خوشا
بحال کسیکه عقل و علم دارد سیم رشد و از ان ده نوع خیر بیرون میاید
سداد و هدایت و نیکی و تقوی و قصد یعنی میانه روی و حد وسط و
ثواب و کرم و شناختن دین خدا پس اینها چیزیست که عاقل برشد
خود بان میرسد چهارم عفاف و منشعب شود از او رضا و شکستگی
و حفظ و راحت و فقیر بودن و خشوع و تذکر و تفکر و جود و سخاوت
پس اینها چیزهائیست که از برای عاقل است بعفت پنجم صیانت یعنی

نگاه داشتن خود و بیرون میاید از و صلاح و تواضع و ورع و انابه و
فهم و ادب و احسان و دوستی و نیکی و اجتناب شر پس اینها از برای
عاقل است بصیانت او ششم حیا و بیرون میاید از و نرمی و مهربانی
و مراقبت در خداوند در سر و آشکار و سلامت و اجتناب شر و بشاشت
و سماحت و ظفر و نیکوئی مدح بر شخص در میان خلق پس این خصلتها
از برای عاقل است بجای او هفتم وقار است پس بیرون میاید از و
لطف و احتیاط در کار و رد کردن امانت و ترک خیانت و راستی زبان
و حفظ کردن عورت خود و اصلاح نمودن مال و مستعد بودن از برای
دشمن و نهی کردن از منکر و ترک بیهوده هشتم مداومت بر
نیکی است و بیرون میاید از و ترک خواهش و چیزهای قبیح و ترک سفر
و یقین و دوست داشتن نجات و طاعت و بندگی خداوند و
تعظیم برهان و اجتناب از شیطان و اجابت عقل و گفتن حق پس
این خصال از برای عاقل است بمداومت خیر نهم مکروه داشتن
بدی است پس بیرون میاید از و وقار و راستی و پاکی و عجیب استغنا
بر راه راست و مداومت بر رشد و ایمان بخداوند و توقیر و اخلاص و ترک
انچه فایده ندارد و محافظت بر انچه نفع دارد پس بیرون میاید از و زیاده
در عقل و کمال عقل و نیکی عاقبتها و نجات از ملامت و قبول و درست
کردن و اسراج و انصاف و پیش رفتن در کارها و قوه بر طاعت خداوند
پس جمیع این خصلتها از فروع عقل است

تنبیه و تتمیم

گفته اند هیچ فرزندی نامیبرد و باقی تر از آثار خیر و هنر نیست خاصه
آثار علم که فیض او ابدی و نفع آن دائمی است و قال الله عز و جل سنکتب
ما قدموا و آثارهم و قد قیل ان آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا
الی الآثار و قال صلی الله علیه و آله اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا
من ثلاث صدقة جاریة و علم ینتفع به و ولد صالح یدعو له و این تابع
آزادکان جان و دلند نامیبرد و باقی تر از فرزندان ابو و گلند
و قال الله تع المال و البنون زینة الحیوة الدنیا و الباقیات الصالحات
خیر عند ربک ثوابا و خیر املا و عن ابی عبد الله ع المال و البنون
حرث الدنیا و العمل الصالح حرث الآخرة و قال الله تع و ما عندکم
ینفد و ما عند الله باق و ایضا قل بفضل الله و برحمته فبذلک
فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون یعنی اگر مؤمنین بچیزی فرح و
سرور می یابند پس بفضل و رحمت او بایند سرور بیابند زیرا که
این دو بهتر از حطام دنیوی است که مردم دنیا جمع مینمایند و در مجمع
البیان و جوامع از حضرت باقر علیه السلام مرویست که فضل الله حضرت
رسول خداست و رحمت او حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام است
پس فضل خداوند نبی و رحمت او ولی علیهما الصلوة و السلام است و نبوت
و ولایت باید فرحناک شوند شیعیان ائمه علیهم السلام و این دو بهتر است
از انچه جمع مینمایند مخالفان ایشان از اهل و مال و فرزند در دار دنیا
و باین جهت حضرت امیر المؤمنین ع اظهار رضامندی در این قسمت الهی
مینمایند که رضینا قسمة الجبار فینا لنا علم و للاعداء مال
فان المال یفنی عن قریب و ان العلم باق لا یزال

وبئس قرينه مات خزان الاموال والعلماء باقون ما بقى الدهر

وفى الكافى عن الصادق عليه السلام لو يعلم الناس ما فى فضل

معرفة الله ما مدوا اعينهم الى ما متع به الاعداء من زهرة الحيوة

الدنيا ونعيمها وكانت دنياهم اقل عندهم مما يطئون بارجلهم و

لنعموا بمعرفة الله تعالى وتلذذوا بها تلذذ من لم يزل فى روضات

الجنان مع اولياء الله وقال الله تعالى ومن يؤت الحكمة فقد

اوتى خيرا كثيرا قال عليه السلام هى طاعة الله ومعرفة الامام

الحمد لله الذى هدينا لهذا وما كنا لنهتدى لولا ان هدينا

الله رب هب لى حكما والحقنى بالصالحين واجعل لى لسان

صدق فى الآخرين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين

ولعنة الله على اعدائهم اجمعين

هذه بصيرة كشفية وهداية الهية

فى معرفة حقيقة الميزان العدل الالهى الحمد لله الذى رفع السماء

ووضع الميزان الا تطغوا فى الميزان اعلم ان الله تعالى بعد رفع

السماء وضع ميزان العدل بين العباد وامرهم بان لا يتجاوزوا عن

حد ميزانه وقال وهو اصدق القائلين ونضع الموازين القسط

ليوم القيمة وموازين القسط هم الانبياء والاوصياء كما ورد فى

تفسيره عن المعصومين عليهم السلام وفى رواية اخرى عنهم عليهم

السلام نحن الموازين القسط قال تعالى ولقد ارسلنا رسلنا بالبينات وانزلنا

معهم الكتاب والميزان ليقوم الناس بالقسط فميزان كل امة

هو نبى تلك الامة ووصى نبيها والشريعة التى اتى بها فمن

[illegible]

آمن بالانبياء واقر بالاوصياء واقتدى بهديهم فقد

ثقلت موازينه ومن لم يؤمن بهم وخالفهم فى رايه و

قوله وفعله فاولئك الذين خسروا انفسهم وهم لا يظلمون

وقال عليه السلام فى قوله تعالى اهدنا الصراط المستقيم ارشدنا

للزوم الطريق المؤدى الى محبتك المبلغ الى جنتك المانع

من ان نتبع اهوائنا فنعطب او نأخذ بآرائنا فنهلك

وسئل عنه عليه السلام عن الصراط فقال هو الطريق الى معرفة الله

عز وجل وهما صراطان صراط فى الدنيا وصراط فى الآخرة

فاما الصراط الذى فى الدنيا فهو الامام المفترض الطاعة

من عرفه فى الدنيا واقتدى بهداه مر على الصراط الذى هو

جسر جهنم فى الآخرة ومن لم يعرفه فى الدنيا زلت قدمه عن

الصراط فى الآخرة فتردى فى نار جهنم وسئل عنه عليه السلام

عن قوله عز وجل وان هذا صراطى مستقيما فاتبعوه قال

هو والله على عليه السلام هو والله الصراط والميزان وعنهم عليهم السلام

نحن ابواب الله ونحن الصراط المستقيم وقال سبحانه وتعالى

قل هذه سبيلى فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن

سبيله وقال هذا صراطى مستقيما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل

فتفرق بكم عن سبيله ذالكم وصيكم به لعلكم تتقون وفى

زيارة الجامعة انتم السبيل الاعظم والصراط الاقوم وقال

عليه السلام ان الله تبارك وتعالى لو شاء عرف الناس نفسه

حتى يعرفوه وحده ويأتوه من بابه ولكن جعلنا ابوابه وصراطه

وسبيله وبابه الذي يؤتى منه فظهر من هذه الاحاديث العجيبة المستفيضة ان الطريق الى الله وميزان العدل منه في الامة المرحومة الاوصياء المعصومين من ال محمد عليهم السلام فاقوالهم الحجة وامتثالهم الفريضة وطاعتهم المفروضة والاقتداء بهم منجية ومخالفتهم مردية وان الحق معهم و فيهم ومنهم واليهم وهم اهله ومعدنه وقال الله تعالى واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا والاعتصام بحبل الله اتباع القران وترك الفرقة لقوله صلى الله عليه واله القران حبل الله المتين استعار له الحبل من حيث ان التمسك به سبب النجاة عن الردى وفي حديث وصف القران هو حبل ممدود من السماء الى الارض اي نور ممدود يعني نور هداه والعرب يشبه النور الممتد بالحبل والخيط وقيل له عليه السلام فما معنى المعصوم قال المعتصم بحبل الله وحبل الله هو القران لا يفترقان الى يوم القيمة والامام يهدي الى القران والقران يهدي الى الامام وذلك قوله تع ان هذا القران يهدي للتي هي اقوم وقال رسول الله صلى الله عليه واله في اخر خطبة خطبها اني تارك فيكم الثقلين الثقل الاكبر والثقل الاصغر فاما الاكبر فكتاب ربي واما الاصغر فعترتي اهل بيتي فاحفظوني فيهما فلن تضلوا ما تمسكتم بهما وقال صم هما الخليفتان فيكم وانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض وعن علي عليه السلام

قال قال رسول الله صلى الله عليه واله ستفترق امتي على ثلاث وسبعين فرقة فرقة منها ناجية والباقون هالكون والناجون الذين يتمسكون بولايتكم ويقتبسون من علمكم ولا يعملون برايهم فاولئك ما عليهم من سبيل وقال الله عز وجل قل فلله الحجة البالغة فلو شاء لهديكم اجمعين وقال رسلا مبشرين ومنذرين لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل وقال عليه السلام حجة الله على العباد النبي والحجة فيما بين العباد العقل – وفي الكافي في حديث هشام الى ان قال يا هشام ان لله على الناس حجتين حجة باطنة وحجة ظاهرة فاما الظاهرة فالرسل والانبياء والائمة واما الباطنة فالعقول وفي مجمع البحرين في حديث علي عليه السلام العقل شرع من داخل والشرع عقل من خارج وقال الله تع واسبغ عليكم نعمه ظاهرة وباطنة وفسروا الظاهرة بالرسل و الحجج عليهم السلام والباطنة بالعقول والمراد بالعقول قبل الشرع عقول التميز اي القوة المميزة بين الحق والباطل وانما تسمى تلك القوة المميزة عقلا اذا تعلمت من تعليم الله تع ولهذا قال الصادق عليه السلام العقل ما عبد به الرحمن واكتسب

بالعقل يستخرج غور الحكمة وبالحكمة يستخرج غور العقل

بر الجنان وما سوى هذا ليس عقلا حقيقيا لما تقرر فى الاصول من ان صحة السلب علامة المجاز

وقد قال عليه السلام فى اخر الحديث حين قال له السائل فما الذى كان فى معوية فقال تلك النكراء تلك الشيطنة وهى شبيهة بالعقل وليست بالعقل

وقال الله تعالى ان تتقوا الله يجعل لكم فرقانا اى هداية من قلوبكم تفرقون بين الحق والباطل وقال شيخنا البهائى رحمه الله فى كشكوله ان الله سبحانه ارسل الى خلقه رسولان احدهما من الباطن وهو العقل و الاخر من الظاهر وهو النبى وبالرسل الباطن يعلم صحة الدعوى لرسول الظاهر فعلى قوله وهو الحق ان العقل ليست حجة مستقلة فى المعارف والاحكام بل الحجة الله على العباد وهم الانبياء والاوصياء و العقول حجة لتميز الصادق والكاذب يعنى العقل ميزان لتلك الموازين الالهية الشرعية اذ لا يعرف صحيحها من سقيمها ومعوجها من مستقيمها الا با العقل لانه فى كل شىء نور الهداية وباب الدراية وفى حديث النفس لكميل عن على عليه السلام والعقل وسط الكل لكيلا يقول احدكم شيئا من الخير والشر الا لمعنا معقول وفى حديث الكافى قال ابن السكيت لابى الحسن عليه السلام فما الحجة على الخلق اليوم فقال عليه السلام

العقل يعرف به الصادق على الله فيصدقه والكاذب على الله فيكذبه فقال ابن السكيت هذا والله هو الجواب يعنى العقل حجة الله على الخلق لمعرفة الصادق والكاذب ثم يصدق الصادق فيما قال يكذب الكاذب وليس العقل حجة يعرف به الاحكام الجزئية والا لما كان له حاجة الى معرفة الصادق والكاذب ولما وقعت الحاجة الى بعثة الانبياء ونعم ما قال المولوى الرومى

پاى استدلاليان چوبين بود   پاى چوبين سخت بى تمكين بود
گر كسى از عقل با تمكين بدى   فخر رازى راز دار دين بدى

ومنها قال فاضل الحكيم[2] فى العرشية واعلم ان المنبع فى المعارف الالهية هو البرهان او المكاشفة بالعيان كما قال الله تعالى قل هاتوا برهانكم ان كنتم صادقين وقال ومن يدع مع الله الها اخر لا برهان له به وهذا البرهان نور يقذفه الله فى قلب المؤمن تنفتح به بصيرته فيرى الاشياء كما هى كما فى دعاء النبى صلى الله عليه واله لنفسه ولخواص امته واوليائه من قوله اللهم ارنا الاشياء كما هى وايضا قال فى العرشية واعلم ان هذه المسائل التى وقع الخلاف فيها لجمهور الفلاسفة مع الانبياء عليهم السلام ولهم الدرجات لو كانت سهلة التناول والحصول ممكنة الاكتساب بافكار هذه العقول المنطقية وانظارها التعليمية البحثية لما وقع الخلاف فيها من اولئك العقلاء المشتغلين لطول عمرهم

[2] صدر الدين الشيرازى

باستعمال آلة الفكر والنظر في اكتساب تصور الاشياء و
لما نشاء منهم فيها الخطأ ووقع ولما احتاج الى بعثة الانبياء
نعلم ان هذه المسائل لا تحصل الا باقتباس الانوار
من مشكوة النبوة والتماس فهم الاسرار من باطن الولاية
فعليك بتجريد تام للقلب وتطهير بالغ للسر وانقطاع
شديد عن الخلق ومناجات كثيرة مع الحق في الخلوات و
اعراض عن الشهوات والرياسات وساير اغراض الحيوانات
بالنية الصافية والدين الخالص اقول ويفهم من كلامه
ان المراد بالبرهان الذي هو اية الحق وعلامة الصدق البرهان
الالهي لا المنطقي ومن هنا قال السيد الجليل السيد
قطب الدين اعلى الله مقامه بعد قوله تعم والسماء رفعها
ووضع الميزان الا تطغوا في الميزان فواضع الميزان لا يوزن
بموازين العقول الجزئية الضعيفة الذين اعتصموا بالالة
القانونية التي وضعوها الاوهام الفيلسوفين ولم يعرفوا
من معنى الواحد الا الوحدة العددية المشارة عقلا بالتشخص
والتحديد الى اخر كلامه وقال بعض الحكماء الالهيين و
الفقهاء الكاملين والعقل في اول خلقه حين كان بصرافته
يعرف مقتضيات ذوات العالم وصفاته ولا يخطي عن اليقين و
مقتضياته الى ان قال فما اجهل المترددون في ان حسن
الاشياء وقبحها عقلي ام لا وهل جائت الرسل الا
بمقتضى العقل وهل امروا الا بما يقتضيه العقل وهل نهوا الا

البرهان
والميزان والسلطان
والفرقان نظائر
معدود فيما يختلف
مجمع البحرين

عما يقتضيه النفس بحسن الاشياء وقبحها عقلي وشرعي
وهما سواء يشهد بعضها على بعض لكن العقول الناسية للعهود
لا يدركون حسن الاشياء وقبحها لانهم شيبوا بما اعماهم و
اصمهم من النفوس والعادات والطبايع والشهوات و
الغضب والالحاد والشقاوة — وايضا قال في بعض
كلماته لا يجوز التمسك بشيء من الادلة العقلية الغير
الموزونة بميزان الاخبار والاستقلال بها في امر الدين
ابدا ابدا وهو الرأي المنهي عنه في الاخبار المتجاوزة حد
التواتر ولا يمشي ذلك في مذهبنا ابدا ابدا والقول فيه
فضل وحرمة العمل بدليل العقل والاستحسانات والمصالح
في مذهبنا من الضروريات كحرمة لحم الخنزير والخمر والميتة
فمن عمل نعوذ بالله فقد خرج عن الدين ولا ينافي كون الحسن
والقبح في الاشياء عقليا لما بيناه سابقا ان العقول مشوبة
بالعادات والطبايع والشهوات والغضب وغيرها من الاغراض
فلاجل ذلك لم يرض الله لهم ذلك وارسل اليهم الرسل
وانزل اليهم الكتب ولو رضي من عباده الاجتهاد بالعقول
الناقصة والاراء بالافهام الكاسدة لم يبعث اليهم الرسل
ولم ينزل اليهم الكتب ذلك ظن الذين لا يوقنون فكل ما ليس
عليه نص مأثور عموما او خصوصا فهو رأي واجتهاد و
استقلال بالعقل وكفر بما جاء به النبي صلى الله عليه وآله
وظهور ذلك في مذهبنا كظهور حرمة العمل بالقياس وحرمة

لهم المخبر به وكفاك قوله تع ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك
هم الكافرون وليس الناس شركاء النبي في رسالته فيقول
ويقولوا والاخبار في ذلك متواترة بل متجاوزة حد
التواتر بل قام عليه الاجماع الذي لاريب فيه وبالجملة
فالعقل حجة مميزة لمعرفة الصادق والكاذب ولامدخلية
للعقول الجزئية الناقصة في المعارف الالهية والاحكام الشرعية
ومايوافق ماحكم به العقل حكم به الشرع صادق في عقل المعصوم
واما غيره فعقله لايكون حاكما بل الحاكم لرفع التنازع هو
كتاب الله المستجمع على تاويله وسنة النبي لا اختلاف
فيها كما قال الله تع فان تنازعتم في شيء فردوه الى الله و
الرسول وعن علي عليه الصلوة والسلم الراد الى الله
الاخذ بمحكم كتابه والراد الى الرسول الاخذ بسنة الجامعة
الغير المتفرقة وبالجملة فالواجب على كل مسلم ان يعرف
خليفة الله ويقلده في العقائد والاعمال وياخذ بكل ما
يسمع منه بالمشافهة او باخبار من يوثق به ولو بوسايط اما
المحكم يعني ضرورة الاسلام وضرورة المذهب فيعتقد و
يعمل به واما المتشابه فيؤمن به ويصدقه على مراد قائله حتى
يبلغ اليه تاويله وانما يكلف في الاعتقاد والعمل على قدر
فهمه وبحسب مرتبته من باب التسليم من دون تصرف
له فيه بعقله وفي حديث المتعارضين قال رسول الله
صلى الله عليه واله اذا اتاكم الحديث فاعرضوه على

على كتاب الله وسنتي فما وافق كتاب الله وسنتي
فخذوا به وما خالف كتاب الله وسنتي فلا تاخذوا به
والمراد بالكتاب المعروض والسنة المعروضة ضرورة
الاسلام وضرورة المذهب فما علم بضرورة الاسلام
وضرورة المذهب فهي معرض للاخبار المختلفة المتشابهة
وحجة قاطعة لله تع على عباده فتبين وظهر ان
الكتاب الذي هو المعرض والسنة التي هي المعروضة
لساير الاخبار المختلفة ما كان منهما مجمعا عليه لاغير
فالحجة القاطعة لله تع محكمات الكتاب ومحكمات
السنة وما يرجع اليهما من ساير الاخبار فالمعرض
القطعي ضروريات الكتاب وضروريات السنة يعني
ضرورة الاسلام وضرورة المذهب ومن فارق ما علم
بضرورة الاسلام وضرورة المذهب فقد خلع ربقة
الاسلام والايمان من عنقه فكل خبر من اخبار الاحاد
يخالف ضرورة الاسلام وضرورة المذهب يجب
طرحه ورده ولذا قال الشهيد رحمه الله في الذكرى
ويرد الخبر بمخالفة مضمونه القاطع من الكتاب والسنة
والاجماع لامتناع ترجيح الظن على القطع وقال المحقق
رحمه الله في مقدمة المعتبر كل خبر قبله الاصحاب او دلت
القرائن على صحته عمل به وما اعرض الاصحاب او شذ
يجب اطراحه وعن ابي الحسن موسى ابن جعفر عليهما

السلام قال قال لى الرشيد احببت ان اثبت لى كلاما موجزا له اصول وفروع يفهم تفسيره ويكون ذلك من سماعك من ابى عبد الله عليه السلام فكتب بسم الله الرحمن الرحيم امور الاديان امران امر لا اختلاف فيها وهو اجماع الامة على الضرورة التى يضطرون اليها والاخبار المجمع عليها المعروض عليها كل شبهة والمستنبط منها كل حادثة وامر يحتمل الشك والانكار وسبيل استيضاح اهل الحجة عليه فما ثبت لمنتحليه من كتاب مستجمع على تاويله او سنة عن النبى صلى الله عليه واله لا اختلاف فيها او قياس تعرف العقول عدله ضاق على من استوضح تلك الحجة ردها ووجب عليه قبولها والاقرار والديانة بها وما لم يثبت لمنتحليه من كتاب مستجمع على تاويله او سنة من النبى صلى الله عليه واله لا اختلاف فيها او قياس تعرف العقول عدله وسع خاص الامة وعامها الشك فيه والانكار له كذلك هذان الامران من امر التوحيد فما دونه الى ارش الخدش فما دونه فهذا المعروض الذى يعرض عليه امر الدين فما ثبت لك برهانه اصطفيته وما غمض عنك ضوئه نفيته حسبنا الله ونعم الوكيل وبالجملة فالمعرض للاخبار من الكتاب هو المجمع عليه والمعرض من السنة المجمع عليها لا غير والمراد منهما ضرورة الاسلام

وضرورة المذهب فمن اورد واحدة من هذه الثلاث هى الحجة البالغة التى بينها الله فى قوله لنبيه قل فلله الحجة البالغة فلو شاء لهديكم اجمعين ومن خالف القاطع من الكتاب والسنة والاجماع فهو كافر خارج عن ربقة المسلمين — ملخص الكلام ان البرهان هو اية الحق وعلامة الصدق ولا يصدق قول الا بالبرهان فكل من ادعى شيئا ولا برهان له لا يقبل منه والبرهان اما يكون بديهيا بنفسه او مقتبسا من امر بديهى فان الامر النظرى بنفسه يحتاج الى دليل وقال عليه السلام ان حجة الله هى الحجة الواضحة فلا تكن ممن ذمهم الله على التقليد المحض من غير برهان فى مواضع كثيرة فى القران كقوله تع ومن الناس من يجادل فى الله بغير علم ولا هدى ولا كتاب منير واذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما وجدنا عليه اباءنا وقال اولو كان اباؤهم لا يعلمون شيئا ولا يهتدون وفى هذه الاية دلالة على فساد التقليد وانه لا يجوز العمل به فى شىء من امور الدين الا بحجة وحجة الله على العباد محكم الكتاب ومحكم السنة ولهذا قال عليه السلام من اخذ دينه على كتاب الله وسنة نبيه زالت الجبال ولم يزل ومن اخذ دينه من افواه الرجال ازالته الرجال وقال من استبد برايه ضل او هلك اى من انفرد بامره وفى كلام على ابن الحسين عليهما السلام اعلموا من خالف

اولياء الله ودان بغير دين الله واستبد برايه دون امر
ولي الله كان في نار تلتهب تاكل ابدانا قد غابت ارواحها
وقال الله تعالى كونوا مع الصادقين اي الذين صدقوا في دين
الله رايا وقولا وعملا وعن الباقر عليه السلام كونوا مع آل
محمد وعن الرضا عليه السلام انه قال الصادقون الائمة وقال
الصادق عليه السلام لا طريق للاكياس من المؤمنين
اسلم من الاقتداء لانه المنهج الاوضح والمقصد الاصح قال
الله عز وجل لاعز خلقه محمد صلى الله عليه وآله اولئك
الذين هدى الله فبهداهم اقتده وقال تعالى اوحينا
اليك ان اتبع ملة ابرهيم حنيفا فلو كان لدين الله عز
وجل مسلك اقوم من الاقتداء لندب انبياءه واولياءه
اليه وفي معاني الاخبار سمي الامام اماما لانه قدوة للناس
منصوب من قبل الله تعالى مفترض الطاعة على العباد و
في دعاء ما لمبلله بعد ذكر الائمة اشهد ان اقوالهم حجة
وامتثالهم فريضة وطاعتهم مفروضة والاقتداء بهم
منجية ومخالفتهم مردية فاعلم ان التقليد في الواقع
للامام عليه السلام لان الشرع شرع النبي صلى الله
عليه وآله والامام وصيه وحامل شرعه والواجب علينا
اتباعهم قال الله تعالى ما اتيكم الرسول فخذوه وما نهيكم
عنه فانتهوا وقال من يطع الرسول فقد اطاع الله وقال
ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله فالواجب على

كافة الناس تقليد النبي والامام عن علي عليه السلام
عن النبي صلى الله عليه وآله قال ايها الناس علي ابن
ابي طالب عليه السلام فيكم بمنزلتي فقلدوه دينكم واطيعوه في جميع
اموركم فان عنده جميع ما علمني الله عز وجل من علمه
وحكمه فاسئلوه وتعلموا منه ومن اوصيائه بعدي والاخبار
الواردة بهذا المعنى كثيرة فاصل الاتباع لهم صلى الله عليهم
اجمعين وقد امرونا بالرجوع الى الكتاب والسنة ولا معنى
للاتباع سوى ذلك ولما علموا وهم الرواة وقد امرونا بالرجوع
الى الرواة في زمانهم وفي غيبتهم وقال الحجة عليه السلام في
توقيعه اما الحوادث الواقعة فارجعوا الى رواة حديثنا فانهم
حجتي عليكم وانا حجة الله وقال الصادق عليه السلام
انظروا الى رجل منكم قد روى حديثنا ونظر في حلالنا
وحرامنا وعرف احكامنا فارضوا به حكما فاني قد جعلته
عليكم حاكما فاذا حكم بحكمنا ولم يقبل منه فانما بحكم الله
استخف وعلينا رد والراد علينا راد على الله وهو على حد
الشرك بالله وفي دعاء التوسل المعروف
في صحيفة امير المؤمنين عليه الصلوة والسلام من
لا اثق بالاعمال وان زكت ولا اراها منجية لي
وان صلحت الا بولايته والايتمام به والاقرار
بفضائله والقبول من حملتها والتسليم لرواتها
وفي هذه الهداية كفاية لمن اراد الله ان يهديه

ومن يرد الله ان يضله يجعل صدره ضيقا حرجا
نعوذ بالله من الخذلان والحرمان
كتبه العبد الجاني بيمناه
الداثرة عبد الله ابن محمد
البهبهاني في يوم ثامنة
وعشرين من شهر
شعبان المعظم
في سنة خمسة
وعشرين
وثلثمائة
بعد الا
لف
من الهجرة النبوية على هاجرها الالف الثناء والتحية

خاتمة

اللهم اني اشهدك واشهد ملائكتك وانبيائك ورسلك وجميع خلقك بانك انت الله ربي وخالقي ورازقي ولا اشرك بك شيئا واشهد ان كل معبود ما دون عرشك الى قرار ارضك السابعة السفلى باطل مضمحل ما خلا وجهك الكريم وان محمدا صلى الله عليه واله عبدك ورسولك وامينك على خلقك واشهد ان ما جاء به محمد ص من عند الله من امر الدين اصولا وفروعا ومبدءً ومعادا حق وصدق وان دينه ناسخ الاديان وشرعه ناسخ الشرايع وحلاله حلال الى يوم القيمة وحرامه حرام الى يوم القيمة وقرانه المجيد وفرقانه الحميد تنزيل من رب العالمين لا ياتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه وان عليا امير المؤمنين وسيد الوصيين وصيه وخليفته من بعده وهو منه بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعده وامره امر الله ونهيه نهي الله وطاعته طاعة الله ومعصيته معصية الله والشرك في ولايته شرك في الله واوصيائه من بعده الحسن المجتبى امامي والحسين الشهيد امامي وعلي ابن الحسين السجاد امامي ومحمد ابن علي الباقر امامي وجعفر ابن محمد الصادق امامي وموسى ابن جعفر الكاظم امامي وعلي ابن موسى الرضا امامي ومحمد ابن علي التقي الجواد

امامي وعلي ابن محمد النقي الهادي امامي والحسن العسكري امامي ومحمد
ابن الحسن صاحب الزمان وخليفة الرحمن امامي وحجتي
واقلله في جميع اموره واشهد انه الامام الغايب الحجة
المنتظر وجميع انتفاع الناس به في غيبته كانتفاعهم با
لشمس اذا جللها السحاب وظهوره بعد غيبته من المحتوم
كائن واقع لا محالة وسيملاء الله الارض به
قسطا وعدلا بعد ما ملئت ظلما وجورا وان له في
زمان غيبته علماء عدولا ينفون عن هذا الدين
تحريف الغالين وانتحال المنتحلين وتاويل الجاهلين
وهم الوسايط بينه وبين رعاياه من الائمة المرحومة
ولا عذر لاحد من موالية التشكيك فيما يرويه ثقات
الفرقة المحقة من احكام الاصول والفروع كما قال
في توقيعه الرفيع اما الحوادث الواقعة فارجعوا
فيها الى رواة حديثنا فانهم حجتي عليكم وانا حجة الله
وعلماء العاملين وحكماء الراسخين في امتي كانبياء بني
اسرائيل فالراد عليهم في احكامهم كالراد على الله وهو
على حد الشرك بالله واشهد ان ولي ال محمد
ولي الله وعدوهم عدو الله واتقرب الى الله عز وجل
بموالاتهم وموالاة وليهم وابرء الى الله عز وجل من كل
وليجة من دونهم وكل مطاع سواهم وانما الطاعة لله و
لرسوله ولولاة الامر وبرئت الى الله عز وجل من الائمة

الذين يدعون الى النار وما قال ال محمد عليهم السلام قلنا
وما دانوا دنا وما انكروا انكرنا وقولي في جميع الاشياء قول ال
محمد صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين فيما اعلنوا وفيما
اسروا وفيما بلغني عنهم وفيما لم يبلغني عنهم اللهم اجعلني على دينهم
وتوفني على ملتهم واحشرني في زمرتهم ولا تفرق
بيني وبينهم في الدنيا والاخرة انك على كل شيء قدير
اللهم اجعل خاتمة امري خيرا وثبت قلبي على دينك و
دين نبيك ولا تزغ قلبي بعد اذ هديتني وهب لي
من لدنك رحمة انك انت الوهاب

هذه خاتمة رسالته

واخر كلامي وانا العبد
الاحقر عبد الله
ابن محمد
البهبهاني

هذه خاتمة بعد الخاتمة مما اوصى به عبد الله ابن محمد والسلم على يوم ولدت ويوم اموت ويوم ابعث حيا

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم فاطر السموات والارض عالم الغيب والشهادة
الرحمن الرحيم انى اعهد اليك فى دار الدنيا انى
اشهد ان لا اله الا انت وحدك لاشريك لك وان
عليا امير المؤمنين واولاده الائمة المعصومين عليهم
السلام ائمتى وسادتى بهم اتولى ومن اعدائهم اتبرء
فى الدنيا والاخرة وان الجنة حق والنار حق وان
البعث حق والحساب حق والقبر حق والميزان حق
وان الدين كما وصفت وان الاسلام كما شرعت وان
القول كما حدثت وان القران كما انزلت وانك انت
الله الحق المبين جزى الله محمدا صلى الله عليه
واله خير الجزا وحيا الله محمدا واله بالسلام
اللهم يا عدتى عند كربتى ويا صاحبى عند شدتى
ويا وليى فى نعمتى الهى واله ابائى لا تكلنى الى نفسى
طرفة عين ابدا فى الدنيا والاخرة فانك ان تكلنى
الى نفسى طرفة عين كنت اقرب الى الشر وابعد من

محمدا عبدك ورسولك وان

الخير وانس فى القبر وحشتى واجعل لى عهدا يوم
القاك منشورا ربنا انك امرتنا بطاعة ولاة امرك
وامرتنا ان نكون مع الصادقين فقلت اطيعوا الله و
اطيعوا الرسول واولى الامر منكم وقلت اتقوا الله و
كونوا مع الصادقين فسمعنا واطعنا ربنا فثبت اقدامنا
وتوفنا مسلمين مصدقين لاوليائك ولا
تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا
وهب لنا من لدنك
رحمة انك انت
الوهاب

تنهاهم ١٥٧ ومعنا ينطق عن الله ينطق عن الشيطان انه فى ديباجة المتبر بتمة انك تعجز فى

ان الناطق ينطق باذن لله سبحانه ومعنا ينطق بغير اذن من الله ولو يحقق وقال المحقق ره حال قولك عن ربك فالحق لبيان شرمرقا اسعدك

ان اعتقد شيئا الخير وما اجنبك ان تثبت على الوهم فتجعل بينهما ملتقاء فى ليلهم وان تقولوا على الله ما لا تعلمون
وانظر الى قوله ثم قل ارايتم ما انزل الله لكم من رزق فجعلتم منه حراما وحلالا قل آلله اذن لكم ام على الله تفترون
وتفطن كيف قسم مستند الحكم الى القسمين فما لم يتحقق الاذن فانه مفترا انتهى كلامه الشريف فالواجب
على هذه الامة ان يكونوا عند الله ورسوله واوليائه كالميت بين يدى الغسال يقلبه ذات اليمين وذات الشمال
فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا فى انفسهم حرجا مما قضيت ويسلموا تسليما فمن اتهمهم من
هذه الامة فى شئ صنعوا وقوله فقال انه اخطاء الاولى وكان الحق ان يقول كذا وكذا او يصنع كذا وكذا بخلاف ما قال
وصنع كان بذلك مشركا بالله العظيم فانه اما مجهل الله فى تشريعه او قول بتفويضه على الله وانكار لنبوته مالو اوجب
عليهم ان يسلموا الجميع اقواله وافعاله ويتحركوا اذا حركهم ويسكنوا اذا سكنهم وينطقوا بما نطق ويسكتوا
عما سكت مؤمنين بما رضى لهم شاكرين بما هديهم الى التى هى اقوم وقال ع امر الناس بمعرفتنا والرد الينا
والتسليم لنا ثم قال وان صاموا وصلوا وشهدوا ان لا اله الا الله وجعلوا فى انفسهم ان لا يردوا
الينا كانوا بذلك مشركين وقال ع ما انتم شر عليكم ان تقولوا بشئ ما لم تسمعوه منا والسلام

تمت مع المقابلة على من اتبع الهدى

كتابخانه مركزى آستان قدس

دم
الناقل لرجال
اهل البيت العلي
الالمعي واللوذعي وذو النهى
الآقا شيخ عبد الله الاصبهاني
ادام الله اوقات افاضاته وزاد الله على
توفيقاته وكان الاتمام وختم الانطباع
في شهر رمضان المبارك في سنة
ست وعشرين وثلث مائة بعد
الالف ١٣٢٦ كتبه اقل العباد
واحقرهم وافقر الكتاب و
اضعفهم احمد التبريزي
وطبع بمطبعة المجلسي الاوقع
في الشيراز باهتمام
ناظم
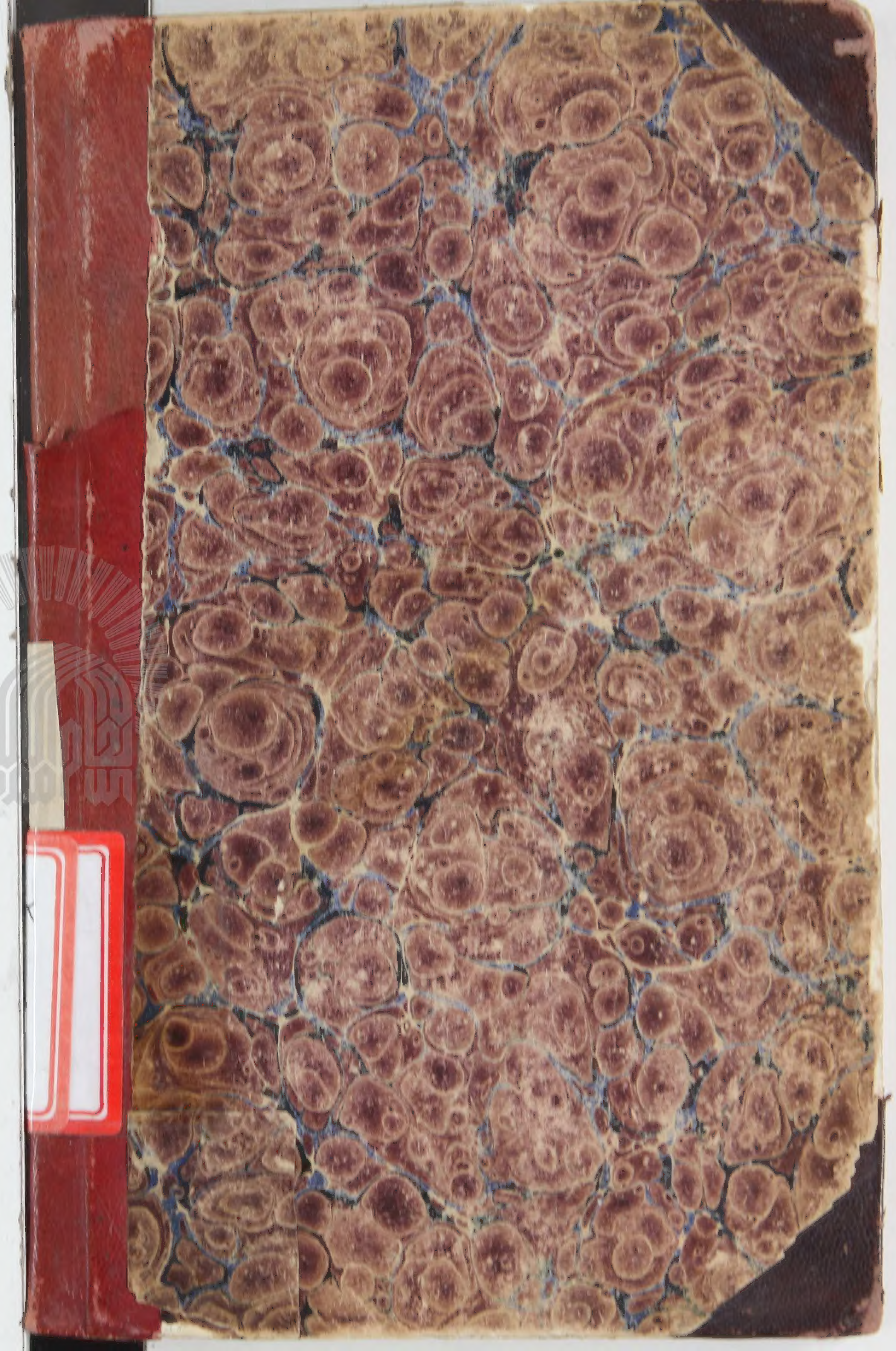
[illegible]